

32-54

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE14046



اللَّهُمَّ إِنَّا الْحَقَّ حَقًّا وَإِنَّا قَتْلَ النَّبِيِّ

تَحْقِيقَ الْحَقِّ

مُطِيعَ الْحَمْدِ حَلِيَّةَ أَنْطَبَاقِ دَرْجَتِ

CHECKED-2002



الحمد لله الذي خلقنا ثم هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 لعلنا نكون ممن على آله واصحابه الذين جاهدوا في سبيل الله وجاهدوا
 قاصدين من كان في السبع خبيثا اما بعد سيكو يد عبد سكين محمد بن عثمان في القوس ج ك رسالتي
 از درباري و افراخ شيخ بداليوني بد آيين سماء حق ليقين يدم مصنف آن بياني اطفال اگر چه در ابطال
 كلمه الحق كوشيد. ليكن برا خود و نرسيد. اخبر كه بسيان جانب خاسر گرديد. و عاشا كه سبب حق سبب حق
 و سير غفران زركشيمير لائق التفات عالم تحرير فاضل بي نظير علماء علوم فهاره فهم لسان المشككين حجة انظار
 فراجده يقين شرف كابر محققين علم علمای متجربان و علم متقدمين متاخرين مجتهد زمان فريداوان بدو و
 باشيعة عرسه خاندان فاطمية لو اسباب عاجباه اميرالملك مولانا سيد محمد صديق حسن خان صاحب جيب در عيشه
 اكليس دولت زاهره غره جدين عاوت باهره علمية الذات جملة الصفات تاج النساء في العالمين سلافة الملوك و
 الشاطين منصفه بعثت كمال تجويز جاج جلال خان لو اب شايجان بيگم صاحب رسيه پال لارالت اعلام
 و ولها تبسمه الشورى و دار قام رقتا مستطرفة السطور و ما جرت الماسن بالثنا و عليها ماطقة و العلوب على الاعتمها
 سطا لقه باشد خاسر را انكسار كه با اذني تانده و خدام خست و و م ساداة تواركو زو منمن با بر خست لاد
 كلمه الحق و طر و باطل ز ايتي متصدي رة ان گرديده و درين ساله موسوم به تحقيق الحق با ثبات كلمه حق
 ابطال سخني باطله و جاجله مطلق بر داخته و الله و الى التوفيق و بديده از منته التحقيق قوله صفر و در مقام
 عبارات چند از علمای دين تقلم سے آيد تا واضح گردد كه شخصي كه بنده و ستان محض براهيم تعلیم و علوم می نماید

CHECKED 1996-07

باشد الشرح بحسنه - و این اشیر در نهایت فرموده و ابداع اکثر استعمل عرفانی الذم - و سید علی در صیباغ الزجاج نوشته و اکثر استعمل
 البیضا عرفانی الذم - و انقدر مسلم است که ما کمین مخصوصه صنفی صمدی صمدی منقسم احکام است لیکن معنی شرعی بودن
 آن از برای بعثت ممنوع است پس اطلاق بدعت معنی شرعی بر آنچه صیباغ و تحجب واجب است صحیح نباشد و اما باعتبار معنی
 لغوی لا باس به است - و مقابل سنت بودن بعثت مسلم است لیکن جسد سنت در اینجا و قول فعلی و تقریر صحیح ممنوع است
 بلکه مراد از سنت و بیجا طریقه مسلک که فی الدین است - و مستحبات ائمه دین که امامت اجتهاد ایشان مسلم است حکم ضلالت کسی
 لازم نیگیرد و بلکه لازم این حکم نسبت مستحبات کسی است که امامت اجتهاد او مسلم نیست و بدون آقا است دلیل بر حقیقت
 دلیل است مقصدی تجویز محذورات و مستحبات محکوم علیها ضلالت از او دارند و بات شریعت داخل نیست موافق قواعد
 شریعت نیست - و بدعت در عرف شرع عبارت از امر محذورت فی الدین است که از برای آن اصلی مجوز شرعی نباشد و آنچه از برای آن اصلی مجوز شرعی نیست
 و بدعت بدین معنی معاصم سنت باشد یا نباشد مذموم است - ابن حجر در فتح الباری گفته که در عرف شرع بدعت محذورت است
 که از برای آن اصلی مدلول علیه شرع نباشد و آنچه از برای آن چنین اصل است بدعت نبود پس بدعت در عرف شرع مذموم است بخلاف
 لغت - و سید علی بن صفی در شرح البصیرین نیز چنین گفته - عبارت هر دو در صنفی اکلمه الحق مذکور - و علینی در عده القاری نوشته -
 و المراد بهای الحذرت ما حدث لیس اصل فی الشرع لیس فی عرف الشرع بدعت و ما کان له اصل مدلل علیه الشرع فلیس بدعت - قوله
 صنفی منشای بن دعای همان کج فیهی قول الکا برست الخ اقول سلامت و تقاضا فیهی فهم را کفنی خیال نمودن خاص
 مبنی است اوستی شراب قهر الکی - ایجاد وضع و ملکیت خاص در صوم و صلو و تلاوت قرآن مجید و امثال ذلک بی شکل
 تغییر حد و معینه شریعت است - و تسک تنبذ السیفیه را که بدعت حسنه و عبادات بذیه محضه نیز یافته می شود و درست است
 که الاغنی - و آنچه صاحب تنبذ السیفیه رجوع الشیاطین گفته نص است در آنچه کلمه الحق به آن مطلق است - عبارت
 رجوع الشیاطین انیت - امام حجه الاسلام خراسانی در احیاء دیگر کتب خود بعد تقریر طویل ثابت کرده که هر بدعتی در عبادت
 بذیه محضه مثل صوم و صلو و غسل و طهارت و نسیا نماند به سیده است بدعت بیا به منحصر در عبادات است مثل خنجرین بلاط
 در شادی و مانند آن و در عبادات مالی بنای بر اداس و خالقاهات - اما در عبادات بذیه مضایق بدعت نمیشد بدعت
 سیده غسل در نور و زمیت الالبذیه محضه - قوله صفی الله الله این چه حاجت و چه مناسبت است الخ اقول سبحان الله
 این چه زالت و جهالت است که اشعاری و تصریحی را فتد امی نماید کجا و کلمه الحق اشعار و تصریح است که
 هناران هزار محققین و فقهای محدثین از عند صحابه کرام بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت حکم
 استحسان فرموده اند الی آخر طه قال - آری بدعت در اطلاق بدعت بر حسینی با حکم استحسان آن از
 بعض اهل علم به معنی شرعی نیست بدالت تقریر است استحسان و همچنین در محصل تقسیم بدعت در معنی
 شرعی است - و حمل بدعت بر بدعت سیده و کلیه کل بدعت ضلالت تخصیص بلا تخصیص است

و تقیید بدو فی لیل مقید بود که صحنه اولاً هم شدن شیخ تنها در هزار دوم الف قول بملوک گفته الحق آنکه تخصیص
بسیار درین کلمات ناشی از سوء ظن است بلکه بدعت درین کلیه مطلق است تقیید نیست و بعضی امور محدثه که بالا جماع صحیح
است صحیح آن بنابر سبب با و له دیگر محسن آن پس حاجت آن از انس است و تقدیم و تسلیم است بلکه از تعارض و تلبس
تج حوسن صحیح الاصل شدند پس تنها حضرت مجدد و در هزار دوم با کثرت این بدعت درین هزار ابیضا است این قسمت متنبه گردید
و پس او دیگران موافق با و را که آن شدند پس ملهم شدند حضرت مجدد و بر تقدیم بدعت یعنی مراد اول تقسیم بطلان تقسیم
این الهام است گردیده باقی استخوانان او یکدیگر پیوسته مخصوصه که اندک است از کتاب نیست مخصوص نیست نه و لیلی دیگر از اوله
شروع مقید حسن آن موجود و هر چه خطاست در ضرورت است که کسیکه از غیر انبیا با مرئی حق متنبه ملهم گردیده بود و هر چه متنبه
و ملهم گردید و عصمت از خطا نصیب است پس پس بدعت نیست فحسبنا به اتفاق احادیث و آثار متواتره جماع
از بعد صاحبین جمیع فقها و محدثین اهل علم را معلوم است و قابل حرمت و عدم نیست آن در حقیقت تقیید نیست قوله صریحاً
این را دعا غلط تخصیص است قال رسول الله صلعم من تبتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله الف قول اول از ذکر لفظ
ضلالة لا یرضاها الله ورسوله درین حدیث تخصیص تقیید بدعت مقصود نیست بلکه مقصود بیان واقع است و مؤید این قول است
انچه در روایتی دیگر از این باب ذکر این لفظ نیست خاتمه آمده من تبتدع بدعة فعمل بها کان علیه اوزار من عمل بها ثم
حدیث مذکور لایق احتیاج نیست چه یک راوی آن - مروان بن معاویه - مدلس از ضعیفا و مجهولین است - و دیگر راوی
آن جمیع طرق - کثیر بن عبد الله بن رافع - ابن الحارث - در سنن ابی نعیم گفته - کثیر بن عبد الله بن رافع
بن عوف المزنی قال الشافعی کمن کان الکذب - وقال ابن جهمان عن ابی یزید عن جده لسنه موصوفا - و در
کاشف فی سطور است قال عن ابی یزید عن جده لسنه موصوفا - و در کاشف فی سطور است قال عن ابی یزید عن جده لسنه موصوفا - و در
مذکور است - قال یحیی بن کثیر ضعیف الحدیث - وقال احمد منکر الحدیث لیس شیئ - وقال ابو حاتم لیس بالمتین
و قال النسائی و الدارقطنی متروک - و قال ابو زرقة و ابی الحدیث لیس بقوی - باقی مجرد قول علی قایم
و ابن طاهر و شیخ و طبری بجوی نمی ارزد و در نظایر حق ترجمه عبارت پیدا است و از سابق سیاق آن ظاهر که مراد
از مخالف کتاب و سنت خیر نیست که سندی برای آن از کتاب ربی منت نباشد - ملا نو محمد - در شرح مشکو
نوشته - بالیس نه ای من لدین الله امرنا به او بالیس بن القوان فهو ردای مرد و دای من حدیث فی
و قیاساً کمین لک فی القرآن و لانی احادیث النبی علیه السلام قولاً او فعلاً صریحاً او سنیماً او لم یحکم لک بکتاب
کالا جماع و القیاس فهو بدعة لا یجوز قبوله - و کاذر و فی - در شرح مشارق گفته - ای من حدیث فی الدین شیئاً
لیس اصل مقصود لافزع مقیاس جامة فهو مرد و علیه - و از بهان - در شرح مشارق نوشته -

کتابخانه دانشگاه تهران
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

تجلی الی

والتقوی قولہ صفحہ در اینجا سوره لا خطه باید نمود الخ **اقول** جواب امر اول آنکه در ماسبق باین خصیصه بود
 بیان غریبیت - و فرق در میان خصیت و غریبیت ظاهر است ویر قول کسیکه قرون ثلثه را منحصر در قرون نخستین قرون
 ششمین ثلثه قرون ثلثه تجاوز از زبان صحابه نباشد - و جواب مردوم آنکه از بدعت و ضلالت نبودن اینچنان
 شارع بدانست که امی و عوی صاحب ساله و هم نیز انش نیست و نابود نتوان شد - و جواب مردوم آنکه بعد
 قرون سبط عبارت - یا در قرون ثلثه حادث گردیده یکین بلا یکیر روح نشده - از قلم ناسخ شروکت است - و اعتبار
 متحد یزمانی اگر نمود مهمل است پس چنان نمود مهمل که بسیاری از اهل علم و مستندین را ساند قله ایونی فائل آن اگر
 ایشان را نیز بخندید که بدین فرجه و شتابش - و فی عده القاری - للیعنی - و البدر جمع بدعت - و قبل اظهار النسب
 کم یکن فی عهد رسول الله صلعم و لانی زمن الصحابه - و فی الحیط المبتدع هو الذی لفعیل ما لم یامر الله و رسولہ ما لم یعمل
 الصحابه و فی المسولات الامام الصفا و عاد الاستفاح بدعت کم یروی عن النبی الا عن الصحابه و فی رساله علی المتقی الاول
 الاجتماع للقواءه بالقوان علی المیت بالخصیصه المبرقه و المبرقه و البیت بدعت ندومته لانه لم یقل من الصحابه رضوان الله
 تعالی عنهم جمیعین فی موالب طلب طلاق بعد ذکر ثبوت - و صاحبها لا یریب بیدع سنبط فی افعاله و اقواله شایا لم یعمل الله
 ولا احسن الصحابه - و فی شرح المقاصد - ان البدعت الذمومته هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابه
 و التبعین و لا دل علیه الدلیل الشرعی - و فی کشف اصول البرودی - البدعت الامر المحدث فی الدین الذی لم یکن علیه الصحابه
 و التبعین - و از عبارت شرح خود عبد القادر بدایونی او ستاد سیهلونی در صغیر سیف الاسلام مستند است باقی
 اشترطه تراجم کتاب سنت و ندوم ضلالت بودن عبت مرد و دلائق اعتبار نیست بدلیل اقول سلف خلف بدعت
 ندوم بودن موریکه تراجم کتاب سنت نیست - و عصمت ایشان را پوری در حد الفنا و ثلثه فلا عبره باقیل انما لکنه
 الخطوره المنوع عنها بدعت تراجم سنته ماثوره و ما لم یکن کذا فلا یسج - و معین بن صفی - و شرح اربعین نفع شده و
 مایقل المراد من البدعت بدعت و رد الی عنهما مردود قولہ صفحہ ذکر قول این بعض استناد بدان صاحب رساله را چه
 مفید الخ **اقول** افاده آن ظاهر عیان که حسب قول این بعض عاقله حسن و لیس شعی نیست داخل عبات شرعی
 منحصر و ضلالت است - و بخسار قاری و کی و غیر ما برای این احتفال چه خوش است که از خود قول ایشان مردود -
 و تجویز این اختلاف در مؤلفات مستقلانی نافیه نمی شود و این قرابوی مطنون بشیر قولہ صفحہ در کن ب سیرت شای
 بهم که مستند کابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مسطور است الخ **اقول** از شهرت و دعواست ثابت نیست
 که ویرامشاج و صوفیه و علمای کرام اعلی و صریح تقوی و دیانت تقابست ناخنده باشند از آنکه که بسیار اقوال شهرت یاب
 احادیث استحال آنکه در حقیقت احادیث نیست بلکه معدود در موضوعات قولہ صفحہ در اینجا سال نهال و (قراردادی)
 صاحب رساله باید دید که بنام نهاده الزمان بطایع زری عبارتی نقل نمود الخ **اقول** منشیای غیر اخص

این قول را در حدیث صحیحین

و اینست که در حدیث صحیحین

تعلق است با حدیث

مانع است که لفظ الی قوله بجای قال السید علی برآمده و این قول جرس المنقصر رساله میوطی موجود و قوله غیره
 این کلام محل بحث است بچند وجه الفح اقول انهم بوجه ناشی از عدم فهم مقصد کلمه الحق است چه مراد از شروع
 نمودن باری تعالی عبادات و اعتقادات است از شروع نمودن بدست تعالی بکلام خود یا بزرگان رسول خود و جمیع
 عبادات اعتقادات را که برای عباد خود کافی دانسته اصول و فروع عایشیات و اوضاع کلیه مکتوبات باشد یا تو افل
 لهذا گفته اند که عبادات همه توقیفی است - و عمل مولد نظر است که از جنس عباداتیکه حقتعالی آنرا شروع فرموده نیست
 پس احداث آن نیست مگر برباوت خبری یا بشرطی عبادات مشروعه مانند ذکر الله بالتصدق و غیره پس این باب
 نسخ باشد یعنی کتاب سنت منصب شامع است از غیر شارع جائز نیست پس جواب اول آنکه صحاب کرام که با حدیث
 و استحسان خبری قائل شده اند و دشمنی آن وجه تحمل است - از انجمله اطلاق محدث باعتبار منشی لغوی و استحسان
 آن از ویلی جزکت ب سنت مانند جماع و قیاس - و از انجمله اطلاق محدث بطور مجاز از احیای سنت بعد موت آن
 و استحسان بعبادت ثبوت است - و از انجمله اطلاق محدث ببار عدم اطلاع بقول یا فعل یا تقریر و صلعم استحسان
 بعد وصول روایت قول یا فعل یا تقریر - بسببیکه خود احادیث را از زبان و صلعم شنیده این حادثی نسبت
 وی دلائل قطعیست و نسبت آن نسبت است پس ی نسخ قرآن این حادثی می تواند فهمد متحنات جمیع علیها
 باین جهت اجماع حکما از آن جنس است که حق تعالی آنرا شروع گردانیده - و جواب جدیدی آنکه زیاده و تکرار
 اصولین نسخ است زیادت سبب آنها از همان جنس است چه زیادت خبری یا بشرطی چنانکه در واجبات منوطها
 نسخ است در سببها نیز نسخ باشد بوجه اتحاد و دلیل انتقائی بدلائل از زیر که مطلق از این زیادت و الی است از
 مطلق این سببها برابر است که یا زیادت باشد یا مجرد و از آن تقیید خبری یا بشرط منافی از اطلاق است چه این
 تقیید مقتضی عدم خبر است بدون تقیید باین خبر یا بشرط پس این تقیید رافع حکم شرعی باشد و آن جزاء افراسیت که مجرد
 از این تقیید است - و جواب بدو ثالث آنکه اطلاق در عینیکه از افراسیت کلام عام شرعی از کتاب سنت نیست مگر لغرض خبری
 آن بیانات تحمل مطلق باشد از آیت الکلم لکم نیکم ثابت صحیح درست است چنان بدعالت تحت قواعد و اصول لغت
 اصول سند رج نیست و مراد از آیت مذکور به تکمیل و اتمام دین از اصول احکام شرعیست باصو و اوضاع کلیه نوعیه و ضعیف کج
 اعتقادات و عبادات مفروضه و متطوعه که برای عباد کافی توان شد بوده پس بخبر زیادت بخبر نقصان و این باشد
 و آن مستلزم عدم صدق او تعالی است و بباطل قوله صغیرا مشکافی توان گفت تو قیر و تکریم حنرت نبی کریم شرع
 لغیره شروع الفح اقول مراد از تو قیر و تکریم چیست تو قیر و تکریم عمربایا تو قیر و تکریم بطریق مشروع که ثابت از شارع
 باشد مشروعیت تو قیر و تکریم عموما ممنوع است و مشروعیت تو قیر و تکریم بطریق مشروع مفید مدعای اهل محالید
 نیست چه مشروعیت تو قیر و تکریم سبب سبب اول التراجع است بالجمله این دلیل باخذ و شش در مقدمات مشتمل مدعا

فیست - و رفتند که آن حضرت که در قرآن مجید ثابت قبل از احداث و صورت عمل مولد است پس این قضیه
 نیز که با احداث عمل مولد متوجه غیر نیست مذکور قرآن باشد - و استنباط مدعی از قول مولوی خرم علی باطنی
 اگر صحیح باشد در برابر صاحب کلمه الحق که متبع کتاب سنت است پیش نمودن شخص است و قولی که گفته اگر آنکه اگر
 تصریح فرموده دادن این قول غشای این اشتباه صورتی است تفصیل این بکلی گشت تحقیق را با
 آن نیست قولی که صفت دیگر آنکه عاقله اسمیه بلیه که بر التزام امکان مقدور است کذب و تعالی تعالی از این قول
 اگر عاقله خصوم را مسلم مقدر امکان مقدور است کذب شدنی چه مستبعد که مستندین استانده تقلید بدیونی نیز نقل کرده
 بلکه این قرار را بنده بپاشا عهده الیقین فرموده اند - فی شرح المواقف - لا شبهة فی ان عدم الجواب بحال
 الاستلزام خلفا ولا کذب - لا یقال نه یستلزم جوازها و یو ایضا محال لا نقول استحالته منوجه کیست باطل ممکن است الهی
 قدرته تعالی فی سنایرة این الهام - و شرحه اسمی السامرة اولاشک فی ان سلب القدرة عما ذکر من الظلم المسببه
 والکذب و غیر ذلک المعترضة و اما ثبوتها ای القدرة علی ذکر تم لا تنفی عن متعلقاتها اعتبارا بحدیثی فی صفة رب العالمین
 یلیق به فی حدیثی المعترضة - و لا یخفی ان هذا الایق اخص فی التنزیه ایضا - اولاشک فی ان الاتضاع عند ای علی الذکر
 من الظلم المسببه الذکر من باب التنزیهات علی الایق بنیابا تعالی فی سبب البیاء المنقول ای خیر العقل فی ان
 ای انفسا علی ما یبلغ فی التنزیه عن الفحشاء و هو القدرة علیه ای علی ما ذکر من الامور الثمینیة الاتضاع ای اقتداء تعالی علیه
 تحتار ان الذکر الاتضاع اولاً تعالی ای اتضاعه عند عدم القدرة علیه یجب القول باطل القولین فی التنزیه ای القول بالایق بحدیث
 الاستماع فی شرح المختصر للعضدی - الجواب الجواب عن الاول لا یلزم الاتضاع اظهار المعجزة علی بدیهه کاذب و کذب علی الله
 تعالی اتضاعا عقیدا و ان کما یجزم بعد منه لانها من الممكنات قدرت تعالی شانه و فی حاشیتة المصنف المسلم
 قد یجاب باننا لا نسلم اتضاع الذکر علی الله تعالی و اتضاع اظهار المعجزة علی بدیهه کاذب اتضاعا عقیدا لانها من الممكنات
 و قدرته شانه قولی که بر چند ناهمی صاحب ساله از سابق بخوبی عیان گردید اما در اینجا یکد و قول دیگر از علمای بین
 معتقدین مستندین صاحب ساله باینستند اقول تجویز حقیه مرزیات را در تلبیه باثوره بدلیل تقریر مختصر
 صلعم و استحسان استبانتا صاحب - فی فتح القدر اخرج استة التلبیه شبهة من حدیث ابن عمر قال کان
 عمر یرید فیما لیک سعد لیک ان یخیر لیک الرغباء لیک العمل و اخریها مسلم من قول عمر الانا و زیادة ابن مسعود و هو یأتی
 بن ابوبکر فی مسنده فی حدیث طویل فی آخره و زوا ابن مسعود فی تلبیه فقال - لیک سعد و التراب ما یحتمل
 قبل ذلک لا بعده - و اما زیادة ابهریة فالتداعلم به - و اما اخرج النسائی عنه قال کان من تلبیه یقول الله لیک الله الخ
 لیک لواء الحاکم و صححه و روی ابن سعد فی الطبقات عن مسلم بن ابی مسلم قال سمعت الحسن بن علی - یرید
 - لیک و النعماء و الفضل الحسن و یرید فتح القدر و کور است اخرج ابو داود و حاکم قال بل رسول الله صلعم فتدکر التلبیه

الشبهة - وقال الناس في يدون لبيك في العالج ونحوه والنبی صلعم مع فلا یقول لهم شیئا فقد صرح بتقریرہ علیہ وعلیه السلام
 - باقی قول صاحب مدایه - لان المقصود انما هو اظهار الجودیه فلا یمنع من الزیادة علیہ - استنباط از اختلاف
 روایات است و خاص تعلیه عموم از ان مراد نیست آنچه در درختا را زدی شافعی و غیره منقول است و در غنیة المصنفی مذکور
 رای محض است بل دلیل زیادت احکام مخصوصات صریح کتاب سنت از مجتهدین است بقیاس و جمیع حکم کتاب
 یا سنت است - اما زیادت بدون قیاس شرعی لایعبار به و باطل - و علی کفہ اندک تغییر در اقوال و اذکار را ناخواند
 نیست - یونسی - و در کتب - به تفسیر - فیدل الذین ظلموا قولنا غیر الذی قبل لهم - ذکر کرده قال الکلیا الهی اسی بدل
 علی انه لا یجوز تغییر الاقوال المنصوص علیها وانه تعین اتباعها و قال الرازی یجوز به فیما ورد من التوفیق فی الاذکار
 والا قوال انه غیر جائز تغییر - شیخ دهلوی و لمعات بشرح حدیث - ان رجلا عطس فی جنب بن عمر فقال الحمد
 لله علی رسول الله و یسیر کذا علیما رسول الله ان نقول الحمد لله علی کل حال - نوشته - فیده علی انه یسیر فی الذکر
 و الدعاء الاقتصار علی الماثور من غیر ان یزاد و یقتصر فزیادة فی مثله نقصان فی الحقيقة کلا لایزاد فی الاذکار لولیه
 محمد رسول الله و انما فی کس کثیر - و امام قرافی در قماری نحو - نوشته - بیکه الزیادة علی لوار دانه سواد و ب
 - و نویدی در اذکار نوشته - و اما ماقاله بعض اصحابنا - و ابن ابی زید المالکی - من استجاب یادة علی ذلک و اجم
 محمد و آل محمد لا اصل لها و قد بانع الامام ابو بکر بن العربی المالکی فی کتابه شرح الترمذی - فی انکار ذلک و جملة
 ابن ابی زید فی ذلک و جمیل فاعلم - قال - لان النبی صلعم علمنا کیفیة الصلوة فزیادة علی ذلک مستقصا لقوله
 و استمدک علیہ صلعم - در رد المحتار حاشیه در تحت مسطور است تنبیه فی الاقتصار علی ما ذکر من لوار و اشارت الی
 انه لا یزید الاذن عند او تعالی المیت فی قبره کما هو المعتقد الا ان - و قد صرح ابن حجر فی کتابه بانه بدقه - و قال ابن
 حجر یجوز قیاسا علی تدبیرها للمولود الحاقا بنجاسة الام بانه علم الصیبا - و قد صرح بعض علما و غیرهم بکراهة المصافحة
 المقدسة عقب الصلوة مع ان المصافحة سنة ما ذاک الا لكونها لم توشح فی خصوص هذا الموضع فالملوطة فیهم
 العوام بانها سنة فیه و لا یشترک الا جماع الصلوة الزعامة التي احدها بعض المتعبدین لاینها لم توشح علی هذه
 الکیفیة فی تلك الیالی المخصوصة و انما كانت غیر موضوعا قوله صفحہ حضرت مجدد و نحو امور مخصوصة زاید غیر ثابت
 از کتاب سنت تجوید و استخوان نموده اند الخ اقول استحسان بچو امور از مجدد باشد یا از دیگری بقول
 مقتضای دلیل مستند مجدد و مجوزین ذکر خلفای راشدین در خطبه باجماع سکوتی صحابه تنسک کرده اند پس
 این جماع اگر ثابت و حجت باشد این کرد حکم - باقی در صورت اعتقاد لزوم بی شک کرده است در تحف شرح
 شبلج مرقوم است - وقع لابن عبد السلام انه افق بان انکر الصحابة و الخلفاء و السلاطین به غیر محبوبة - افندی در
 کتاب البیوع و الحوادث نوشته - و من البیوع المکره و نه مع السلاطین ذکریم قبله ای قبل الصلوة علی الرزق فی الخطبة

بعض اصحابنا
 و بعضهم

بعض اصحابنا
 و بعضهم

کند که هیچ صاحبی و ذکر هم - بگذاردی قنای و خیرة اساکین قولیه ص ۲۰۰ اولی الامر و عدم مآثریت از قول و فعل آن حضرت
صلعم دلیل ممانعت شدن نمیتواند الخ اقول هرگاه عمل از عبادات است و عبادت بودن بخیری بدون بلین
شمارع تصویف نیست - عدم مآثریت از شمارع در آن کافی از برای منع می توان شد - این لحاج در داخل
نوشته - العبادة مآثرها الشریع الشریع و منها ما لم یقره - لیس عبادة - امتحان بخیری با وجود اطلاق بدعت
بر آن از صحابه اگر ثابت گردد ممکن است اطلاق بطور مجاز و استحسان بلین چه بوقت رسد - از روایت این
عمر و صلوه صحنی بلین جواب است - و این لحاج معصوم نیست که هر قولش محمل خطا نباشد - نه است که بسیاری از صحابه
که اقم بصر عدم مآثریت را دلیل منع دانسته اند چنانچه در صحیحین و غیره باره تطوعات نفر از این عمر و نیست و گفت
بسیار است صلوئی یا این خجی صحبت رسول الله صلعم حتی معنی بسبیله لم یرو علی کریمین - ثم قال لقد کان
فی رسول الله صلعم اسوة حسنة - ورسند احمد از ابن عمر و نیست که یقول و حکم اید یکم بدعت از رسول الله صلعم
علی بن ابی طالب الصدور - و جامع ترمذی - انما رآه بن هیه روی است که - بشر بن مروان یخطب فرج ید ید فی الدعاء
فقال عمارة قبح الله ما ینال لید بن القیس بن القدر رایت رسول الله صلعم و ما یرید علی ان یقول بکذا و اثنی عشر
بسیار است - ورسند احمد از ابن عباس مروی است که از معاویه پرسیده اند که این را که بلین لم یکن
رسول الله صلعم یستعملها فقال معاویه لیس شیء من البیت بهو را فقال ابن عباس لقد کان لکم فی رسول الله
صلعم اسوة حسنة فقال معاویه صدقت - و همچنین رسند احمد از عمار بن عثمان بن صفی الله علیه بر علی بن ابی طالب
رکن غسبی مروی است - و نیز در رسند احمد مروی است که دعای عثمان بن ابی العاص لی الختان فابی ان
یحیی فقال انما کان فی الختان علی عهد رسول الله صلعم و لاندعی له - و در بحر رایت مذکور است بیکه ان
یقال فی الاذان حی علی خیر العمل لانه لم یثبت عن النبی صلعم و در فتیله المصلی مسطور است قال صاحب البیوع
انه ای الزیادة علی الختان بکراه لانه لم یرد عن النبی صلعم - و در عالمگیر مرقوم بیکه در عهد عثمان بن عفان بجا آمد
لم یثقل علی النبی صلعم قولیه ص ۲۰۰ اولی الامر و استدلال تمام نیست چه کابر انیمه بن قهبا و دستندین صاحب رساله
در بسیاری از مسائل استحسان مستحبات تحقیق فرموده اند با وجودیکه بیعت کند ازیه منقول از اصحاب کبار
و اهل بیت الهام نبوده اند الخ اقول این مستحبات اگر از ان قسم است که در آن اجتهاد را مسلح است
در استحسان آن از اهل اجتهاد و قیاس اجماع پس قیاس اجماع نرد قهبا خود دلیل شرعی است و الا استحسان
آن اعتماد و انشاید - استحسان استجاب جعت قهقری بعد طواف و داع لائق نیست - شیخ الاسلام
تقی الدین ابن تمیمیه و زیناسک فرموده - و لا ییشی القهقری بل یخرج کما ینخرج الناس من المصالح و الصلوة

تسلط علی

توضیح عبارت

بدون عدم

تسلط علی

جست قهقری

و نووی - در البیان نوشته - و الذریب البیض الذی جرم به جماعت من همچنان بهم - ابو عبد الله الحلیج - و ابو الحسن
الماوردی - و آخر و ان - انه یخرج دیوانی ظهره الی الکعبة و لا یشی قهقری کما یفعل کثیر من الناس قال ابو الیمنی
قهقری کرده فانه لیس فی ستمه مردیه و لا اثر حکمی و لا اصل له لایخرج علیه - و قد جاء عن ابن عباس - و مجاهد
رضی الله عنه قیام الرجل علی باب المسجد الی الکعبة اذا اراد الاقرب الی و طئه بل یکون آخر عبده الطواف هذا
هو الصواب عند العلم - و آنچه در حاشیه شامی آنکه کشف النور بالبسی جواز وضع ستور و ثیاب منقول مردود است لکن
اعتماد نیست و در همان حاشیه شامی سابق ازین بگویند که بعضی الفقهاء وضع ستور و اعطای ثیاب
قبور الصالحین الاولیاء - قال فی فتاوی الجوزیه و یکره استور علی القبور - و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در صراط
مستقیم فرموده - و من الحرامات العکوف عنده و سجدته و تعلیق استور علیه کانه بیت الله الکعبة - و ابن قیم در اعتائنه
اللبه قال گفته - فاذا قرره شیطان عنده ان الاقسام علی الله و الدعا و الیغ فی تعلیقه احترامه و الحج فی قضاء حاجه
نقله الی الذریعۃ الاغلی من ملک و هی دعاءه نفسه من ان الله تم الی درجه فوق ملک یعنی اتخاذه و ثنائیکف علیه
یوقیه علیه القنديل و یعلق علیه استور - و احمد بن علی افندی - در مجالس نوشته - و منها ای من تقاسم الزیاده
- الکعوف عنده و تعلیق استور علیها - و قاضی شوکانی در تفسیر نوشته - و کل عاقل بعد ان زیاده از حد
للقبور و اسباب استور الی الله علیها و تسیر بربا و التوفیق فی تحسینها تاثیر فی طبع غالب العوام نیست غنه تعظیم
الاختلافات الباطنه - و قول صاحب عین العلم به دلیل محض است پس بجوی نیرزد - و عدم نقل و آنچه در
توثیق بر نقل است در حکم نقل عدم است - و علی قاری - در مرصع نوشته - الاصل عدم وقوعه حتی لو جرد
دلیل در و ده اهتبی - و در بر این سطور است - و لیس فی الکسوف خطبه لانه لم یقل - و نیز در است - و
لا یقلب القوم اروثهم لانه لم یقل انه صلحهم ام هم بدک - باقی جواب صاحب فتح القدیر بقا به کسی است
که شکر تسبیح و بزیجه که حضرت علی - و حضرت عثمان و ضوی آنحضرت صلعم و است کردن یکبار تسبیح را نقل
نمودند با آنکه تسبیح آنحضرت بوجه دیگر ثابت است و حاصل جواب است که عدم نقل لاجال خصوصیت
رائفی وجود آنحضرتی کند در همان فتح القدیر است - فالعلوم چیست استفتاء و جواب استمر الصلوة بالظاهر فلا
یقدر علی اثبات تعلیق بآنچه جیئت الان نقل خطاب مخصوص فیه و لا نقل فبقی علی النقی الاصل لان نقلی المذکر
الشعری یکنی ان فی الحکم التشرعی و لکن صنفه این قول بهم دلیل ممالعت نمی تواند شد بوجه دیگر که فضیلت
اجتماع برای مجالس آنکار شریفه الخ اقول فضیلت اجتماع برای مجالس آنکار شریفه از مضامین اجابت
یا از تقریر ائمه دین که امامت و اجتهاد و ایشان مسلم کجاست است - باقی از مشهوریت شما یکبار نیست
آن از شریع بفعل و تقریر دین و یا از اطلاق مشهوریت بعضی حسنات عموم مشهوریت آن بهر جهت و زمان

قال المصنف فی کتابه

بدرجۃ من جملة فضائله

وهرقچه ثابت توان شد — و در شرح مسلم بحکم مذکور است — و لا دلالة
 للمطلق على الخصوص باجماع الدلالات الثلاث وهو ظاهر — و در شرح منهاج السنوی
 مسطور — و لا يلزم من ثبوت المطلق ثبوت القيد — انیت حال مطلق چه جای
 که از عام نیز عموم احوال و ازمان و بقا ثابت نیگردد چنانچه سنوی در شرح
 منهاج نوشته ان صیغ العموم وان كانت عامة في الاشخاص فهي مطلقة
 في الاحوال والازمان والبقا فلا يثبت العموم فيها لاجل ثبوتها في الاشخاص
 بل لا بد من دليل عليه — و از شیخ تقي الدين ابن دقيق العيد در شرح
 عمده الاست — که ان هذه الخصوصيات بالوقت او بالمكان والهيئة والفعل
 المخصوص يحتاج الى دليل خاص يقتضي استحبابه بخصوصه و هذا أقرب
 والله أعلم — و ابن حجر کی در کتاب الايضاح و البیان نوشته —
 لان أحداث هذه الهيئة الآتية في تلك الهيئة من اجتماع الناس للصلاة
 في الساجدة كيفية مخصوصة من غير ان يروى شيء من ذلك عن
 رسول الله صلى الله عليه وآله عن احد من الصحابة فيه غاية الابتداء و الاحداث في الدين
 ما لم يعرف عن اهل قبل فليكن رداعه فاعله بحديث من احدث في امرنا
 هذا و هو دينه و شرعه ما ليس منه فورد و لا شك ان ذلك الاجتماع على تلك الهيئة
 المخصوصة أحداث في الشرع ما ليس منه فيكون مردودا بالضم المذكور — و در بحر الرائق
 و غیره مذکور است لان ذکر احوال و قصص بوقت دون وقت و شيء دون شيء لم يكن مشروعاً
 ما لم يرد بالشرع به — و در تذكرة الامام مسطور است و كذلك تخصيص كل عبادة بزمان
 او مكان ليس فيما ليس عن النبي صلى الله عليه وآله من العقائد يدل على انه حرام — و احمد بن حنبل
 روى في سننه و شتاد و يك — در مجالس — نوشته — و اما ما كان مقتضى لعله في
 عبادة علم موجود و من غير وجود المانع منه مع ذلك لم يفيده عليه السلام فاحداثه تعبير ليدل الله
 — اذ لو كان فيه مصلحة لفعلة لم يوصف عليه السلام و لم يثبت عليه علم انه ليس فيه مصلحة
 بل هو بدعة قبيحة يشك في الادان في الميدين فانه لما احدثه بعض السلاطين اكره العلماء و حكموا

عدم دلالت مطلق بر قيد

بکار بسته قلم لم کن کونه بدعت دیلا علی کراهته لقیل نه اذکر الله و دعاء الخلق الی عبادة الله فیکس
 علی اذان التجمعة اوید غسل فی العمومات التي من جملة ما قوله تاملے و اذکر الله ذکر کرا
 کشیر۔ و قوله تاملے من حسن قول من دعاء الی الله کن لم یقولوا ذلک بل
 قالوا لکما ان فعل ما فسد عم کان سنته کذلک ترک ما ترکہ عم مع وجود مقتضی عدم المنع
 منه کان سنته قوله صفحه ۲ در مختار در بیان استحباب مسلوۃ برائے عموم امر این
 نوشته و منه الله عا برفع الطاعون و قول ابن حجر بدعت ای حسته اقول برفع استیجاب
 مسلوۃ برائے عموم امر ارض بحث در اجتماع است از برائے دعاء رفع طاعون
 حافظ ابن حجر در بذل الماعون این اجتماع را بدعت گفت و متبادر اذان سیه
 پس محل آن بر حسن بل دلیل است۔ در شباهه و النظائر مرقوم است۔ و صحیح
 ابن حجر بان الاجتماع للده عا بر رفع بدعت و ابطال الکلام فیہ۔ و محمول۔ در
 حاشیہ شباهه نوشته۔ اقول ما قاله ابن حجر هو الحق الذی لا حریة فیہ فان تعریف البتة
 صادق علیه قوله صفحه ۲ در غنیة المستملی بعد از آنکه ابن حجر لفظ بدعت آورده اند اقول
 اگر چه عدم نفل بودن بدعت لغوی منافق حسن بودن آنچه که حسن آن از قیاس صحیح
 در قیاسیات و اجماع مجتهدین ثابت گرد نیست و الا شک نیست و منافق بودنش بحسب
 در اینجا حسن تلفظ از قیاس صحیح و اجماع ثابت نیست پس قول صاحب غنیة در اینجا لایق
 تسلیم نبود قوله صفحه ۲ اول بطور صاحب رساله توان گفت که عدم نفل اذان سهو
 مستلزم مانعت و کراهت نیست ایخ اقول مستلزم مانعت و کراهت نبودن
 عدم نفل بطور صاحب رساله کذب صریح است آری این عموم در بعض چیزها بلیل قیاس
 صحیح و اجماع مخصوص است باقی تحریرات صاحب در مختار۔ و طحاوی۔ و غیر
 اما به استخوان بعض امور غریبه منقول بدون دلائل شرعیة مخصوصه بجوی نیز زد۔ کیفیت
 حکم ذکر خلفای راشدین در خطبه و حکم ذکر عمین در خطبه بر همان قیاس کرده آید و حسن تسلیم
 بعد الاذان ممنوع است۔ علی قاری در مرقاة گفته۔ فی ایضاً المؤمن عقیب الاذان
 من الاعلان بالصلوۃ و السلام مراراً صله سنته و کفیه بدعت لان رفع الصوت فی المسجد لو

دعای رفع طاعون

مستملی و غیر

تسلیم بعد الاذان

بالذكر فيه كراهية سيما في مسجدهم تشويش على الطائفين والمسلمين - والمختصرون
وافندي در كتاب البدع والحوادث نوشته - وفيها (اي في المدة) ايضا من البدع
المكروهة الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم قبل الاذان او بعده انتهى مختصا - وفي فتاوى
ذخيرة السالكين - الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم قبل الاذان وبعده من محدثات الامور التي
لم تكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلفاء الراشدين والتابعين وتبعهم رضوان الله عليهم
اجميين - ونيز حسن قرات فاتحه بعد مكتوبات از براسه مهمات ممنوع است - في الوقفا
فتاة الفاتحة بعد المكتوبة لاجل المهمات وغيره مكروهة لانها بدعة لم تقل عن الصحابة
والتابعين - ودر تشبيهه والنظاره قوم است قرات الفاتحة لاجل المهمات عقيب المكتوبة
بدعة - وحموي در حاشية اشباه گفته - المسئلة في البرازية في الحادى عشرين كتاب الصلوة
وعبارتها - قرات الفاتحة عقيب المكتوبة بدعة - ولفظ عند الاطلاق محمول بمعنى تبادل
غالب الاستعمال شبهه وغالب استعمال بدعت در مذموم است پس حل آن حرمه يافتد دليل در كلام قائل صحيح
نست - وقول صاحب مختار بحسن اجابت مصنفه في العشر مودعت - شامى - در رد المحتار - بذيل
شرح قول صاحب در مختار - كما افاده النووي في اذكاره نوشته لكن قد يقال ان الواطية عليها
بعد الصلوة خاصة قد يؤدى الى اجملة الى اعتقاد سنيته في خصوص هذه المواضع وان لها خصوصية زائدة على
غيرها ان ظاهر كلامهم انه لم يفعلها احد من السلف في هذه المواضع - وكذا قالوا بسنية
قراءة السور الثلث في الترمذى الترك احياها لما لا يفتقد وجوبها - ونقل في تبين الحمار
عن الملقط - انه يكره المصافحة بعد اداء الصلوة بكل حال لان الصحابة رضي الله عنهم لم
ابدوا الصلوة - ولانها من سنن الروضة - ثم نقل عن ابن حجر من انشائية - انها
بدعة مكروهة لا حصل لها في الشريعة - وانه ينييه صاحبها او لا - وليز ثانيا - ثم قال - وقال ابن الحاج
من المالكية - وفي المدخل - انها من البدع وموضع المصافحة في الشريعة انها هو عند تعارض المسلم لا حبيبه
او بار الصلوات فحيث وضعها الشارع لا يصنعها فينبى عن تركه وليز جاز فاعله لما اتى بخلافه
ثم اطال في ذلك فوجداه - ونيز شامى - در رد المحتار نوشته - قوله وعليه جيل النقل عنه -
اي عن النووي - في شرحه - على صحيح مسلم كما صحح به - ابن مكى - في شرح المجمع فافهم -

قوات فاتحه بعد مكتوبات

مصنفه في العشر مودعت

اقول و هذا الجمل بعد جواد الطاهر انه سببه على اختلاف راسه الامام النبوي في كتابه - وانه
 في شرح مسلم فخر الى ما يرم عليه من المخذور واسم ان ذلك بخصوصه غير ما يرم به - فلا ينافي
 ما قدمناه عن المتكلمين انما من سنن الروافض واليه اعلم بالصواب - و شيخ علي قاري در
 مرقاة - در ذكر تقسيم بدعت نوشته - و اما مباحثه كالمصاحفة بعد عصر و فجر اي عند انقضاء
 اما عند الخفية مكرهه - و قول نووي را كه در اذكار است - حافظ ابن حجر در فتح الباري - و لا على ك
 در مرقاة - و احمد بن علي افندي رومي - در مجالس ذكر و ه اند - و تجماع لفظ نيت مسلو از محمد بن امت بنابر
 قياس تلفظ نيت در غير نياز و نيت و محقق كنه اين قياس مع الفارق است و ضرورت غير مسلم
 تلفظ نيت نماز بدعت مكرهه باشد - في الميزان للشعراني - قول الائمة ان النطق بالنية يكتسب
 في العبادة مع قول لك انه يكره لفظ سبحا - شيخ علي قاري - در مرقاه آورده - و قيل لا يوجب التلفظ
 بالنية فانه بدعت - و بعد قول ابن حجر كانه يعلم لفظ بالنية في الحج فكتبا عليه بالعبادات - و نصير
 و غير مقولات ابن حجر ذكر نوشته - اما كية قالوا كبره - و كسبية نصوا على انه بدعت - و نيز نوشته -
 و صحح السيد جمال الدين المحدث بنفي روايته لفظ بالنية عن المحدثين - و كذا ذكره الفيروز آبادي صاحب القاموس
 في كتابه المعنى بالصراط المستقيم - و في فتح الغفار مذکور است - و طاهراني فتح القدير ختیارانه بدعت - و عا
 سندی گفته و لا يقال انها بدعت تحبها المشايخ - و قسلا في در موب كفته - و طب ابن القيم - في
 رد الاستحباب در ايراد الفتح ذكر است - و في مجمع الروايات التلفظ بالنية كراهه البعض لان عمر
 رضي الله عنه ادب من فعله - و حضرت مجدد در مكاتيب خود نوشته - آنچه علماء دنيت نماز نكستن
 نوشته اند كه با وجود ادا و قلب زبان نيز بايد گفت و حال آنكه از سرور عليه و على الصلوة و السلام ثابت
 نيز بدعت صحيح و نيز بدعت ضعيف و نه از صاحب كرام و تابعين عظام كه زبان نيت كرده باشند بلكه چون نماز
 بگفتند بگوئيد بگوئيد و نيز بدعت نيت زبان بدعت باشد و اين بدعت كراهه گفته اند و اين فقير ميده اند كه
 اين بدعت چه جاي رفع سنت كه رفع فرض مي نمايد چه در تجويز آن اكثر مردم زبان اكثامي نيكند
 و از غفلت قلب بايك نذر نديس درين ضمن فرضي از سنن افض نماز كه نيت قلبى باشد ترك
 ميگردد و بدين نماز ميرساند - و اباحت تحليه مصحف ناسته از عدم ادخال
 آنت در امور دينيه و حق آنكه آن كه است شيخ الاسلام اين تبينه در هر كس استقيم آورده كه

بلفظ نيت

بلفظ نيت

- و لولوا مرا بمروءت او رد سلام استمد لا لا بما مرد و لا بحجة بالعرفت الحادث اذا خالفت النص لان التعارض انما يصلح
 دليل على الحل اذا كان عام من عهد الصحابة و المجتهدين كما هو جوابه و قياس خطبة الجمعة على خطبة منى قياس من عرف
 قال الناس في يوم الجمعة قاعدون في المسجد يتنظرون خروج الخطيب فينبئون سماعهم بخلاف خطبة منى لان
 - بالجمله از روایات مروده - و از آنچه از برای آن محامل صحیح مفیده دعاوی مبتدعین باشد خیال نمودن
 که مذنب است امام اعظم عدم نقل از السنن و موجب مما انفست ناشی از قلت درایت و وادعصال بدعت
 است و بس - و کسی از تحقیقین به استحسان صلوة الرغائب - و صلوة نصف شعبان نه پرداخته - و رکنه بحق
 بین است که مذنب است که ایهت بودن عدم نقل است از قول فعل انحصرت و صحابه که است
 صلوة الرغائب چه جای که است آن مذنب امام علی الاطلاق نیز صحیح است زیرا که استحسان آن از
 بعض لایق اعتقاد و اعتماد نیست و قول صاحب عین العلم مفید عدم کراهت آن مذنب امام تواند شد
 و در کلمه الحق بحث از موضوعیت حدیث رغائب شعبان نبود لیکن چون مقلد بدایونی سخن آن بیان آورد
 ذکر آن مناسب افتاد - خود علی قاری اگر چه در اینجا از موضوعیت حدیث نصف شعبان منکر است لیکن در سئاله
 موضوعات ینولیده حدیث صلوة الرغائب موضوع بالاتفاق کذا بقیه صلوات لیا حجب و لیلته السابج و العشرین من
 حجب - و لیلته النصف من شعبان مائة رکعة فی کل رکعة عشرة مرات بالا خلاص لا تقترن بکراهی قوت القلوب
 احیاء العلوم و لا بذكر الثعالبی فی تفسیره - کذا فی شرح الادواردی - و فیرو تبا دی - در مختصر موضوعات آورده
 حدیث صلوة نصف شعبان باطل - و قاضی شوکانی - در فوائد مجموعته آورده - قال السیوطی -
 فی الالافی - مائة رکعة فی نصف شعبان بالا خلاص عشرة مرات مع طول فضله الیدلی و غیره موضوع چه بود
 فی الطرق الثلث مجاب و ضعفا و قال و اثنا عشرة رکعة بالا خلاص ثلاثین مرة موضوع و قدر اتمر بنده
 الکنز دج جماعة من الفقهاء اصحاب الاحباب و غیره و کذا من المفسرین و قدر رویت صلوة نذبه الیلته اغنی السیوطی
 من شعبان علی انها مختلفة کلها باطله موضوعه - و حلبی در غنیته المستملی گفته فعلهم ان کلام من صلوة الرغائب
 - و صلوة البرات - و صلوة القدر بالجماعة مکرره علی ما صرح به البزار سی و غیره - و ان حدیث فیها
 موضوعه صرح به ابن جوزی و غیره علی ما بینا تمامه فی الشرح - و ابن حجر مکی - در تحفه نوشته
 الصلوة المعروفة بلیلته الرغائب - و نصف شعبان بدعة قبیحة و حدیثها موضوع - و سیری - در شرح منها
 نوشته - ان صلوة الرغائب - و صلوة نصف شعبان بدعتان فیهما - ابن حجر مکی - در کتاب الايضاح
 و البیان نوشته - و قد ضلت العلماء کتباً فی انکار ما و فی ذمها و تنسیفها فاعلموا و لا یقرکون الفاعلین لهما فی کثیر
 من البلدان و لا یؤمنونها کما کورة فی قوت القلوب و احیاء العلوم الیدین نحو ما فاتها بدعة باطله - و ابن الجاج

در کتب معتبره
 در کتب معتبره

در مدخل گفته و قد حدثت صلوة الرغائب بعد اربعاء وثمانين من الهجرة - وقد صفت العلماء وكتبوا في انكارها وذهبوا
و تنفيها عنها - و لا تقر بكونها الفاعلين لها في كثير من الامصار - و شيخ الاسلام ابن تيمية - و در صراط مستقيم فرموده
- و اما الزمان فثلاثة احوال و يدخل فيها بعض بدع اعياد المكان الافعال احوال ما يوم لم يعظم كشمس الصلوة و لم
يكن له ذكر في السلف و لا جرى فيه ما يوجب تعظيمه مثل اول خميس من جيل تلك الجماعة التي تسمى الرغائب
فان تعظيم هذا اليوم و ليلة ما حدثت في الاسلام بعد المائة الرابعة - و روى فيه حديث موضوع بالاتفاق
منهم و فضيلة صيام ذلك اليوم و فعل هذه الصلوة المسماة عند الجاهلین بصلوة الرغائب - حموی و جاثية الشاه
گفته - و قد صفت بها شيخ مشايخنا العلامة نور الدين علي المقدسي تضيفا حسن اسماء روع الرغائب على صلوة
الرغائب - و قد ثبتت عنها و عن صلوة البراءة و ليلة القدر عام ثنتين و سبعين الف من طهر من يدعو
جملة الارواح و غيرهم الى فعلها و يرغم ان النبي صلى الله عليه و آله و الراشدين و خواص التابعين قد صلوا باجماع
و طعن في حطام الدنيا فمرت في ذلك تحريط و طعننا احطت فيه بغالب كلام الفضلاء المتقدمين المتأخرين
من المذاهب الاربعة فمن ابراد ذلك فليطالع - قوله صفح ۱۱۱ اما ادای نوافل جماعت پس انهم على الاطلاق
مكروه و ممنوع بالاجماع و الاتفاق است چنانکه مرسوم اهل شقاق است الخ اقول در كلمة الحق كجا دعوى اجماع
و اتفاق است - فكر است جماعت نفل در كتب معتبره بي شك موجود است - همان صاحب محيط براني
که استناد بقول دي است و كتاب خود و غيره که متاخر از محيط است نوشته - التطوع بجماعة في غير قيام
رمضان مكره - و در اعلام الاحياء كفو می که نیز استناد از السنن مذکور - و رايت في محيط رضي الدين
الخراساني في باب التطوع المطلق من كتاب الصلوة - و يكره التطوع بالجماعة ما خلا قيام رمضان - و صلوة
الكتوف لقوله صلوا الصلوة الرجل في بيته افضل الا المكتوبة - و رايت في محيط السخري ايضا في آخر باب
التراويح صلوا التراويح ثم ارادوا ان يصلوا ثانيا ليصلون تسدي لانه تطوع و التطوع بالجماعة مكروه - و نیز
در اعلام الاحياء است - و رايت في خلاصة الفتاوى في الفصل الثالث من كتاب الصلوة - و لو را على
العشر في التراويح بالجماعة يكره عندنا بناء على ان صلوة التطوع بالجماعة مكروه - و نیز در اعلام الاحياء في
طهيرية آوده - قال محمد لانعلم بشي من التطوع بالجماعة ما خلا التراويح في رمضان كسوف الشمس و نیز در
اعلام است - و في الكافي في آخر فصل التراويح و لا يصلح تطوع بجماعة الا قيام رمضان شنيذ در اعلام است
في خسرانها اتفاقا و تطوع بجماعة في غير رمضان مكروه - و بهذا يمكن که مرادش كراست جماعت
نفل تنديعی باشد بدلات عبارات مستند بها که در ان لفظ تنديعی موجود است قوله ص ۲۲۲ در معنى
نديعی و كتب فقهاء اخرون فيها لكاشة اندا قول اختلاف در معنى تنديعی غیر مفید چه در كلمة الحق تعیین كراست معنی

از معانی آن نیست قوله صلوات الله علیه سئل عن رجل غلبه صلاة فغلبه جماعة فقياس مع الفارق
است اقول مجرود ادعای بودن این قیاس قیاس مع الفارق بدون بیان فارق چه مفید باشد قوله صلوات
الله علیه صاحب فتح القدیر در بحث بلیس الخ اقول تجوز زیادت بلیس بر قدر را ثور را از آنحضرت صلعم نزد خلیفه بدلیل
تقریر آنحضرت - و بدلیل استحسان از آثار صاحبیه است - در همان فتح القدیر است - انخرج البوا و هو عن جابر
قال اهل رسول الله صلعم فذكر بليته المشهورة وقال والناس يزدون ليك ذالمعارج وكحوه والنبي
صلعم سمع فلا يقول ابره شيا فقد صرح بتقريره عليه و هو احد الادلة قوله صلوات الله ليس اگر عدم نقل جماعت در
نماز نقل دلیل الخ اقول در احتفال بهیئت کذائیة برای بیان قصه تولد و رضاع و دیگر احوال آنحضرت
صلعم تغییر عادات ستره شارع است در ذکر قصص انبیاء و حالات تولد و رضاع و دیگر احوال فلا فرق بینا - و
الطلاق احکام شرعیست دلیل تقیید توان شد و بهیئت اجتماعی بدون دلیل چگونه ثابت گردد قوله صلوات الله علیه
مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال بقول صاحب بدایه الخ اقول از قول سابق حال صحت استدلال
و فساد این قول و وضوح یافته قوله صلوات الله و بالاتر از همه ذکر قول صاحب بدایه الخ اقول در روایت
بدایه از عدم نقل اجتماع است بر ترک ارسال و شک نیست در صحت این اجتماع و ایراد آن همین مرد است
قوله صلوات الله و در همان فتاوی عالمگیری در بسیاری از مسائل جای با وجود عدم نقل از سنت الخ
اقول مادامیکه مسائل مذکوره مذکور نگردد در جوابش چنانچه بقوله صلوات الله علیه اگر مراد از تخصیص اعتقاد صحر
الخ اقول هر دو شق محتمل است و محل بحث مطلق نیست بلکه مفید و شک نیست در بدعت بودن
آن و عمل نمودن بر سنت در بعض اوقات که مراد از عادت نمودن است چیزی دیگر است و تخصیص
ببعض اوقات چیزی دیگر که احیاناً ترک آن نکند - و اگر اتحاد مسلم باشد پس قول علی قاری واجب
القول نیست - مصباح الدجی را مصباح الفیض خوانند فی غلط طبع ناشی از جعل است و تلفظ ضا و محجبه دل
بهیله - فی البحر - لان ذکر الله اذا قصد به التخصیص لوقت دون وقت او شئ دون شئ لم یکن منوعا
بالم یروى لشرع به فی شرح العدة - ان هذه الخصوصیات بالفعل او بالحال والهيئة بالفعل المخصوص محتاج
الی دلیل خاص لقیضی استجاب به بخصوصه و هذا اقرب والله اعلم - والایضافیه - الاتری ان ابن عمر قال صلوات الله
انها بدعة لانها لم یثبت عنده فیها دلیل ولم یروا راجعاً تحت عمومات الصلوة لتخصیصها بالوقت المخصوص
- وابن الی حبله - و کتاب الصلوة نوشته - و قد اتی فیها الشیخ تقی الدین بن قتیق العید رحمه الله تعالی
بتحقیق حسن - فقال ما ورد فی فضائل الاعمال فی حدیث ضعیف و لم یجدت شعراً فی الدین فهو محل نظر
محمّل ان یقال لیس له ثبوت العمومات التخصیص فی غیره و محتمل ان یقال هذه الخصوصیات بالوقت بالحال

مستحب استجاب وقت

تحتاج الى دليل يخصها بهذا اقرب - ودر تذكرة امام است - وکذا تک تخصيص کل عبادۃ بزمان و مکان لتبين
 نفس عن النبي صلعم وعده من العقائد يدل على انه حرام - ودر فتح الباری مسطور است - قال النووي واصل المسألة
 سنه وكونهم حافظوا عليها في بعض الاحوال لا يخرج ذلك من اصل سنه - قلت - لا نظرية مجال فان اصل
 النافله سنه مرغوب فيها ومع ذلك فقد كثر الحقون تخصيص وقت بها دون وقت - وشم - من اطلاق تحريم
 ذلك كصلوة الرغائب التي لا اصل لها قولہ صفة قیاس این عمل بخصوص بیئات صلوات و اوقات آن
 که قیاس مع الفارق است الخ اقول قیاس خصوص ذکر تولد و رضاع و غیرها بیئات آن که از شارع
 منقول بخصوص بیئات صلوة مع الجامع است نه مع الفارق قولہ صفة اگر مراد این است که چنانکه در
 فعل ما مورات شرعیة اتباع شارع باید بچنان در کف امر بیئات الخ اقول شق اول توجیه القول بما لا یر
 قائله است و مرادش آنکه آنچه از فعل آن حضرت حقیقه یا حکما ثابت میباشد اتباع وی حجاب صلعم در آن ترک
 می شاید و اندراج امور بدعیه در مطلق مندوبات ممنوع است - و در روایت عائشه رضی الله عنہا از کاتب رسول
 صلعم نفی مداومت است نه ترک مستمر بدلت ما بعد آن و محل بحث عدم مستمر است - یعنی - در شرح
 صحیح البخاری - در توفیق حدیث ابن عمر - و ام ثانی - نوشته - ثم یقی التوفیق بین الحدیثین فیقال عدم
 بکونهما من عمل لا یستلزم عدم الوقوع فی نفس الامر - او یکون المراد من نفی ابن عمر نفی المداومه لا نفی الوقوع
 اصلا - و نظیر ذلك حدیث عائشه ما راایت رسول الله صلعم یسج سجدة الفی الحدیث - ومع هذا ثبت عن
 فی مسلم انه صلعم کان یصلی الفی اربع افراد ما فی النفی عدم المداومه كما حکى النووی فی الخلاصة عن العلماء
 ان منی قول عائشه ما رایتة یسج سجدة الفی ای لم یدوم علیها و کان یصلیها فی بعض الاوقات فترکها شیة
 ان تفرض قولہ صفة این قول بنیدل دلیل انکار تلفظ آمده و در آن نسبت انکار بملا علی قاری بهم نمود
 حاشا آنکه در مرقاة الخ اقول آمدن این قول بنیدل دلیل انکار تلفظ مسلم است لیکن از آمدن آن در
 قول لازم نمی آید که استدلال بدان دیگر جای صحیح نباشد و نسبت انکار بسبوی ملا علی قاری بی شک درست
 و درست چنانچه ملا علی قاری در مرقاة بعد - قد یقال مخالفت است مرقا من قولہ قد یقال را - چنانچه در
 رد قول ابن حجر کی - انه صلعم لطق بالنية فی الحج ففنا علیه سائر العبادات - نوشته - فقلنا لا یثبت العرس
 ثم انفس من حین الوردات فانه لم یرد توبیت الحج - و انما رد اللهم فی ارید الحج در رد قول او - و عدم رد
 لا یدل علی عدم وقوعه - نوشته - قلنا هذا مرد و بل الاصل عدم وقوعه حتی لو جرد دلیل و روده و قد ثبت انه
 صلعم قام الی الصلوة فکبر فلو نطق بشیء آخر لنقلوه عنه صلعم - بعد روایات ابن حجر کی - و رد قول کسی که گفته

نسخه

- المثبت مقدم علی التامی گفته - محل اذ القارض لیلان احدهما علی النفی - والآخر علی الاثبات
 - والخصم بناسوا وجعلناه مثبتا او نافیاً فلیس معه دلیل - ودلیلنا علی النفی ثابت بقول المحمدين في المصنوع
 بالاصل الذي هو عدم الوقوع - وباز بعد نقل قول النعین تلفظ در رد دلیل بعضی خفیه که تلفظ بالینیه را بر
 تمکینه قیاسی نمایند - نوشته - تعقب ندایانه صلعم قال ذلك فی ابتداء احرامه تعلیماً للصحة بالینیه
 به یقیدون بنسک - ولقد صلی صلعم اکثر من الثمانین الف صلاة فلم یقل عنه انه قال نويت ان اصلي صلاة
 کذا وكذا - وترکه صلعم ستة كما ان فعله ستة فلیس لنا ان نسوی بین ما فعله وترکه فثانی من القول فی الموضع
 الذي تركه بتطير ما انی به فی الموضع الذي فعله - والفرق بین الحج والصلوة الظاهر من ان لیس احد بالان
 - واستدلال منکرین تلفظ بدین دلیل بنفید ان نیست که دلیل بودن آن مقصود بر قول منکرین تلفظ
 است و چون حجت بر خصم قائم نمی شود و مکر سلمات خصم ظاهر است که دلیل بودنش نمر و خصم نیز مسلم است
 - و از سیاق کلام قائل قد يقال روشن که امتحان آن بنظر ضرورت است نه بوجه انکار آن و دلیل
 بودن آن - وحال امتحان آنکه از حضرت شارح منقول برین قیاس است پس ایرادات متقدمه بدو
 همه بیکار قرار گیرد صفتی بر چند که کتاب مذکور غیر موجود الخ اقول عذر عدم وجود کتاب نمر و متقدمه
 بدو یونی و عدم اعتماد بر نقل خصوم چه خوش عذر مضحک اطفال است - و چون حجت بر چیزی بالاتر از نقل
 است و در حکم فعل بطریق اولی تردید چه مضرب هجوم باشد که در شق حکم یک شق دارد - و روایت
 دیگران که ضعیف است و مضطرب صلاحیت معارضه روایت نهی ندارد - چه یک راوی آن
 ابراهیم بن محمد بن نعمان جعفی مجهول الحال است - قال العراقي فی شرح الترمذی لم اقف علی حاله
 - و در تفسیر به لفظ - عن علی انه رأى فی المصلي اقواما یصلون فقال ما رایت رسول الله صلعم یفعل
 ذلك فقیل لا تنهاهم فقال اخشی ان اخل تحت قوله راایت الذي نهی عبدا اذ اصلي - و در سنن جواری
 به لفظ عن علی انه رأى رجلا یفعل بالصلوة قبل العید الحديث منقول است - و این صریح اضطراب است
 که فی روایت مطلق صلوة - و فی روایت صلوة بعد العید - و فی روایت صلوة قبل العید - و تمکید منع و نهی
 است آنچه سعید بن منصور - و در سنن خود - از ابن سیرین روایت کرده که - ان ابن مسعود
 - و حذیفه قاما و نهیا الناس ان یصلوا یوم العید قبل خروج الامام الی المصلي - و طبرانی - و در کتب
 - از عبد الملک بن کعب روایت کرده - قال خرجت مع کعب بن عجرة یوم العید الی المصلي فلیس
 قبل ان یاتی الامام ولم یصل حتی انصرف الامام والناس ذاهبون کانهم علق نحو المسجد فقلت لا تری
 فقال نذیر بدعة و ترک للسننة - و جاری - و من خود آورده - قال ابو البعلی سمعت سعیداً عن ابن

منقول من جامع
 الترمذی

عباس انه كره الصلوة قبل صلوة العيد - وعمل مولد اگر چه فرضاً از جنس اذکار و غیره امور را آورده باشد لیکن حال
 هیئت و وقت آن نظر حال هیئت و وقت نماز است - و بحث در کراهت تنفل بر ذریعہ قبل از نماز عید
 در مصلی است - و فعل صحابه و تابعین محمول است بر تنفل در غیر مصلی و این تنفل و تجزیر آن ممکن است بنا
 و قوت ایشان باشند بر فعل یا تقریر آنحضرت صلعم نه بوجه آنکه عدم فعل و قول و تقریر نزد ایشان
 نیست - و شافعی کراهت را مقصور بر فعل امام داشته اند زیرا که آنحضرت صلعم امام بود پس از عدم
 فعل آنحضرت کراهت آن از برای امام ثابت می شود - لهذا ابو اسحق ابراهیم شافعی در شرح نیایح
 الاحکام نوشته - و كره له امی للامام التقليل بای فضل کان قبلها اول بعداً لانه علم لم یفعل ذلك - حال
 دیگر مجتهدین آنکه قسطلانی در ارشاد الساری گفته - قال لما لکته - و انما بله لا قبلها ولا بعداً - و در شرح
 است - و اما التقليل قبلها فان كان في المصلي فلا خلاف في الكراهية - و در شرح نقایث منی مرقوم است
 - و لا يتقل قبل صلوة سوا كان اماماً و ما هو مافی المصلي باتفاق - و مراد نبودی از ترك درین قول که
 ترك صلوة کراهت آن لازم نمی آید اگر ترك آنست یا ثبوت آن از قول یا تقریر پس مسلم لیکن پنج مخرج
 نیست - و الا قولش لا یحق تسلیم نیست - و قائلین کراهت چونج علت آن عدم فعل آنحضرت گفته اند
 تعلیلی دیگر بگوید نیزند - و قیج قول رازی از نفس کراهت خود ظاهر است - و قید مع حصره برای
 تقویت دلیل است و ترك عمل مولد از آنحضرت با وجود حصر وی بر امور خیر و برکات بچو ترك صلوة است
 مع حصره علی الصلوة - و قول صاحب در مختار که - اما العوام فلا یستحبون من یبکیر ولا تنفل - اولاً قابل
 قبول نیست - و ثانیاً لو سلم پس مضر به کراهت آن فی - همین صاحب در مختار از قینه و غیره آورده
 که عوام از گذاردن نماز در وقت طلوع شمس منع کرده نشوند حال آنکه گذاردن نماز در وقت مکروه
 تحریمی است قوله صفة اولاً که ادعای مخلوط شدن باقیو ذمی عنه الوقت قابل ذکر بود که از اثبات
 می نمود حال آنکه جواز بکراهت جبری و قیود آن از شرع شریف ثابت است انما قول چون این
 قیود از ادله شرع ثابت نیست پس منهی غلبه بدلائل حدیث ایاکم و محدثات الامور باشد و جواز
 بعضی جبری و قیود آن عموماً از شرع شریف هرگز ثابت نیست ثبوت آن بعضی بعضی مقیدات که غیرین
 عمل است بوده و آن مقید ثبوت آن عموماً نباشد - اجتماع برای ذکر قصه های تولد و رضاع و غیرت
 و درود خواندن و تلاوت قرآن مجید و لغت شریف کجا ثابت است و اجتماع یککه ثابت است اجتماع
 است از برای تعلیم و تعلم و عطا و نصیحت و ادای نماز جماعت و جمعه و عید و اشغالها و مراد از ذکر و حدیث
 صحیح مسلم بین چیزهاست - و شرف بودن زمانیکه در آن تولد شریف شده مسلم است لیکن بیشتر

تعلیم و تعلم و عطا و نصیحت و ادای نماز جماعت و جمعه و عید و اشغالها و مراد از ذکر و حدیث صحیح مسلم بین چیزهاست

بودن نظائر آن زمان که بعضی ثابت نیست منوع - و شریعت صوم دو شبانه از برای شکر نعمت
ولادت شریف اول مسلم نیست و دوم بالفرض از قیاس تعدیه شریعت مجز و صوم نه شریعت عمل
دیگر از دو شبانه به تاریخیهای تولد ثابت آن شد - بیوم قیاس که دلیل شرعی است قیاس مجتهدین است
نه قیاس غیر مجتهدین - چهارم شریعت صوم بطریق اعاده مخالف قیاس است و برخلاف قیاس
قیاس نتوان شده و وجه مخالفت قیاس آنکه زمان امر سیال غیر قار است آن دو شبانه که در آن
اتفاق تولد شده غیر دو شبانه مای آینده است پس شریعت آن در هر دو شبانه بدون عود
آن فعل که باعث بر شریعت صوم است موافق قیاس نباشد - و حصول فریت بکثرت افضل
بر عبادت در جمیع صلوات و مجالس مسلمین از مضمون کلامی آیت وحدیت ثابت نیست - و آنچه از قول
الحرمین و القاس العارفین و قوای جواز عرس ناقص حجت شرعی بودنش در محل خلافت است - و طعنا
خورانیدن بنظر الصیال ثواب پیری دیگر است و تقسیم شیرینی بتقریب ولادت شریف در محل
پیری دیگر - و کلامی از ائمه دین این محل را بهینیت گذاشته و جائز ندانسته و امامت مجوزین نفس این
عمل نیز مسلم نیست قوله من غیره و ثانیاً فقهای کرام اینهم فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت کلامی
امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق غیر مشروع نمیکرد و الا قول بحت در جواز مجموع امور مشروع
و نامشروع است نه در جواز امور مشروع و منفی نفسها - و محل آنچه در غینه در اختیار است صورت نیست
که تحصیل قریات در آن منجمد باشد و فعل قریات مجاوره با امور نامشروع بخلاف محل نزاع قوله من غیره
حسب تصریح محققین مستندین صاحب رساله مراد از تشبه منوع نیست که موافقت کفار و فعل مخصوص
ایشان که از شعائر ایشان باشد نموده اید الا قول تخصیص تشبه منوع به شعائر را می بخت است
و مخالفت بسیاری از احادیث که در آن تشبه ایشان در غیر شعائر نیز آمده - طیبی - و شرح
مشکوٰۃ نوشته قوله من تشبه قوم بنی عامی فی الحلق و الخلق و الشعائر - و علی قاری - و در مرآه الشیخ
- لیس من تشبه بغيره الا تشبهوا بالیهود و الا بالنصارى نوشته - و المعنی التشبهوا بهم فی جمیع اعمالهم
خصوصاً فی باتین الخاصیتین پس قول او - ممنوعون و بهمیون - در عبارت شرح فقه اکبر معنی - ممنوعون و بهمیون
بان یکون التشبه من التشبه به - باشد - و بودن فعل تشبه عین فعل تشبه به در تشبه منوع ضرورت
یکه بودن فعل تشبه از جنس فعل تشبه به کافی است - مثلاً نماز گزاردن بسوی تنویر یا کانون که در آن
آتش متوقد باشد مکرره گفته اند لیس تشبه به لعبادت ناکه فعل مجوس است حال آنکه فعل این کس نماز است
برای خدا و فعل مجوس عبادت است برای نادر بطریق شان شک نیست و اینکه محو شباهت و عمل مولد

مشکوٰۃ

بمعنی تشبه

باجم اشتی تثنی چه در عمل مولد اظهار سر در ولادت است در هر سال برای مقتضای اهل اسلام که بی کریم
 صلعم اند - و در جم اشتی اظهار سر در ولادت است در هر سال برای مقتضای اهل اسلام که کنهیا است - و در
 این تشبیه عدم تفاوت هر دو فعل را برای بیان حکم عمل مولد قول یا عمل و قبیح دانستن هر چه بی تو اند
 بود - و از بعد این سخا قیه تحت شرعیه نسبت یا پیش کردن مثال آن رد بروی صاحب کلمه الحی بود
 و در قول صفره جم و تحقیق المله وین که مستند صاحب رساله اند در شرح حدیث تصریح فرموده اند که اصل
 در اثبات اجمالت و اباحت است مانع اقول در حدیث اول - فخرج ما یریک الی مالایر یک - صریح
 دال است بر عدم اباحت - و قول شهر بن حوشب تبرک مالا باس فیه صریح دال است بر عدم اتقای
 فاعل مالا باس فیه که در آن خوف افتادن در مایه باسین باشد - و همچنین حدیث علقیه سعدی صریح دال
 است بر عدم اتقای کسی که نگذارد آنچه خطر شرعی در آن نیست بنا بر خوف در وقوع حسام - و در حدیث
 نعمان - فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام - صریح دال است
 بر وقوع در حسام از وقوع در شبهات - و قول علی قاری باینکه در باب اباحت است و اباحت - و در
 و توقف - در اصل اشیا و سلب مختلف فیها است - پس مباح به اباحت اعملیه حلال بین نباشد
 بلکه از جهت اختلاف نموده است - و حدیث اول در شکوة بدن لفظ است - و امر مختلف فیه
 الی الله - و طبی - و در شرح مشکوة بشرح آن نوشته اند ما علمت کونه حقا بالنص فاعل به ما علمت
 بطلان بالنص فاجتنبه و الم غیبت حکم بالشرع فلا تعل فی شیان و فوض امره الی الله مثل تشابهات
 القرآن امر الصلوة - و این ملک در شرح مصابیح نوشته - قوله و اختلف فیه - یحتمل ان یکون معناه و شبهه
 و یحتمل ان یکون معناه اختلف فیه الناس من تلقا الفهم من غیر ان یمین الله و رسوله حکم - و محل
 اختلاف مشهور زمان قرت است - و بعد و در شرح نیز اختلاف است و حق تفصیل - و اباحت بعد و
 شرع که شامی از اصول بروی نقل کرده متعلق اموال است نه به افعال و اعمال و فیه که اصل
 در آن حرمت است حتی یدل الدلیل علی الاباحه بدلیل حدیث من احذر - و کل محدثه بدفعه و کل
 بدفعه ضلالت - و محدثات از قسم مضار است باج سبکی در جمع الجوامع گفته حکم المنافع و المضار قبل الشرع -
 و بعد از اسی بعد از شرع الصیح ان اصل المضار التحیم و المنافع الحل - قال الشیخ الامام الا اموال القوله
 صلعم ان دماکم و اموالکم علیکم حرام - و محلی در شرح جمع الجوامع نوشته - و لقائل یمیزان الاصل فی
 الاشیاء التحیم و البعض ان الاصل فیها الحل - و در باب - و مسائل شتی کتاب القضاء مسطور است
 - و الاصل عنده اسی عندی خفیفة - انظر آتقی - و در باب غنائم بدایه مرقوم است - الا انه محرم التحرک

تحقیق
 مولد اظهار سر در ولادت

مشق دین جم و اصل
 در شباهت است باجم

فی الاصل قولهم ص ۴۲ اولاً که تبرک مواضع تبرک که مجوزان حق سبحانه خصوصاً مساجد و مشایخ و آباء و ائمه
از جهت صحابه و تابعین و دیگر ائمه دین از سمت تاخت ثابت و صحیح است الخ اقول استدلال در اینجا
بطریق اولویت است که هرگاه احوال مصلحتین و مصلحتین برفع صوت در مسجد مهجور نبودن آن
و بعد آنحضرت صلعم از ابن مسعود و بعد از آن پس افعین اصوات بگوید خوانی با دیگر مکرویات و نهیات
بطریق اولی لائق احضار باشند - و استناد بمجالس در استدلال است بطریق اولی - و انکار تبرک
به آثار صالحین چنانکه فرمود مقلد بالیونی است مقصود نیست قوله صفحه ۴۴ و ثانیاً قطع نظر از دیگر آثار
صریحه میگویند اثر متقول از مجالس و لالت میدارد بر استحسان تبرک بمشایخ و مساجد آنحضرت از صحابه
و تابعین الخ اقول بالاندک و بشد که مقصود صاحب کلمه الحق انکار بر استحسان تبرک بمشایخ و مساجد
آنحضرت صلعم نیست لیکن ضرور نبود که درین ناس صحابه باشند بلکه ممکن است که فاعل این فعل عوام
باشند و فعل عوام تابعین ضرور نیست که لائق قبول باشد بلکه از همین آثار ثابت که انکار بر فعل
تابعین اگر از حد مشدوعیت تجاوز باشد صحیح است - و تجاوز از حد مشدوعیت اجتماع است برای
تبرک بآثار صالحین و انهماک در آن که بسبب وقت ذریعۀ فساد و اعتقاد و اثر آنک باله می شود و دست
در اربع فساد اعتقاد و شرک واجب است لهذا آنحضرت عمر رضی الله عنه بر ایشان انکار نموده قوله
صفحه ۴۴ و ثالثاً این امر را معارض است و دیگر آثار معروفه الخ اقول چون منع از انهماک و اجتماع است
برای تبرک به آثار صالحین بوجه خشیت التزام ناس صلوة را درین مواضع خشیت تعظیم آن عظمت
غیر ماذون بهانه از نفس تبرک بآثار صالحین بدون انهماک و اجتماع خصوصاً به نسبت کسیکه مأمون
باشد از آنچه خشیت آن به نسبت دیگر است امتناع تواند شد پس کدامی از آثار معارض
این منع تواند شد خود مقلد بالیونی در صفحه ۴۴ این رساله از مشرح صحیح البخاری عینی آورده
- قالوا اما ما روی عن عمر انه كره ذلك فلا تخشون ان يلتزم الناس الصلوة في تلك المواضع فيشكل
ذلك على من يأتي بعدهم ويرى ذلك واجبا - و كذا معنى للعالم اذا رأى الناس يلتزمون النفل
التمرا ما شهدوا ان تيرخص فيها في بعض الدات و تيركها ليعلم بذلك انها غير واجبة - هرگاه در مجالس
تأبیه حکم شارع نسبت حکم او در اعمال محدثه مانند عمل مولد که آثار فاعلین آن افرادن ترازد و اجبات
و اندر چه باشد قوله صفحه ۴۴ از کتب معتدله بروایات معتدله ظاهر که شجره که بیعت تحت آن شده بود
مشتبه گردید و کس از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر آن نیفتاده الخ اقول از قول ابن عمر

مشروع است

تبرک بآثار صالحین

بعد از اتفاق دو کس بر تعیین شجره که بیعت تحت آن شده لازم نمی آید که در واقع و نفس الامر اتفاق
 دو کس بر تعیین شجره مذکور نباشد چه اخبار این عمر موافق علم خود است نه باعتبار نفس الامر چه باین
 که شجره بودن آن نزد حضرت عمر ازین قول ثابت گردید - حافظ ابن حجر - و در فتح الباری شرح
 صحیح البخاری گفته - انکار سعید بن المسیب علی بن نعم انه عرفها معهما علی قول ابیه انهم لم یعرفوا فی العام
 لقابل لا یدل علی رفع معرفتها اصلا فقد وقع عند المصنوع ای البخاری - فی حدیث جابر السابق قریبا
 لو كنت ابصر الیوم لا یتکم مکان الشجرة فهذا یدل علی انه کان یضبط موضعها فینه دلاله علی انه کان یعرفها
 بعینها - و قول او که اتفاق اجتماع نیقاده - بجای اجتماع نیقاده - یا بجای اجتماع نیقاده ناشی
 از جهل است زیرا که اتفاق تفسیر اجتماع است - لهذا کرمالی گفته - فما اجتمع منا ای و افاق منا قوله ضمه
 پس قول بعض علمای کرام که قائل قطع همان شجره معینه اند چه بر شهادت صحابه کرام که در صحیح بخاری
 نقلش موجود است راجع گردانج اقول در میان قول بعض علمای و قول ابن عمر و مسیب منافات
 کردن در هم صحت است از عدم فهم و درایت چنانکه از جواب قول سابق دانسته شد - و در قول
 مسیب که نسیان خارجیین عام قائل است نه ذکر نسیان عام صحابه پس ضرورت ترجیح یکی بر دیگری
 نیست قوله ضمه هم اما آنچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره نسبت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
 پس محققین تحقیق نموده اند که آن شجره دیگر بود النج اقول این تحقیق توحید القول بالامیر علی به قائله
 است - ابن ابی شیبہ - در مصنف خود آورده - حدثنا معاذ قال اخبرنا ابن عون عن نافع
 قال بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا یاتون الشجرة التي یوبع تحتها قال فامر بها فقطعت - و خواجه
 - در شرح شفا نوشته - و علی بن اخیل ماری عن عمر من انه قطع الشجرة التي وقعت تحتها البیعة لئلا
 یفتتن بها الناس لقرب عهدهم بالجبلية فلا منافاة بینها - باقی آنچه مکتب است را می خصص
 است بدون دلالت روایتی مفید آن - و از روایت مصنف ابن ابی شیبہ ظاهر که این شجره
 همان شجره بود که زیر آن اتفاق بیعت افتاده قوله ضمه هم و انما اگر بخلاف شهادت صحابه
 کرام قول بعض علمای تسلیم کرده شود النج اقول مکرده داشتن حضرت عمر فعل مردم را و قطع شجره آنکه
 نفس ترک به آثار انبیا امری محمود بود - دلیل است بر آنکه فعلیکه در ان خشیت انجرار نفسا و تحقیقا
 مردم باشند واجب ترک است - و شک نیست که عمل مولد یحییان است که مردم عوام بلکه بعض
 خواص معاظمه و اجبات بآن میکنند بلکه اتهام آن فوق واجبات دانند که هر چند از ترک صوم و
 صلوایک نداشتند لیکن ترک این عمل را کفر میدانند و نفوذ یافته اند - و زمان حضرت عمر زبان شیع

اسلام و ظهور احکام مخصوص ضروریات احکام بود پس عند قرب دخول اعراب و عوام در اسلام
و عدم تدوین احکام پیش از بهانه خوی بد انجام نیست قوله ص ۴۸ او لا اگر حضرت ابن مسعود
رضی الله عنه برافین اصوات و مسجد تهلیل و صلوة اشکار نشر موده الخ اقول اشکار ابن مسعود
بدلیل عدم مجهودیت و عهد آنحضرت و ال است که عدم مجهودیت فعل و لیل استماع فعل است و
عدم مجهودیت عمل مولد معلوم است پس بر ویکی باشد و اخباری فعلیکه ابن مسعود بر آن اشکار قریب
از تهلیل و تقصیه و رفع صوت در مسجد بعض اشکار مانند نوان و خطبه بالیقین از سنت ثابت است
است و نهی از رفع صوت به بعض اشکار در خصوص مسجد وارد نشده باقی قول نیز ازیه اگر بالفرض مضطر
است اقوال دیگر قتها مضطرب نیست و از عبارت حموی نیز اینقدر ظاهر است که همچو فعل با مقتدا
عبادت لائق حذر و منع و شک نیست که عمل مولد را اهل هوای عبادت بلکه اعلی عبادات دانند
و در اصول شاشی مرقوم است و لو ترک الصلوة فی ایام التشریق قضا یا فی غیر ایام التشریق لا یکبر
لانه لیس له التکبیر بالجهر شرعا و در معدن شرح اصول شاشی مسطور است قوله شرعاً لان الجهر
بالتکبیر بدقه الانی ایام مخصوصه و در فصول شرح اصول شاشی مذکور است و انما نقول الجهر بالتکبیر
لانه قال الله تعالى او عوار بکم تفرحوا و حقیقه الانی زمان مخصوص و در اصول خرسی مرقوم است
لان الجهر بالتکبیر در الصلوات غیر مشروع و ابراهیم کورانی در تحائف المنیب الاواه و از بعض
مسائل حقیقه آورده و اجمعت الصحابه و التابعون علی ان ذکر الجهر بدقه و قال ایضا و قد اتفق
آراء ائمتنا و قضاة عصرنا علی ان الجهر بالذکر بدقه و غیر مشروع و در ملقط مسطور است و ذکر الذکر
الخری فی اوائل کتاب السره فی باب رفع الصوت ان اصحاب رسول الله صلعم کما ذکره یون
رفع الصوت عند الجائز و القتال و الذکر و ذکر کفایه حاشیه بدیه مذکور است و کون الجهر
بالتکبیر بدقه متیقن و در بحر الرق مرقوم است فالجاءل ان الجهر بالتکبیر بدقه فی کل وقت الانی الموضع
الاستثناه و صرح قاضی خان فی قضاواه بکراهته الذکر جهر و تبعه علی ذلک صاحب المصنفی
و در قضاوی طهریه مسطور است و یکره رفع الصوت بالذکر فان اراد ان یدکر الله یدکر فی
نفسه لقوله تعالی انه لا یحب المتعبدین ای الجاهلین بالذکر و در خانیه مذکور است و یکره رفع الصوت
بالذکر و ان اراد ان یدکر الله تعالی یدکر الله فی نفسه و این بهام و در فتح القدر نوشته
وقال ابو حنیفه رفع الصوت بالذکر بدقه خیال الافرغی قوله تعالی و اذکر ربک فی نفسك تفرح عباد الله
دون الجهر من القول و علی و شرح منیه نوشته و لابی حنیفه ان رفع الصوت بالذکر بدقه

جهر

مخالفت الامر فی قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تقرعاً بینة دون الجهر من القول - ودر داخل - واین
 الی جره منقول است که گفته - ان لبطالة ذلک الوقت بالنوم افضل من الذکر جهر قولہ صنفه ۵۰ ایراد
 این نقل درین بحث خلاف عقل است الخ اقول زعم خلاف عقل از جهل مرکب است چه نقل
 بدایونی عبارتی دیگر را که پیش ازین عبارت است نقل نموده و آن اینکه - وکذا يقال لكل
 من اتى فی العبادات البدنية ما لم یکن فیها من الصحابة و مقصود بالا یراد همین است نه عبارت
 منقول که جواب سوال مقدر است زیرا که عمل مولد عبارت از جمع مردم است برای حکامیت
 مولد فیه ذکر معجزات و رضاع و امثال آن لقصه اظهار سر و حسب زعم ایشان و اینهمه از
 عبادات بدنی است و آنچه از عبادات بدنی در زمین صحابه نبوده مقتضای قول صاحب الس
 از بدعات سیئه است پس عمل مولد که در زمین صحابه نبوده نیز از بدعات سیئه باشد و سابقاً معلوم
 شده که مداروم سیئه بودن بدعت عدم ثبوت است از دلایل شرعیه متغیر واجب مابینت باشد
 یا نباشد - و اتفاق به حصول ثواب در بدعت حسنہ منظور فیه است قولہ صنفه ۵۰ اولای علمای
 متقین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است اقول مراد از علمای قاری از هر مسئله - هر مسئله
 از مسائل ثابت است از کتاب و سنت که اصل دران صحت است در صورت فقدان دلیل
 فساد مانند نماز که اصل آن صحت است با آنکه فساد آن از دلیل ثابت گردد - یا ندیده که این علمای
 قاری نوشته که اصل در حوادث عدم وقوع است تا آنکه وقوع آن از دلیل ثابت گردد چنانکه
 گذشت - و مشروعیت شی و ثبوت آن از اوله شیخ از حوادث و صفات عارضه شی است و فقها
 تصریح کرده اند که و صفات عارضه اصل عدم است و مدار صحت بر وجود ارکان است و صفات صلیبه
 - و آنچه از مدارک آورده مقرر نیست زیرا که اباحت بپنج تحریم نیز ثابت نمیشود مگر بوجی الهی چنانچه در تفسیر
 تفسیرین آیت مرقوم است - المسئلة الثانیة یمین الله تعالی ان التحریم و التحلیل لا یمین الله
 بوجی الله تعالی قال قل لا اجد فیما اوحی الی محرماً علی طاعم لطمه و علی اکل یاکله و ذکر بدایین من ان المراد
 منه بیان یا محل و یحرم من الماکولات انتهى - و در سحر الرأی مسطور است - اما فی التقایة من انما یمین
 بقوله و فعله صلیه و لیس واجب ولا مستحب فقیه نظر لشموله المباح انتهى - و طحاوی - در حاشیه در مختار
 نوشته - لا یعرف اباحت المباح الا بقوله و فعله عم - و بدعت بمعنی محدثی در دین که دلالت نمی کند بر
 اصلی در شیخ مذکور است - و بدعت بدین معنی بر عمل مولد صادق است پس نتیجه دلایل تحریم
 این عمل احادیث نمی از بدعت دلیل تحریم در اینجا موجود است و احتیاط در رجوع بسبوی اباحت

مشافهت بین بدعت

اصلیه نزد اهل اباحت بوقت نقدان دلیل تحریم است پس ایراد قول شامی در غیر محل باشد
 قوله صفحہ ۱۰۵ ثانیاً برین تقدیر ادعای این که عدم ثبوتش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست الخ
 اقول مراد از تکریم بنی کریم چیست تکریم ثابت از شرع - یا غیر ثابت - یا عام - یا بشرق اول
 بودن این عمل از افراد تکریم ممنوع است - و بشرق ثانی - و ثالث بودنش از افراد تکریم مثبت
 مدعی نیست - و کافی بودن استحباب مطلق توقیر و تکریم گو از افراد امور غیر مخصوصه التحریم مطلقاً بالتعمیر
 باشد براسی ثبوت استحباب یا اباحت افراد خاصه هنوز متنازع فیه است - باقی جواتر است
 برقیه مانوره از تقریر بنی صلعم و آثار صحابه ثابت است چنانکه سابقاً معلوم شده - پس انچه در آن
 لنا و تعلیم که از اوله شیع زیاد است بر آن ثابت نیست مطرود توان شد - و مشروعت صوم
 عاشوراء علی الدوام بحکم شارع بخلاف عقل ثابت است قیاس را در آن مدخل نیست
 - و ضرورت نیست که برای مجموع حکم اجزای آن فردی یا حکم بعض اجزای آن بضم اجزای دیگر
 که داخل این مجموع نیست ثابت گردد و قوله صفحہ ۱۰۵ اولادین قول ذکر امر مباح است الخ
 اقول اول لفظ مباح در اینجا شامل است قربات مباحه را نیز - و ثانیاً بحث نیست در ذکر شامل
 و ادعایات و معجزات و غیره بلکه در احتفال و مجموع بهیئت مجموعی که محو زین نیز آنرا بدعت و محدث
 بعد قرون شلثه گفته اند نه سنت قوله صفحہ ۱۰۵ و ثانیاً همان فقها اینهم نوشته اند که استعمال مکرر و چند معنی
 می آید الی آخره اقول اول در اینجا تعیین معنی مکرر نیست - دوم که است در اینجا بسبب تاوید
 بفساد و اعتقاد است نه بسبب عدم ثبوت از دلیل خاص - سوم - و طوایع الاثار حاشیه و مختار
 تذکر است که ظاهر تعلیل بعدم فعل تحریم است چنانچه عبارتش انست - رفع الصوت بالذکر

شکاف
 درین
 کلمات

بدعت یعنی یوم عید الفطر مقتضای علی مورد الشرح فانه مکرر عند العامة تحریم علی الظاهر التعلیل بیان
 انبی صلعم لم یفعله - و سید شریف جرجانی - در شرح خلاصه کیدانی در باب محرمات نوشته اند انما
 فی التکلیف بان یقال الله اکبر الا علی لانه غیر منقول عن النبی صلعم و لا عن الصحابه - و انقدر مسلم است که ترک
 مندوب مکرر تنزیهی است - لیکن ترک مندوب چیز دیگر است - و عدم ثبوت چیز دیگر از اوله
 سریع مکرر فانه بطور اباحت - نه بطور ندب - نه بطور وجوب - چیز دیگر - و لو سلم الاتحاد پس
 ترجیح بدعت رافع و مزاحم سنت است و بدعت سبب بودن چنین بدعت مستمم تقدیر بدیوینی
 و مجتهدین است و بدعت سببه مراد مکرر تحریمی باشد کافی جامع الیه موافق پس در این صورت
 دلیل تحریم موافق زعم ایشان موجود باشد - و نفس تنفل قبل از مغرب - از تقریر آنحضرت صلعم

- و عموم قول او صلعم بین کل اذانین صلوة - و امر او صلعم - صلوات قبل صلوة المغرب که غیبت ثابت
 است گو خفیه منسوخ گویند لیکن ممکن است حمل نسخ آن بر نسخ مندر بیت نه اباحت - و تلبس
 بلباس اسود از امور دینی نیست پس از حدیث خود خارج است - و از اقوال مودعه عدم
 کراهت مباح مؤدی با عقدا و فاسد یعنی اعتقاد و وجوب یا سنیست که کراهت تحریمی ثابت نیست
 - و قول فقها به کراهت آن که مطلقش محمول بر تحریمی نص در آن در فسق فاعل مکرده تحریمی چه
 کلام است - باقی کراهت صوم ایام بیض با آنکه استحباب آن مسلم است بسبب مؤدی
 بودنش با عقدا و وجوب چو اولیل تمام دست عام نباشد برای کراهت عمل مولد که هنوز با آن
 نیز مکلف است بسبب مذکور - و مراد عینی از عدم ترک یا ضایع کثیره است
 و در اینجا بحث در مراد است نیست بلکه بحث در مباحثیت که مؤدی اعتقاد و وجوب و سنیت
 آن باشد و اباحت عمل مولد اگر فرض کرده شود این تا دیر در آن موجود است - این بهام
 در فتح القدیر گفته - و الحق این الدوام مطلقا مکرر و به سوا راه ختمایک غیره ادلا - و در بنایه مذکور
 است لا ینفی ان یقر سورة معینة علی الدوام لکن لایطین بعض الناس انه واجب - ملا علی
 قاری در مرقاة - بشرح - لا یجوز احدکم للشیطان تسلیم الحدیث نوشته - قال الطینی - و فی من
 اضر علی امر مندوب و جعله فاعلا لم یعمل بالخصمة فقد اصاب منه من الاضلال فکیف من اضر علی بینه
 و شکرت و سلطان - در ارشاد الساری - بشرح همین حدیث نوشته - و استنبط ابن التیمی من ان
 المندوب سبب التقلب مکرر و با اذنیف علی الناس ان یرفعوه عن تبیة لان التیاس من مستحب
 لکن فاشی ابن مسعود ان یعتقد وجوبه اشار الی کراهته - و در فتاوی عالمگیری به مرقوم است
 - و ما یفعل عقیب الصلوة مکرر لان الجهال یعتقدونها سننة او واجبة و کل مباح مؤدی الیه مذکور
 بکذا فی الزبیدی قوله صفحہ ۲۰ کیسکه مطالعة شد و حدیث از انکه اهل سنت کرده است
 الخ اقول لفظ بدعت در - ما احداث قوم بدعت - نکره در خبر نفی است و بچونکره عام باشد پس
 تخصیص آن بقید مرتبه سننة - بدون دلیل مختص که معدوم است جائز نباشد و یکد و کسل از شرح
 حدیث بخط و فهم بخلاف دیگران مرکب این تخصیص شده باشد مجرد قول ایشان مختص
 قول شارح توان شد - و عمل مولد در بدعت بی شک مندرج است زیرا که محدث فی
 الدین بدون دلیل شرعی است و ثبوت مطلق اخباری این عمل فرادی یا بعض مقیدات دیگر غیر
 عمل مقید ثبوت این عمل توان شد و الزام ترک فرض واجب بر اکثر عقیدین این است چنانکه بشاید حال این عقیدین

تحقیق
 ابن التیمی

نه برین بجزین که نام شان در اینجا گرفته قوله صومعه جواب این معاطله سابقا بطور تفصیل نقل فرمود
 گردیده الخ اقول آنچه سابقا فرمود است جوابش گذشت - و عدم استلزام ترک باتقای
 وجوه ترک حرمت و کراهت را از تحقیق مستندی به ثبوت نرسیده - و آنچه در علم وقوع آن برود
 است اصل در آن عدم وقوع است تا آنکه روایت وقوع یافته نشود چنانکه از قول مستندین مقلد
 بدایونی ظاهر گرامر را قوله صفحه ۴۵ ائمه دین و متحققین شرع همین بدلیل مضامین آیات کلام الهی
 و احادیث حضرت سید المرسلین صلعم فضیلت و ثروت از منتهی الاحقر الخ اقول ثبوت فضیلت و ثروت
 از منتهی لایحه که نظیر از منتهی سابقه باشند از نفوس شایع بخلاف عقل با ثبات میتوان شد نفوس و
 امر شریف در زمانی اگر مستلزم شرافت زمان باشد مستلزم نیست مگر از برای شرافت همان زمان
 که در آن امر شریف وقوع یافته نه برای شرافت نظیر آن زمان - پس از برای ثبوت شرافت از منتهی
 لایحه که نظیر از منتهی سابقه است نفی و کار است مگر وقوع امر شریف در از منتهی سابقه برای آن فی
 توان شد و اموری چند که در معنونات مختلفه یک عنوان واقع شده هر یک معنوی را مورد علم بود
 توان گفت اگر چه بر معنوی را همان یک عنوان باشد - لهذا گفته اند - و کان لکاحه لکاحه فی
 شوال و انشاء بهی فی شوال و کانت تحبان تدخل النساء من اهلها فی شوال علی ازواجهن -
 و در حدیث آمده - فیه لذت و فیه انزل - پس بر ارشاد نبی صلعم مخدوری دارد توان شد
 - و از یک چیز دانستن مراد معامله بهمان روز و هر روز که نظیر آن روز است گردان است - و عید گردان
 روز نیست مگر سرور گردانیدن در آن روز - باقی صاحب تحفه نوشته که دیدن زمان لاحق بسبب طول
 نفوت در زمان سابق اگر بدالالت ارشاد شارع جائی نوشته فلا ترافع فیه - و اگر بجز در ای جائی
 نوشته بدلیل کلام خودش لائق قبول نباشد - و آنچه برخلاف تحقیق تحفه آمده بنا بر عدم تحقیق و عدم
 غلط است - و قول مولوی رفیع الدین صاحب که همچنین شهر را در دوره حکم اتحاد یا نظیر اواده شود
 و مفید حکم عام نتوان شد و معذرا جناب صاحب کلمه الحق مقلد او نیست که ناگزیر تقلید او تحفه جدید خود
 سازد قوله صفحه ۴۵ هرگاه که به بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا و بموافقت یهود و بوجه احیای سنت
 موسی عم انحراف نمود الخ اقول اوزه داشتن آنحضرت صلعم از منتهی لایحه بعضی شریعت موسوی
 است که آنحضرت صلعم آنرا بوجی الهی دریافت چه در شریعت موسوی بوجه وقوع امور شریفه در بعض
 معنونات یوم عاشورا شد و عینیت صوم در همه معنونات یوم عاشورا واقع شده و آنحضرت
 صلعم اتباع شریعت موسوی نموده نه بخمال آنکه همه معنونات این عنوان موقع امور شریفه است

متعلق به این است

شعاع بن شاذان

عمل بران کرده و از اقوال مستندین بر یونی و تقلید او ظاهر که عمل مولد محدث است بعد از وفات بنی هاشم
 نقد ان اتباع صاحب ملت محمدی بشک نیست - و قول ابن حاج اگر مسلم باشد مفید ثبوت عمل مولد
 از صاحب ملت محمدی نیست قول شافعی الحق تعصب و نفسانیت دیده بصیرت را کوری سازد و این
 اقوال شهرت کن ب احمد بن محمد مصری که نیست از شهرت میرت شامی - و دعوی جویست
 ناشی از جهالت - و جلالت شان احمد از همین کتاب او ظاهر است بخلات عمر بن محمد که از صفات
 او کتابی دیده و شنیده نشد بعد و و یو دانش زمره اهل علم نیز ثابت نگذیده - و ذکر احمد بن محمد
 در تاریخ ابن قاضی شهبه - و در قبس حاوی ابن الشباع - موجود است - بخلات عمر بن محمد که ذکرش
 در کتابی از تاریخ و رجال یافته نمی شود - و کتابی از صفات او نظری آید - باقی عیان بودن که
 مصری از ماته بالکل غلط است و اختلاف و کثرت مجوزین چیزی دیگر است و بودن مانعین
 از اهل مذاهب از بعد چیزی دیگر و همین اکثر تجویر و قلت منع در شوافع است و این قول شافعی
 ماه قول ابن حاج را بحذف آنچه و سادس صاحب ساله را از پنج و بن برکنند التعم اقوال اینهمه
 نچال فاسد و بهم کاسد تقلید بر یونی است - مراد ابن حاج آنکه اتباع فعل آنحضرت درین شهر لا حق
 است چنانکه حضرت صلعم بر و و و شنبه صومی داشته اگر دیگری درین شهر صومها دار و مضائقه نباشد
 و این مراد است تا می جواز عمل مولد نیست - ایان دیده که همین ابن حاج صاحب مدخل بعد ذکر مفسد
 عمل مولد نوشته - فان خلاصه و عمل طعنا ماقط و لونی به المولد و دعایه الاخوان و سلم من
 کل ما تقدم ذكره فهو بدعت بنفسه فقط اوان ذلك زیادة فی الدین و لیس من عمل السلف
 الماضین و اتباع السلف اولی بل اوجب من ان یزید شیئ من مخالفة ما کانوا علیهم لانهم اشد الناس
 اتباعا لرسول الله صلعم و تعظیم له و لیسة الرسول صلعم و لهم قدم السبق فی البادرة الی ذلک
 و لم یقل عن احد منهم انه نوى المولد و نحن لهم تبع فی عبادتهم - و درین مدخل ابن حاج نوشته -
 و بعضهم یروی عن بنی اویس المولد بقرائة التجاری و غیره و مضاعف ذلک و بنی اویس کانوا قد اکتفوا بقرائة الحمد و الشیر
 فی نفسهم من کبر القرب و العبادات و فیها البرکة العظيمة و الخیر اکثر لکن او افضل ذلک بشرط الدلق
 به علی الوجوه الشریعة كما ینبغي لانیة المولد الاثری ان الصلوة من اعظم القرب الی الله تعالی مع ذلک
 فلو فعلها النسان فی غیر الوقت المشرع لها لکان مذموما مخالفا و اکانت الصلوة بهذه النیة
 قبا لک بغیر ما - و درستان ذکر نقل مذہب است و بحث درین عمل ازین قبیل نیست - و بطی
 اگر این موضع را از ان مواضع شمرده که مسلم الانکار نیست قولش مقبول نباشد چه وی از مجوزین

این عمل است - حافظ ابن حجر - در درک ما منه نوشته - هیچ کتاب با سماع المدخل کثیر الفوائد کشف فیہ عن معنیها و بدیع لفعولها - و اکثر ما مما یبکر - و بعضها مما یتصل قولہ ص ۵۹۰ اول قول فاکہانی کہ بر عدم علم الشیخان متبنی است الخ اقول قول ماہرین کتاب سنت بنا بر عدم علم چیزی از کتاب سنت خصوصاً در آنست کہ مخالفین هنوز علم خود با پیش از کتاب سنت ظاہر نکرده باشند بکہ بعد علم آن از آن معترف باشند چگونہ بر قول مخالفین ترجیح ندارد و حکم حرمت و کراهت ثابت است از احادیث و محدثات - باقی رد ابن حجر و سیوطی بلا وجه و جہت متعقب است رد ما کہانی کہ در سبیل الہدی و الرشاد از سیوطی منقول ناصر فاکہانی تعقب آن نموده - و ذخیرۃ السالکین - و تحفۃ القضاة و فتاوی قاضی شہاب دولت آبادی - و سبیل السنۃ - و نو الیقین - کمر در اعتماد از کتب مشہورہ نہ خود از حوالہ کتب نہ در خصوص ثابت نکرده - اگر خصوص نیز اعتماد مستندہ خود از حوالہ کتب مشہورہ نہ و می ثابت نمایند چہ مضائقہ باشد و ثبوت اقوال مستندہ مردود بودن اقوال مجوزین از احادیث و چہ ترجیح موجود است - و حکم تفسیق و تضلیل نسبت لائمین است بر مانعین و تارکین این عمل نہ نسبت دیگران قولہ ص ۵۹۰ این چہ جرات دلی باکی و چہ مغالطہ و چالاک کی است الخ اقول این عبارت در مکتوبات در بیان سبب فتور و نسبت رابطہ و التداویر طاعات است - ای در مکتوب ہفتاد و دوم از جلد ثالث این عبارت باونی تغییر موجود است - لیکن در اینجا ذکر نفس قرآن خواندن بصوت حسن قصائد لغت و مناقب خواندن است نہ ذکر احتفال - و بحث درین است نہ در آن - و بعد ہمین عبارت در ہمین مکتوب است - اگر برینچی خوانند کہ توحیدی در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصائد خواندن شرائط مذکورہ محقق گردد و آنرا ہم بغرض صحیح توجہ نمایند چہ مانع است - مخدوم با خط فقر میرسد این باب مطلق نکنند بوالہوسان ممنوع نمیکردند اگر اندک تجویز کردند متجربہ بسیار خواهند شد - قلیلہ یقینی الی کثیرہ - قول مشہور است والسلام - در عبارت - لفظ - بغرض صحیح - این باب مطلق نکنند - مشیر است بمنوع بودن قراءت قرآن - و خواندن قصائد لغت - بغرض عمل مولد کہ غرض صحیح نیست - و غرض صحیح ہا نیست کہ منجمہ اغراض معبود از شارع باشد - و قراءت قرآن - و خواندن قصائد لغت - بہ نیت مولد از شارع منہویست قولہ ص ۵۹۰ جوایش بہ تفصیل بالا گذشتہ اقول انجہ بالا گذشتہ رد آن بالا بعد آمد قولہ ص ۵۹۰ ذکر کچوکس در مقابلہ ائمہ متعین الخ اقول ذکر مولانا عبدالحی رحمۃ اللہ علیہ را کہ در عمر خود یگانہ آفاق در فقہ بود متفہم بل مجوزین مخالف حیا و نستین بی حیائی را در لباس حیاطا ہر

علی بن ابی طالب

نمودن است **قوله** صفحه ۵۹ ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و ائمه عظام ثابت نیست
و قول بعض علما که امامت ایشان مسلم نیست با استحسان بعض بدعات با وجود بودن آن بدت
شرعی ناشی از خطا است قابل قبول نیست - و استحسان این عمل بتصرف تحقیق شافعیه باشند چنانچه
هنوز در خفا است آری بعض شافعیه که محقق بودن ایشان ممنوع است با استحسان آن رفته اند
- و اما از حقیقه کسیکه قائل استحسان است درین باب مقلد بعض شافعیه است پس وی بدین حیثیت
در خفیه معدود نتوان شد او شاوذاً صاحب کلمه الحق باشد یا شاگرد جناب وی **قوله** صفحه ۵۹
اولادین مسئله افتد البشافعیه چه ضرور است چنانکه علمای شافعیه قائل جواز اند بچنان تحقیق عظام
از علمای حنفیه الخ **اقول** تصریح استحسان این عمل از تحقیق عظام علمای حنفیه که حاوی ضرر و اصول
مذهب محقق و مدقق طریق خود باشند هنوز ثابت نیست - اگر مقلد یا یونی ترک اتباع مذہب
امام خود و تقلید مذہب دیگر در آنچه مرجعیت آن بروایات معتدیه صحابه کرام ثبوت رسیده باشد لازم
میگردد از چنانکه چشم جناب صاحب کلمه الحق است - لیکن چون از قول امام ابی حنفیه - آیا کم و بیش
و التذلل علیکم بالامر الاول العتیق - و علیکم بالآثار و طرق السلف و آیا کم و کثرت فانه بدعت
- چنانکه در میزان شعرانی - متقول ظاهر که این عمل منہی عنه و غیر جائز است بجهت نبودنش امر
اول عتیق و نبودنش محدث - ترک مذہب امام و اصول مذہب او در آنچه موافق است بحدیث
مرفوع کل محدثه بدعت - و من احدث فی امرنا بما لیس منہ فهو رد - و بوقائع صحابه کرام و تقلید
مذہبی دیگر در آن چگونه روا باشد - چه جائی که بعض اهل همین مذہب دیگر و اهل مذہب دیگر بوقوع
مذہب امام باشند - چنانچه بعض شوافع و اکثر مالکیه - و حنبلیه بعد از این عمل قائل اند که ذکر امام
بعض ایشان گذشت **قوله** صفحه ۶۰ منشای این طعن تیج جہل صریح است محل نزاع که تجویز استحسان
عمل مولد است الخ **اقول** و اعجاباً که با آنکه سنیت تائین بالجم - و رفع الیدین در غیر تحمیه
- و فرضیت قراءت فاتحه در نماز و سنیت ترجیع فی الشہادتین در اذان - و غیر مابین البجایات
از احادیث صحیحہ ثابت - و برای منسوخیت یکی از آن الی الآن دلیل قائم نیست - و بسیاری
از مجتہدین قائل آن از مجر و تقلید قول بعض مجتہدین بدلائل موجوده و مدو و فعل آن تبعی باشد فعل اعمال
بدعیه که یکی از مجتہدین قائل آن شد و احادیث صحیحہ مطلق بر تحریم عام بدعات با عدم تخصص مستحب بلکه کما لو احب
باشند گو بعض منسوخین بعد از خواه از خطا و خواه از میل بدعت تجویز آن کرده باشند پس درین
زمان بدعت تو امان علاج بیفت کشی اهل بدعت و طغیان بر کلمه حق ضعیف نباشد **قوله**

صفحه ۴۰ در حق ائمه اربعین صلوات الله علیهم وعلی آلهن وعلی بنو آلهم
 الالباب خاک بر آفتاب انداختن است الخ اقول در اینجا ذکر کسی نیست که بانیان بدعات
 و اخذین محدثات بوده خود را از دشمنان مصطفی صلوات الله علیه واند مقول بدیوئی توده بدعات این
 کسان را که نام شان گرفته اگر ارجح پس بین کسان میدانند مورد است موطن او باشد و نه در کتب
 تسکینی نیست و نه به نسبت ایشان مطلق که بانیان بدعت بوده خود را از مجانب مصطفی صلوات الله علیه
 دانسته باشند **قوله** صفحه ۴۱ واجب بود که اولاً معنی مانع - و مقتضی دریافت می نمود من بعد قدم
 در رد و البطلان احوال ائمه اعلام می فرمود الخ اقول معنی مانع و مقتضی خود ندانستن دیگران را
 نصیحت دریافت آن نمودن خود را نصیحت کردن است آنچه نمی دانست خود را از اهل علم
 دریافت می کرد و انانیت و انالیف را چون - باقی آنچه شایع شفقته علی الاسته ترک نموده خود
 فرموده چنانکه در ترک جماعت تراویح آمده - در کلمه الحق کجاست که ترک آنحضرت صلوات الله علیه علی الاطلاق
 مستلزم تحریف و مخالفت باشد آری در آن سنت بدی بودن ترک آنحضرت صلوات الله علیه با وجود مقتضی
 فعل و فقدان مانع متول است و مؤید کلمه الحق است قول صاحب مجالس - و اما ما کان مقتضی
 الفعل فی عهده علیه الصلوة والسلام من غیر وجود المانع ومع ذلك لم یفعله علیه الصلوة والسلام ولیم
 یحتمل علیه علم انه لیس صیه مصلوحت بل به بدعتیست **قوله** صفحه ۴۱ اولاً ذکر رسول صلوات الله علیه را علی الاطلاق
 مرغوب شایع و مقید بهیتی و مخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریر سنت اذان برای عیدین
 که سنت مخصوص بقرآن است قیاس نمودن الخ اقول تقلد بدیوئی چنانکه سنت اذان
 را مخصوص بقرآن می گوید بچنان حضم او سنت ذکر رسول صلوات الله علیه را مخصوص بدان مواضع که از شایع
 ذکر رسول در آن ثابت می توان گفت **قوله** صفحه ۴۱ و علما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم
 بجای اذان کدای ذکر دیگر الخ اقول تصریح شافعی و غیره به گفتن الصلوة جامعة - در عید
 بنا بر ثبوت او است از آنحضرت صلوات الله علیه در عید نروزی که به گفتن آن مؤذن را امر فرموده - یا بنا بر
 قیاس عید است بر کسوف نه بنا بر اندراج در عموماً است شایع - شیخ و مکی - در فتح تشر الملتان
 نوشته - و العباد لا اذان دلا اقامته ولا الصلوة جامعة - لا خلاف فی هذا الاحد کثرة الاحادیث
 الواردة فیها فیضا علیه - سقوی ما قاله - فی فتح الباری - انه روی الشافعی عن ثقه -
 عن الزهیری - انه کان رسول الله صلوات الله علیه یأمر المؤذن فی العید بقول - الصلوة جامعة - وید الله
 و امکان مرسل لکن لیا ضده القیاس علی صلوة الکسوف التي ثبت فیها هذا القول - و در بعض شهر

مستخرج من کتب

اذان عیدین

نهج مروی است و لور و و ذلك في الصحيحين في كسوف الشمس وقيس به الباقي - شيخ دهلوی
 - در ترجمه مشکوٰۃ - بعد روایت مسلم از جابر بن سمره - صلیت مع رسول الله صلعم العیدین
 غیر مرة ولا مرتین بغير اذان و اقامه - نوشته - و زیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة
 جامعته یعنی و اینهم نبود که گویند الصلوة جامعته و در صحیح مسلم - از جابر بن عبد الله انصاری مروی
 است که ان لا اذان للصلوة يوم الفطر حين يخرج الامام ولا بعد ما يخرج ولا اقامه ولا نداء
 لاشی - و شیخ در ترجمه مشکوٰۃ نوشته - و نبود اقامت و نه اذان و چون چنانکه گوید الصلوة
 و مانند آن و نبود چیزی تاکید است برای نفی مطلق - و در شرح سفر السعاده آورده - و در
 گفته که استدلال کرده می شود بقول جابر که گفت بودند و نه چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نماز
 هیچ چیز مثل الصلوة - یا الصلوة جامعته - و مانند آن - و فیروز آبادی در سفر السعاده گفته پیش
 چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردن نه اذان بودی نه اقامت - و نه الصلوة
 جامعته - و نووی در شرح صحیح مسلم - حدیث جابر بن عبد الله را تاویل کرده - حیث قال -
 و هذا ظاهره مخالف لما يقوله المحابنا وغيرهم انه يستحب ان يقال الصلوة جامعته كما قد مناه فياويل
 على ان المراد لا اذان ولا اقامه ولا نداء في معانيها ولا شيء من ذلك - یعنی - و در شرح صحیح البخاری
 درباره اذان عید نوشته قال الشعبي - والحكم - و هو بدعة - وقال محمد - محدث - و بسند صحیح
 عن ابن المسيب - اول من احدثه معاوية - ونا - ابن اوس عن حميد - اقول من اذن في
 العید زیاد - و فی الواضحة - لابن حبيب - اقول من فعله هشام - قال الراودي - مردان -
 و نیز عینی در شرح صحیح البخاری آورده - و نقل الراودی - فی الحاوی - عن الشافعی - انه
 قال فان قالوا اهلوا الى الصلوة - اوجي على الصلوة - او قد قامت الصلوة - كنهاله ذلك و
 اجزؤه - و شیخ دهلوی - و فتح سر المنان از شافعی نقل کرده - ان قال حي على الصلوة - او غیره
 - من كلمات الاذان - اكره ذلك - و نیز آورده - و روی ابن ابی شیبہ باسناد صحیح عن سعید
 بن المسيب ان اول من احدث الاذان في العید معاوية - و قيل مردان - و قيل الجراح -
 قيل زیاد - و الصیحه معاوية و احدته بعده مولا و الله اعلم قوله صفحہ ۶۲ و حال بطلان قیاس بر
 تنقل قبل عید النحر اقول حال حقیقت آنچه بطلان نشانیست از این معلوم شده قوله صفحہ ۶۲ قطع نظر
 از اینهمی گویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قائل بنو نیرد آتسان جبر تکبیر در عید نظر بوده اند
 الخ اقول اول جبر تکبیر در عید نظر فعل ابن عمر علی و ابی امامه بنی النضر اگر ثابت باشد محمول است بر یافتن ایشان

قول یا تقریر آنحضرت صلعم که وقت در چو صورت در حکم رفع است - دوم - فعل ایشان بر تقدیر ثبوت
 معارض است - و آنکه بکمال آیه را - و فعل صحابی معارض عموم آیه است قطعی که لایزال تواند شد
 چه یکبار معارض باشد بقول صحابی آخر چه این عباس بر هر انکار فرموده - چنانچه این بهام - فتح القدر
 حاشیه را به پیشین گفت - و در فتاوی ابراهیم مرقوم است - و آنجا بهار الی الجهر بدلیل زائد
 و قد ثبت فی عید الاضحی انه یکبر فی الطریق چهاردهم ثبت فی عید الفطر - و در کافی بسطور است
 - و خص الاضحی بالنص - و کسیکه در ثبوت چهار از آنحضرت در عید الاضحی کلام کرده گفته - که نزد
 ابی حنیفه در عید الاضحی نیز تکیه نکند - چنانچه در صحیح الروایه شرح مختصر و قایه آورده - و لایکبر فی الطریق
 چهار عده لای الفطر و لای الاضحی و بوالصیح که ذاتی التخصیص - و نیز در صحیح الروایه از تفسیرات نقل کرده -
 و قال اکثر شاشا یکبر فی الطریق فی العیدین جمیعاً تخفیفه و لا یکبر بوالصیح و به ناخذ - بالجمله قول صحاب
 غنیه که خلاف در استحباب و عدم استحباب و کراهت و عدم کراهت است یحوی نیز در قوله
 صحیح مناشی این طعن کلام بر کلام ائمه اعلام خود را می و بر زده را می است الخ اقول اینهمه
 ناشی از جهل است مقصود آنکه تخفیف و تشبیل این تعبیر بر تقدیر محبت نقل قیاس مع الفارق است
 که صوم آنحضرت بکمال الله بجز و موافقت موسی علیه السلام و احیائی سنت وی عم بود بخلان
 این عمل که احیائی سنت آنحضرت موسی یا موسی دیگر در این نیست - و مع هذا فعل حضرت موسی
 که از ادراک که آن عقل با قاصر است ممکن است بنا بر دلی الهی باشد بجهت این عمل که از
 قیاس جواز صوم نظیر او مهور: امری شریف جواز صوم نظیر مهور و امری دیگر یا صوم نظیر تاریخ
 سور و همان امر شریف ثابت تواند شد نه جواز عمل متنازع فیه قوله صحیح بر تقدیر تسلیم
 صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاسد است الخ اقول بر تقدیر تسلیم صحت این
 روایت تخفیف عذاب از ابی لهب در هر روز شش روز بوجه اعتناق تو میباید در آن روز شش که در آن
 تولد شریف بود بجلد وی رسانیدن خبر تولد شریف است نه بوجه اعتناق او در غیر آن روز شش
 که زمان تولد شریف نیست پس نه که ای فعل در همان روز تولد است و بوجه تخفیف عذاب یا مورت
 ثواب تواند شد که تخفیف عذاب و عطای ثواب فعل الهی است قیاس بر آن نتوان کرد
 - و نه که ای فعل در روز دیگر که نظیر روز تولد است در اسم موجب تخفیف عذاب و مورت
 ثواب می تواند شد زیرا که این فعل نظیر فعل ابی لهب نیست که فعل ابی لهب در روز تولد
 بود و این فعل در روز تولد نیست بلکه در روزیکه صرف مشارک اسم روز تولد است - باقی

بقای تخفیف عذاب در ظاهر آن روز و در جانی متصور می شد که در روز تولد مصدر اشتاق ابوالهب سید
بودی چه تخفیف عذاب متفرع بر تعذیب است و ابوالهب در آنوقت زنده معذب نبود آری خبری
اعتناق او چنین قرار یافته که بعد تعذیب تخفیف در آن بروز مشارک اسم این روز کنند و باجمعه مقابل
کلمه الحق صحیح است - و فاسد گفتنش قول فاسد و کلام کاسد قوله صفت این جواب متوجه نیست
که استدلال به تواتر علمای اعلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و جم غفیر از اعظم عرب و عجم بوده اند
اقول تواتر عبارت از گرفتن عمل است یکی از دیگری تا صحابه و ظاهر که اخذ این عمل چنین
نیست زیرا که پیش از زمان شاه اربل نشانی ازین عمل پیدا نیست - فی فتح القدر - بدیه المصنف
یعنی انا اخذنا عن بلینا الصلوة بکذا فعل و هم عن بلینم کذا کلم و کذا الی الصحابه رضی الله تعالی عنهم
هم بالقدره اخذوه عن صاحب الوحي - و تعامل جم غفیر و جماعت کثیر علمای اعلام و قضاة و مفتیان
اسلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و این عمل نیز ثابت نیست چنانکه مثال - ابن حبه - دیلمی -
و دون ایشان مجوز آن شده اند و قول ایشان مردود است - و علمای اعلام و اعظم دین و
اکابر مسلمین بر دو انکار برین عمل پرداخته اند که احمد بن محمد اسکندری - و ابن فضال قدسی - و ابن حجر
بن عبد الحمید المالکی المقرئ - و ابن نقطه بغدادی - و شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه - و امام مسلم بن
بن القیم - و ابن الحاج اوستاد تقی بکی - و تاج الدین فاکهانی - و قاضی شهاب الدین دولت آبادی
- و محمد بن اسمعیل بن صلاح الایلیزینی - و امام شوکانی - و غیرهم از ایشان بوده اند - و تواتر تکبیر است
بعد العید و ذکر خلفائی راشدین و ذکر عین نیر مسلم نیست و تفصیل این بحث بالا گذشتة قول صفت
این قول هم متوجه نیست اگر چه شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فروعیه اتفاق
محققین هم با وجود مراعصار برای جمیع اجماع مصطلح کفایت می کند الخ **اقول** اول جانب
تجویر عمل متنازع فیہ احدی از علمای محققین بر فتنه - ثانیاً اتفاق علمای محققین بر آن متصور نیست
زیرا که بسیاری از محققین که نام چند کسان از ایشان بالا نکرده شد جانب تحریم و کراهت
این عمل رفته اند - باقی از مسلم ظاهر که مرادش از علمای محققین معظم اصحابین اند و احدی از مجوزین
در معظم اصولین معدود نیست - و معذرت جهت بودن اتفاق علمای محققین از مجر و قول صاحب مسلم
بدون ثبوت جمیع آن از کتاب و سنت چگونه مسلم باشد - خود صاحب مسلم در بحث اجماع
گفته - ولا یجوز بالکافر ولا یجوز من سیو جده اجماعا و اما المتقدم فلا اکثر انه کذا کذا ان کان عالماً
مؤلفاً لکذا فی - و قبل فی المصنف و قبل بل الفردی - و در تفسیر شیخ تحریر این - امام مذکور است

نسخه
کتاب
توضیح
در
اصول
فقهیه

نسخه
کتاب
توضیح
در
اصول
فقهیه

و اما من حصل علم معتبر من فقه او اصول - منہم من اعتراف الفیہ والجمہور علی عدم اعتبارہ قولہ صلوٰۃ
چنانکہ در توجہ و عبارت این کرام شک نیست در بودن این حضرات از اسمہ اعلام الخ قول
بودن بخیرین از اسمہ اعلام و محققین دین اسلام و ارکان شیعہ منین حضرت سید الانام معلّم و متصفین بصفت
اجتهاد بالمذہب - یا فی المذہب لم نیست پس استحسان ایشان کہ موافق کتاب و سنت و منہج
در عموماست و بات شریعت کہ بحسب اصطلاح اصول آنرا منجمد و عموماست توان شمار نیست گوئیم
و مخالف نباشد منہج را - صالح عمل نبود قولہ صفحہ ۵۰ استناد بکلام مجالس الاربابان مثل است
کہ جملہ لا تقرؤا الصلوٰۃ - را پیش نظر دارند الخ قول انچه بعد عبارت مستندہ در مجالس مرقوم
ست بیچ منہج نیست زیرا کہ انچه موافق اصول و کتاب است در ان عوام - و زیاد و عباد
غیر متجددین مساوی اند اعتبار آن با اعتبار موافقت اصول و کتاب است نہ باعتبار قول ایشان
لہذا در تحقیق شرح حسامی موافق مجالس الاربابان بودن این استناد نہ کورست - عبارت نہ بکذا - و
من لیس من اہل الراي والاجتہاد من العلماء و حکم العوام حتی لا یعتد بخلافہ قولہ صفحہ ۵۰ حال کمال
حضرات مجدّدہ قابل تماشاست امری را کہ برای اثبات مدعیات خود بچشم خود و دلیل
میگردانند بمان دلیل را وقت ذکر مخالفت و دلیل دیگر دارند الخ قول اول جناب صاحب کلمۃ الحق
تقد صاحب تفہیم و غیرہ نیست کہ اقوال ایشان بر آن جناب محبت تو اندیشید و نہ ایشان متقدای
وی جناب - دوم - کلام صاحب تفہیم در تقریر جواب مآتہ است موافق زعم مخالفین و زعم شیخ فاضل
نہ باب کثیر فقہاء بمنع استدلال - سوم - ممکن است کہ کلام صاحب تفہیم بر سبیل تنزل باشد لفضل عدم
ثبوت حکم استدلال و از نص کتاب و سنت کہ در بچہ مسائل عند الاختلاف اتباع اکثر فقہاء لازم شمرده شد
است بخلاف مسئلہ متنازع فیہا کہ نہ کلام در بخا در آن بر سبیل تنزل است نہ اہل استحسان آن
اکثر فقہاء باقی تصریحات شیخ در بارہ استدلال منافی آن نیست کہ بسیاری از فقہاء منکر استدلال بودند و نہ
قولہ صفحہ ۶۶ برای البطل استدلال برای اتباع سواد اعظم نہ کہ آیات کریمہ بی فہم مطالبات
پر و اختراخ قول ذکر آیات کریمہ را برای البطل استدلال بر لزوم اتباع اکثر مردم -
و ارادہ از سواد اعظم بسیار مردم را اتباع و وافض خیال کردن خیال باطل بہت ناشی از جہل
زیرا کہ روافض قلت و ذلت را دلیل حقیقت گردانیدہ اند و صاحب کلمۃ الحق فرمودہ کہ قلت
و کثرت معیار حقیقت نیست بسیار است کہ اہل باطل کثیر باشند بہ نسبت اہل حق - و مؤید قول
انجماست آیات ذیل - بل جاء ہم بالحق و اکثر ہم للحق کار ہون - لقد جئکم بالحق و لکن

تصحیح
کتاب

سیار حق و باطل
بسیار نیست

اکثر الناس لا يعلمون - فلا تكلم في مرتبة منه انه الحق من ربك ولكن اكثر الناس لا يؤمنون - ما اكثر
 ما لو صحت بمؤمنين - تلك آيات الكتاب والذي انزل اليك من ربك الحق ولكن اكثر الناس
 لا يؤمنون - ولقد صرفنا للناس في هذا القرآن من كل مثل قايلى اكثر الناس الا كفورا - وما ارسلناك
 الا كاذبا للناس بشيرا ونذيرا ولكن اكثر الناس لا يعلمون - كتاب فصلت آياته قرآنا عربيا لقوم يعلمون
 لا بشيرا ونذيرا - فاعرض اكثرهم فهم لا يسمعون - وان تطلع اكثرهم من في الارض يضلوك عن
 سبيل الله - له عقوبة ٢٨ ايجاد احتمال اول در ارشاد انحضرت باست - اذ اختلف الناس فيكم
 بالسواد الاعظم محض الحاد است الخ اقول ايجاد احتمال را انما و گفتن صريح الحاد است و آيات
 قرآن مجيد كه بالا ذكر يافته - چه از آيات مذكوره كشرت اشخاص اهل باطل و كفر ظاهر - و آنچه
 صاحب مسلم وغيره گفته اند فخر اصل در معنيت كه آيات مذكوره براسى اثبات آن كافي است - در
 تقرير - شرح تحرير - مذكوره است - لان الحق يجوز ان يكون مع القليل اذ اكانوا على حدى
 الخبر و على اعتقادهم الحق و ظهرت عدالتهم وقع العلم باشتغال خبرهم على صدق على نحو ما ذكرنا في ما
 سلف - فقد اثبت الله تعالى و رسوله على القليل و مدغم - و ذم الكثير - فقال تعد - و قليل من
 عبادى الشكور - و ما من مع الا قليل - فلو لا كان من القسرون من قبلهم او لو
 بقية ينون عن الفساد في الارض الا قليلا من استجيبنا منهم - الى غير ذلك - و
 قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان الاسلام بدو غريب و سيعود كما بدو قطوبه للفرار و قيل و من هم
 يا رسول الله قال الذين يصلحون افسدس الناس - و قال تنفرق امتي على ثلاث و سبعين فرقة كلها في النار
 الا واحدة - الى غير ذلك - و قد ارتد اكثر الناس بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و منوا الصفة
 و كان المحتون الاقل و هم الصحابة و كان اكثر الناس في زمن نبى امية على القول بامانة معاوية
 و تيريد قوله صفته اوله افضليت و عظيبت و اكثر من مجوزين در عامه اسرار على ملاءمات
 اذ كتب معتد علماء دين ثابت است الخ اقول اول و پنج كلام بر شوق افضليت است
 - و ظاهر كه در مجوزين سيكه هم از - على بن الفضل المقدسى - و عبد الرحمن بن عبد المجيد المالكي
 - و ابن نقطه بغدادى - و شيخ الاسلام تقي الدين ابن تيمية - و امام ابن القيم - و ابن الحاج
 صاحب مدخل - و تاج الدين فاكهاني - و قاضى شهاب الدين دولت آبادى - و محمد بن
 اسماعيل بن صلاح الامير النيني - و امام شوكانى - و امثالهم از ما لعين افضل نسبت - و فرخا اكر
 يكه و كس مجوزين نيز افضل از نسبه وى از بن جماعت باعيت باعيت بر آيد افضل از هر فرد از بن جماعت

توان شد تا نیا از مجرد قول کسی به کثرت و از ذکر اسمای بعضی مجابیل کثرت اهل علم ثابت نشود
 چه جائیکه مانعین به نسبت مجوزین در تعداد و نیز بسیار باشند و نیافته شدن این عمل از فعل و قول تقریر
 انحضرت و صحابه کرام و تابعین و تبع تابعین عظام و مجتهدین و ائمه اعلام مرجع قول مانعین است و حکم
 نظائر آن از اسلاف مؤید آن - باقی کلام در تفهیم بسبیل فرض و تنزل بقول مخالفین قوله
 صفحه ۶۸ اولاً هرگاه سکوت شارع در میان احکام مستلزم منع سکوت عنه نیست پس باید که آن
 چه رسد الخ **اقول** سکوت شارع و صدر اول با وجود مقتضی و فقدان مانع بالخصوص و عبادت
 و در آنچه قیاس را در آن مسامح نیست و اجماع بر آن نه مستلزم منع سکوت عنه است چه مدار
 امور و مینه حضرت شارع است و صدر اول ردوای عقائد و اعمال او و مایه ای صورت آن و اطلاق محدث
 و بدعت با اتحسان که در کلام صدر اول یافته میشود محمول است بر اطلاق مجازی بقریه انکار
 ایشان بر بسیاری از بدعات با وجود خیر بودنش حسب زعم مخالفین و دیگر عامل آن نیز هست
 که بجای خود مذکور و چندی از آن سابق گذشت قوله صفحه ۶۹ بعد از آنکه صاحب رساله سرگردان
 در تعیین مراد نموده است از بدین قول کرد الخ **اقول** انکار این قول کجا بود تا اقرار آن
 بعد سرگردانها متصور شد و یک کس از کسانی که نامشان مقلد بدایونی گرفته از علمای راغبین اهل
 استنباط و اجتهاد و اصل نیست پس امتحان ایشان لاشئ محض و بیکار است و آنچه بدعت است
 بصدقت بودنش کلام شارع ناطق پس ضلالت آن باقی است تا آنکه تخصیص آن بدلائل
 خصوص ثابت نگردد قوله صفحه ۶۹ شرح حدیث از متحققین تصحیح فرموده اند که سنّ بمعنی مطلق
 - رواج - و اتی بطریقه - است که شامل است احیای طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدع را و مفهوم
 سنّ منافی ابداع نیست الخ **اقول** چون اینقدر مسلم است که سنّ - بمعنی - رواج - و اتی بطریقه
 است و احیای طریقه سابقه از مصادیق آن - و ظاهر که ترویج را احداث مروج لازم نیست و نه
 احداث را ترویج لازم پس بر دو متخالف باشند و نسبت در میان هر دو عموم و خصوص من وجه
 - و اگر چه احداث را اتیان بجهت لازم است و اتیان بجهت را احداث فاعل لازم نیست
 و نسبت در میان هر دو عموم و خصوص مطلق پس ترویج و اتیان بطریقه مستلزم احداث طریقه
 نباشد و برین تقدیر استدلال از حدیث من سنّ بر احداث صحیح نبود - و قول شامی
 و غیره بنا بر همین زعم فاسد که سنّ بمعنی احداث است بچون نیز بود - و رساله قول الحق در حق
 موجود نیست لیکن بضرر صحت ممکن که از ایجاد و احیاء مراد باشد بطریق مجاز قوله صفحه ۶۹

بسیاری از ائمه دین و علمای را بخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتقاد مسلمین در بلاد خود
 اگر چه بعد صدر راول باشند داخل استحسان و استیجاب بلکه بموجب ارشاد حدیث تشریف حکم
 داخل سنت است الخ اقول تعامل و اعتقاد مسلمین در بلاد خود و بار از غیر صدر راول اگر چه
 بعضی کسان از اهل علم که امامت و رسوخ علم شان مسلم نیست حجت برای همان بلاد نگاشته اند
 لیکن نزد اهل تحقیق حجت نیست و حق همانکه در فتاوی غیاثیه از امام شهبید منقول - و تنبیذ
 فیه از قبیل عبادات است نه از قبیل معاملات و گفته اند که - التعامل عمل جبری به العادة -
 فی المعاملات - و فی الفصول - شرح الاصول الشاشی - و التعامل و به عادات الناس
 فی المعاملات من البیع و الشراء و الاجارة و غیره - پس تعامل در مانحن فیه حجت نتوان شد - و قول
 صاحب بدایه و غیره در استیجاب جلوس مقدار ترویج و تر و یجیه خامه و و ترسب عادت اهل
 صمدین مقبول نیست - و مع هذا عادات ناس درین عمل مختلف و بسیاری منکر از ان لیس
 تعامل باین اختلاف صورت نه مند - و نیز این تعامل بر تقدیر نفس تعامل بر باطل است
 و مقابل نص کل بدعت ضلالة و تعامل مخصوص نص نتوان شد - و قول صاحب عین العلم و بیانی
 بر صاحب کلمه الحق حجت نیست - فی فتح القدر - و رد المحتار - لان حجیه العرف علی الذین
 تعارفوه و الترموه فقط - و فی حاشیه الطحاوی - ان العرف حجة علی من تعارفه - حیث وکره -
 لان العرف جاز ان یکون علی باطل کتعارف اهل مائتا فی اخراج الشموع و السرج لیلی
 العید الی التقابر و النص بعد ثبوت لا یحتمل ان یکون علی باطل - و العرف حجة علی من تعارفه
 و النص حجة علی کل - شلی عن الکمال - هذا لفظ الطحاوی - و فی لفظ الشامی - و لان حجة العرف
 علی الذین تعارفوه و الترموه فقط - و جموی در حاشیه اشباه گفته - لا اعتبار له حیث کان خاصاً
 علی الاصح - و ایضاً فیها - و قد ثبت ان الذہب عدم اعتبار العرف الخاص - و بیری - در
 حاشیه اشباه گفته - و الحاصل ان المشایخ ارباب الاختیار اختلفوا فی الاقتداء فی ذلک - قال فی
 الغیاثیه - قال ابواللیث النسج بالثلث - و الرابع لا یجوز عند علمائنا لکن مشایخ بلخ و خوار و اجازو
 لتعامل الناس - قال - و به ناخذ - و قال السید الشهبید لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ و انما ناخذ
 بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی بلد لا یدل علی الجواز ما لم یکن علی الاستمرار من الیه الاول
 فیکون ذلک دلیلاً علی تقریر النبی صلعم ایامهم علی ذلک فیکون شرعاً منه صلعم - فاذا لم یکن کذلک
 لا یکون فیهم حجة - الا اذا کان کذلک من الناس کثرت فی البلد ان کلها فیکون اجماعاً و الایام حجة

مستخرج من کتاب
 اعتبار تعامل و عبادات
 مسلمین در بلاد خود

الا ترى انهم لو تعاملوا على بيع الخمر - والربا لا يقتضيان باطل - وشامی - در رد المحتار گفته اند ان التعارض
 انما یصلح دلیل علی الحل اذ كان عالما من عهد الصحابة والمجتهدین كما هو جوابه - وعبري - در شرح منہاج
 بیضادی نوشته - وان لم یتمکن (ای العادة) جاریتی فی عهد الرسول عم - او كانت ولم یعلم تقریر
 ایاما ولم یخرج التخصیص بها - لان افعال الناس لم یست یحیة - اللهم اذ اجمعوا علیها فصح التخصیص بها لکن
 التخصیص خیند هو الاجماع لا العادة **قوله** منصفه بدائنی که بر مستحبات مندرجہ مندرجات و بات شرعیست اجل
 صدر اول و دیگر آنکه دین از متقدمین و متاخرین اطلاق بدعت فرموده اند الخ **اقول** اطلاق بدعت
 با استحضار بوجود سبب که بجائی خود مذکور از انجمله مجاز است باطلاق بدعت بدعت سبب نه بوجود اند
 در مندرجات شرعیست **قوله** منصفه قطع نظر از آنکه عرف مسلین و تعامل بلاد اسلام را آنکه دین و قضای
 محققین عموما مقبولة انکاشته اند الخ **اقول** بالا معلوم شد که منصفه محققین تعامل دلیل بر حل تعاملی است
 که عام باشد که از عهد صحابه و مجتهدین - و تعامل خاص گو تعامل اهل حریم باشد بدعت سبب صحیح محبت و
 - و معنی اعتبار تعامل در معاملات است نه در عبادات و تقاضای فیه از قبیل عبادات - و قول صاحب
 بدایه و غیره که مخالف اصول مذہبی است قابل اعتماد نیست - و ذکر اقوال مستندین تقلید بدایونی
 و مجتهدین و سی را که مشہور رجال و افاضی اهل حریم است محمول بر بدگویی اهل حریم نمودن بدعت
 و سوء ظن - شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ - در صراط مستقیم - نوشته - اما المعارضات فاجواب
 باحد الجوابین - اما ان یقال ان ما ثبت حسنه فلیس من البدع فینقی العموم مخوطا لا خصوص فیه - و
 اما ان یقال ما ثبت حسنه فهو مخصوص من العموم والعام التخصیص دلیل فیما عدا صورة التخصیص - ثم التخصیص
 هو الادلة الشرعیة - من الكتاب - والسنة - والاجماع نصا او استنباطا - و اما عاده لبعض البلاد
 او اکثرها - او قول کثیر من العلماء و العباد او اکثرهم - او نحو ذلک - فلیس مما یصح ان یکون معارضا
 بکلام رسول الله صلعم حتی یعارض به - ومن اعتقد ان اکثر هذه العادات المخالفة للسنة فلیس علیها
 بناء علی ان الامة اقرتها ولم تنکرها فهو محلی فی هذا الاعتقاد - فانه لم یزل ولا ینزال فی کل وقت
 من سببی عن عامة العادات المحدثه المخالفة للسنة - ولا یجوز دعوی الاجماع لبعض بلاد و اولاد من
 بر و المسلمین فلیت جعل طوائف منهم - و اذ كان اکثر اهل العلم لم یعتقدوا علی عمل علماء اهل الدنیه
 و اجماعهم فی عصر مالک بل راوا السنة حجة علیهم کما هی حجة علی غیرهم ما او تود من العلم و الایمان
 فلیت یقیموا من العالم علی اکثر من اعتقاد یا عامة او قبیلة العامة او قوم متراون بالجملة لم
 یرسخوا العلم ولا یعدون من اولی الامر ولا یصلحون للشوری یعلمهم لم یمیم ایمانهم بالعه و رسولهم وقد

عبري

دخل معهم فيها بحكم العادة قوم من اهل الفضل من غير روية او شبهة حسن او اهلهم فيها ان يكونوا
 فيها بمنزلة المجتهدين من الائمة والصدقيين - وابن القيم و زاد المعاد سروده - وقد احدث
 الامر ارباب المدينة وغيرهم امور في الصلوة استمر عليها العمل ولم يكتفت على استمراره - وعلى اهل المدينة
 الذي يتجرب به ما كان في زمن الخلفاء الراشدين - واما عليهم بعد موتهم وبعد انقضاء عصر من بهاسن
 الصحابة فلا فرق بينه وبين عمل غيرهم - والائمة يحكم بين الناس لا عمل احد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 - وبالله التوفيق - ودر تقرير - شرح تحرير مرقوم است - والعمل المتأخر بالمدينة - الجوهري
 بحجة شرعية - وبه قالت الائمة الثلاثة - وهو قول المحققين من اصحاب مالک كما ذكره القاضي عياض
 في المختصر - ودر تيسير - ودر تقرير - شرح تحرير مرقوم است - انكر كونه - اى كون العقاد
 باهل المدينة - مذموم - اى مذموم مالک - ابن بكير - وابو يعقوب الراسي - وابو بكر بن
 - والطبائسي - والقاضي ابو الفرج - والقاضي ابو بكر - ودر تقرير - شرح تحرير مرقوم است
 - وقيل اراد به - اى باهل المدينة - الصحابة - وقيل اراد به من في زمن الصحابة والتابعين
 ونايهم - حكاه القاضي في التقرير - وابن السمعاني - وعليه ابن الحاجب - ودر كشف
 حاشية اصول نبروي مرقوم است - قال السمعاني - كما ان المدينة كانت مجمع الصحابة واهل
 الوحى فقد كانت دار المتأخرين ومجمع اعداء الدين - وفيهم من قال لا تنفقوا على من عند رسول الله
 حتى ينفذوا - ومن قال لن رجعا الى المدينة ليخرجن الاغنياء الاول المار دون على التفاضل
 فيها طعن عمر - وهو ص عثمان رضي الله عنه حتى قتل - وقال بعض اهل المدينة لبعض اهل العراق
 من عندنا خرج العلم فقال نعم لم يعد اليكم - وابن خزيمة - ودر محلي كفته - فصح ان المتأخرين
 الخلق بلا خلاف من احد من المسلمين وكانوا بالمدينة - ودر محلي كفته - وسكان المدينة اليوم اجبت
 التجارث وانا لله وانا اليه راجعون على مصيبتنا في ذلك - ودر محلي كفته - ومنها قوله صلعم ان لا علم
 لي ازال الى المدينة كما تارز الحجة الى حجرنا - وبذلك ليس فيه فضيلا على مكة وانما هو خير عن قت دون وقت
 بلا شك - وبرهان ذلك انه صلعم لا يقول الا الحق وهي اليوم خلافت ذلك فواجبنا واولاها
 وما الاسلام ظاهر الا في غير ما نسال الله اعادتها الى افضل ما كانت عليه بعد صلعم - ودر شرح
 - شرح جامع صغير مرقوم است - قال القرطبي فيه تنبيه على حجة مذموم اهل المدينة وسكانهم
 من البدع وان عملهم حجة كما رواه مالک وندان سلم اختص بعصر النبي صلعم - وخلفاء الراشدين
 واما بعد ظهور الفتن وانتشار الصحابة في البلاد - ولا سيما في اواخر الائمة الثانية وبهم حجة انهم

مجلدات ذلک قولہ صفحہ اولہ کہ نقبہای کرام و محدثین عظام حدیث ماراہ المؤمنون حسنا را فرمایند
از انحراف روایت نموده اند الخ **اقول** روایت مرفوع در موطای محمد چنانکه آورده بطور
تعلیق است و بجای خود معلوم که تعلیقات امثال امام محمد لائق احتجاج نیست - و آنچه از
کتاب است نقل کنند نیز لائق احتجاج نیست بوجه ضعف سند و آہم باین تہمت است و ضعف
روایت موقوف نیز ثابت - قال العلانی لم اجدہ فی شی من کتب الحدیث الصلاہ و البسند
ضعیف بعد طول البحث و کثرة الکشف و السؤال و انما ہو قول عبد اللہ بن مسعود موقوفنا علیہ
آخر صنفی سندہ کذا فی الاشباہ قولہ صفحہ ۲۰ اینقدر کہ مراد از جنس مومنین علمای کا ملین اند
نه عوام و جاہلین از مومنین راست و درست بے قال و قیل اما تخصیص مجتہدین الخ **اقول**
چون اینقدر کہ مراد از جنس مومنین علمای کا ملین اند راست و درست باشد و تحقیق شرح حسنا
بالا گذشت کہ آنکہ از اہل اجتہاد نبوده اند در حکم عوام اند و در ارادہ مجتہدین از ان چه کلام بود
- و در عبارت مراجع الہدایہ مصرح کہ از مومنین خلفای راشدین ائمہ مذہب و دین مراد اند
نه عوام و ائمہ مذہب و دین علی الاطلاق محمول بر مجتہدین باشند - و امام شہاب الدین احمد
بن علی افندی - در مجالس الابرار گفته - اول استغراق حضرات جنس فیراد بالسلیمین اہل
الاجتہاد و الذین ہم الکاملون فی صفۃ الاسلام صرفا للمطلق الی الکمال لان المطلق عندہم القدرۃ
نیرت الی الفرد الکامل و ہو المجتہد فیکون المعنی - ماراہ الصحابة و اہل الاجتہاد حسنا یعنی
و ماراہ الصحابة و اہل الاجتہاد و صحابہ و اہل الاجتہاد حسنا یعنی قولہ صفحہ ۲۰ - بر تقدیر الف لام استغراق اثبات جمیع اطلاق موقوف بہ
استحسان پیشہ و راست چہ بوزن الف و لام استغراق نہی مفادہ کل افراد مذہب مذہب است
الخ **اقول** اول مذہب مفسور بوزن قول با فادۃ الف و لام استغراق از برای مفاد
کل افراد مذہب است - زیرا کہ میرزا جان - در حاشیہ عضدی گفته - بل الحق ما ذکرہ اول
ان الجمع المعرف باللام معنی کل الخ - و ابن ابی شریف - در حاشیہ شرح الشرح المختصر ابن حجر
لوشتمہ - بل الحق ما ذکرہ اولامن ان الجمع المعرف باللام معنی کل الخ - و ابن ہمام -
در تہذیب کفہ فالحق ان عمومہا مجوسہ - و در تقریر شرح تحریر مرقوم است - فالحق ان عمومہا
- ای الجموع - مجوسہ - و در تہذیب شرح تحریر مرقوم است - فالحق ان عمومہا - ای الجموع
المحدۃ - مجوسہ - بمعنی ان الحکم المنسوب الیہا ثبت لجموع من حیث ہو مجموع لا لکواحد من
آحادہا - و دوم - کسیکہ گفته کہ استغراق جمع علی بلام مانند استغراق مفرد است ممکن است

مستخرج من
کتاب
الاجتہاد

مستخرج من
کتاب
الاجتہاد

که مرادش آن باشد که استغراق جمیع محله به لام در تعلق به هر جماعت مانند استغراق
مفرد است نه آنکه اصلاً در هر دو منفرد نیست چه متبع موارد استعمال و اطلاق ائمه تفسیر اصول
و نحو شایعین است پس جائز است فرق در هر دو به بیطویر که در عموم جمیع محله باللام بهیئت معتبر
باشد بخلاف عموم مفرد سیوم - بر فرض مذہب منصور بودن قول با فادہ الف و لام
استغراق مفاد کل افرادی معنی کل افرادی نیز در محل نزاع متعلق به یک و مفرد خصوص او نیست زیرا که
در کل افرادی نیز احاطه و شمول جمیع افراد علی سبیل الانفراد لا بد است - پس معنی ما راہ المسلمون
حنا فهو عند اللہ حسن - آن باشد که انچه حسن انکار و برسم نه صرف یک مسلم حسن است نیز
خدا اشعاعی - چهارم - بوجه لزوم حسن و قبح شئی احد در صورت عدم افادہ لام برای اجماع
و اتفاق و مسلم بودن الف و لام در بنیای معنی کل مجبوع لا بد است زیرا که از مسلمین اگر جمیع
مسلمین را و نباشد ممکن بود که چیزی را یک مسلم حسن داند و دیگری قبح پس حسن و قبح چیز مذکور
لازم آید و بالاتفاق از جمیع محله گاه مجموع مراد باشد - عصام - در اطول نوشته - و قد یاتی
الجمع المصروف باللام لا راوۃ الجمع فیکون جائز فی الرجال فی معنی جمیع الرجال - و قاضی عضد -
در شرح مختصر ابن حباب نوشته قالوا انما یناقال صلعم ما راہ المسلمون حنا فهو عند اللہ حسن -
دل علی ما راہ الناس فی عاداتهم و نظیر عقولهم مستقیمان فهو حق فی الواقع او مایس بحق تفسیر
بحسن عند اللہ - و الجواب المسلمون صیغہ عموم فامعنی ما راہ جمیع المسلمین حنا قول صفحہ ۳۴
لوفضائلی و دیگر نزد علمائے محققین تا او ستاد مستند صاحب رسالہ برای جواز این عمل
منفی بود پس یک دلیل که دلیل بر برکت آن قائم نیست برای جواز کفایت می بود الخ
اقول احتیاج دلیل برای ردی جواز است نه برای مانع جواز و برای عدم جواز نقد
دلیل جواز دلیل توان شد و بودن نص تحریم بدعت دلیل تحریم فریدی بر آن و ضرورت
اجتهاد و در مجتہدات است نه در منصوصات چه جائیکہ دلیل بودن عدم بدعت شرعی از
مجتہدین منقول باشد قول صفحہ ۳۵ منشی استلزام اینکه امور یکہ بنام دلائل تبطل علی
لا طائل پیش می آید الخ اقول دلائل پیش آورده را لا طائل گفتن چل این قائل است
- و از ضلالت این عمل ضلالت جمیع مستحبات فقہائے کرام چگونه لازم می آید مستحبات
اہل اجتهاد و باجتهاد و قیاس صحیح در حکم سنت است نه متروک آنحضرت بالکلیہ و زیاد
بر تقدیر ثابت از فصل اگر تقریر و قول ثابت است موجب نسخ بودنش قبح ندارد و کتب سنت

تفسیر
صالح

از سنت مسلم است - آری امتحان کسی که مجتهد باشد از خطا و وجه دشمنان مقبول نبوده و
 بسا امور بین المجتهدین دائر در حرمت و جواز است و حرمت موجب ضلالت لیکن مجتهد از جهت
 خطای اجتہادی معذور است و ما جو ر قو له صفحه ۳۴ در مقام همین قدر پس است که بر تقدیر صحت بیان
 صاحب رساله ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعی حدیث و تفسیر فقه
 داخل اند ظاهر و آشکار است النخ اقول اگر فرضاً امتحان چیرے از اکابر سلسله خطا با فقه
 و وجه امتحان وقوع یافته از انکار امتحان ایشان در آن مثبت ضلالت و فسق ایشان نتوان
 کسیکه متصدی خیر و استصواب باشد خطای رای شان مغفول است چنانکه صدر اول و دیگر
 مجتهدین در خطا ما جو رند قو له صفحه ۳۴ ذکر الہام و منام صلحای کرام و اولیای عظام برای
 استیناس است نه بطور حجت قطعیہ و بہر چند ضرورت نیست کہ ہر چہ از کشف الہام و واقعات و
 منام صلحای کرام و اولیای عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت نباشد اما بموجب قول مستندین
 صاحب رساله دستندین مستندش انچہ از ان مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد
 اقول بحث در حجت و مثبت احکام بودن الہام و منام است حجت قطعیہ باشد یا ظنیہ - باقی
 استنا و تبیین در چیرے نہ بطور احتجاج مستلزم التزام صحت ہر قول دی توان شد قول غیر بدل
 بدلائل شرعیہ مطر و جمہور چگونہ لائق پذیرائی توان شد - در عقائد نفسی مرقوم است والالہام
 لیس من اسباب المعرفۃ لبقیۃ الشئ عند اہل الحق - و در تحریر - و تقریر - و تفسیر شروح آن
 مسطور است - و ما لہا الحق و فیہ ای فی الہام غیرہ انہ لا حجت علیہ ای علی الملہم و لا علی غیرہ - و در
 انشاءات معایہ - شرح منام مرقوم است - و لا اعتبار بالہام غیر النبی و رؤیایہ - و در بدو طالع
 - شرح جمیع الجوامع مذکور است - و یقرب من الالہام رؤیا المنام فمن رآی النبی صلعم یا مرہ
 بشئ اوینہا عنہ لایحوز لہ اعتماد مع ان من رآہ فقد رآہ حقاً و انما ذاک لعدم الضباط الی الی -
 و حافظ ابن حجر - و فتح الباری نوشتہ - فالذی فی الخبر رؤیا منام فلا حجت فیہ - و سطل فی درشاو
 الساری نوشتہ - فلا یجوز بہ او ہورؤیا منام لاثبت بہ حکم شرعی - و کرمانی در کوکب الدرای
 نوشتہ - آوہ الرؤیا لیست بدلیل - و شیخ علی قاری - و شرح حسن حصین نوشتہ - فالاحکام
 المنامیہ - و الاحوال الشقیۃ لا اعتبار لہا فی الامور الشرعیۃ قو له صفحه ۵۰ قطع نظر از حال با کمال
 ائمہ سابقین کسانیکہ از لایقین مجوز این عمل و فاعل آن بوده اند النخ اقول اگر تعدد بایوانی
 این کسان از ان کسان می دانند کہ عمل مولد را از اعانہ اعمال محبت و ایمان و محبتش

متعلق بحجت قطعیہ الہامیہ

متعلق بحجت ظنیہ

را ایتقان ایمان و نسبت مودت و محبت حضرت رسالت انکار ندر سو اطن اوست نسبت ایشان
 پس کلمه شنیعه عالم بسو اطن اوست نه نشان این کسان والا ایشانرا ازین کلمه چه تعلق قوله
 صفحه ۹۹ اولاً استحضار امور خیریه که در مندوبات شریعت مندرج اند و نراحم و مخالف نیستند
 باوجو و اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام تا اوستاد صاحب رساله در اقوال علمای اعلام
 ثابت و واضح است النح اقول لوقر قضا که عمل مولد فراموش نیست نباشد لیکن مندرج بودن
 در مندوبات شریعت مسلم نیست و احتمال بودن بعضی اجزای آن از مندوبات موجب اندراج
 مجموع در مندوبات شریعت توان شد و بدینکه مندرج مندوبات بدین معنی است استحضار آن
 بنظر این اندراج از عهد صحابه اصلاً ثابت نیست بلکه خلاف آن از عهد صحابه تا زمان مجتهدین ظاهر است
 که بر بدعات کثیره باوجود این اندراج انکار نموده اند و بر تقدیر صحت روایت عینی از حسن و حسین
 رضی الله عنهما استصحاب استلام مکرر عقیقه دشامی از ایشان بوجه این اندراج نیست بلکه باجهت
 و قیاس باشد یا بسبب رسیدن روایتی درین باب از آنحضرت صلعم - ایانیده اند که حضرت
 ابن عباس معاًویه - و یسیر بن اشیه انکار ازین استصحاب فرموده - و معاویه بن یعلی
 بن امیه انکار ایشانرا تسلیم نموده - و بعضی اصحاب مناسک نوشته - و ستیدم اگر کن ایمانی بجهت
 لایقیرها من الارکان فاستلزم بدعت منکره قوله صفحه ۹۹ حال دیانت این حضرت دیدنی است
 که عبارتی از کتابی ذکر می کنند و برای تعلیل عوام آنچه مخالف بود خود می باشد از اول و بیان
 و آخر به تحریف حذف می کنند النح اقول در اینجا در منقبت و تکریم اهل بیت استناد و عبارات
 اخبار را لاخیرا که مؤلفش یکی از معتدین اهل مواید بوده برای الزام ایشانست نه برای آنکه تویل
 و فضل این معتدین نثر و صاحب کلمه الحق حجت باشد پس در اثبات این مدعا همین نثر عبارتش
 که مذکور شد بس است و صدق این کلام است سر اقوال سیوطی و ابن حجر مکی و شیخ دلبوی با آنکه
 مجوز عمل مولد بوده اند قوله صفحه ۹۹ این ادعای است مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علمای
 دین النح اقول کلام نیست در نیکی بعضی اهل علم که پایه تحقیق ندارند جو زلفس قیام برای تعلیم
 قادم بوده اند لیکن ائمه محققین بمنزله ان صاحب کلمه الحق اند استیعاب اقوال ایشان از دست
 این مختصر بر دست عبارات برهان - و نهاییه - و احیاء - و جلی - و لغوی - در کلمه الحق ثبت شد
 - و در نهر خالق - سطور است - و اما القیام للغیر فقد جاز فی الحدیث انه عم خرج متوکلاً
 علی عصاه فقمنا له فقال عم لا تقوموا کما تقوم الاعاجم لعلهم یعضوا - و عن انس انه کان یکره القیام

این عبارت
 در حدیث
 صحیح است

وعن الشيخ أبي القاسم كان اذا دخل عليه احد من الاغنيا و يقوم ولا يقوم للفقراء وطلبة العلم - فقبل له
 ذلك فقال لان الاغنيا يتوقعون مني التعظيم فلو ترك تعظيمهم ليقرون - والفقراء وطلبة العلم لا يطعمون
 مني ذلك - وانما يطعمون في جواب السلام والتكلم معهم في العلم ونحوه فلا يقرون لشرك التعظيم لهم
 - وابو سعيد محمد بن مصطفی بن عثمان الخادمي - ورجائیه در غرر نوشته - واما القيام للغير في المنح
 اطلاق كرايه - وفي الدرر جازه بل مذبه لقل عن الزاهدی الا القاري في خلال قرائته الا اذا كان الحائلي
 او ستاده او اعلم منه او ابوه والكان من الاشراف لقل عن مجمع الفتاوى - وفي التبررية لقل
 عن بعض المشايخ جواز القيام للاغنيا لرجاء طبعهم دون الفقراء وطلبة العلم رجاء طبعهم وتمامه الضيا
 في الشبهة بل لايته - ودر فتح الودود حاشية سنن أبي داود ودر قوم است - وللتاس كلام كثير في هذه
 المسئلة وعلى هذا الحديث والا قرب ان تركه اولی واصرى ان يسيروا بغير انذار وخصومة -
 وسيطى - ودر مرقاة الصدوق آورده - ومانع فيه طائفة منهم ابن الحاج - وخطابي - ودر شرح شفاؤده
 وقد اختلف العلماء في القيام للتعظيم المعتاد بل هو مكره ام لا فقل مكره استهلالا بهذا الحديث
 - ودر حديث ابن ابي شيبة ان الناس قياما وجبت له ان ر - ونحوه - حتى ذهب بعضهم
 الى حرمة - ودر شرح خطابي ودر شرح شفاؤده - ومن ذهب الى كرايه ابن حجر - ودر شرح
 مصابيح - ودر شرح قوموا السيد كم نوشته - ليس هذا من القيام الذي يرا به التعظيم على ما كان
 يتعاهده الا عاجم في شئ فكيف يجوز ان يامر بما صح انه منى عنه وعرف منه التكثير فيه الى اخر الحديث
 - وعلل على قاري - ودر مرقاة گفته - وان الصحابة صلعم ما كانوا يقومون تعظيما له مع انه سيد الخلق
 لما يعلمون من كرايه لذلك على ما سياتي - وشيخ وبلوى - ودر لمعات نوشته - وذهب بعضهم
 الى انه مكره منى عنه لما ثبت من حديث انس من كرايه صلعم قيام الصحابة وقال انه من عادة
 الا عجم - ودر لمعات گفته - نعم لم يكن ذلك متعارفا فيه كما في هذا الزمان بل كانوا غير متفهمين
 في احد الجانبين بل الظاهر ان الغالب في ذلك الزمان عدم القيام - وشيخ الاسلام تقي الدين ابن
 تيمية - ودر فتاوى خود گفته - لم يكن من عادة السلف على عهد رسول الله صلعم وخلفائه الراشدين
 ان يقوموا والقيام كل ما يرون عليه كما يفعل كثير من الناس بل قد قال انس بن مالك رضي الله عنه
 لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله صلعم كانوا اذا راوه لم يقوموا له لما يعلمون كرايه لذلك ولكن
 قاموا للمقام من شرفته كما روي عن النبي صلعم انه قام لعكرته - وقال الانصار لما قدم سعد بن
 معاذ قوموا الى سيدكم وكان سعد يمشي بالدينه - وكان قد قدم الى بني قسيلة فشرى الدينه ولذي

پیشی الناس ان یقتادوا اتباع اسلفت علی ما كانوا علیه علی عبد النبی صلعم فاتهم خیر القرون وخیر الکلام
 کلام الله وخیر الهدی هدی محمد صلعم فلا یعدل احد عن هدی خیر الخلق وهدی خیر القرون الی ما هو دونه
 - واما ابن القیم جوزیه در شرح سنن ابی داود گفته - فانه موم القیام للرجل واما القیام للثقیل او اقل
 قلا یالس به ویهذا یجمع الاحادیث - حافظ ابن حجر - در فتح الباری نوشته - ثم نقل المنذری عن
 بعض من منع ذلك مطلقا انه رد الحجة بقصة سعد بنه صلعم انها امرهم بالقیام بعد نزلوه عن الحیا لكونهم
 - قال وفيه نظر - قلت کانه لم یقف علی استند هذا القائل - وابن الحاج - در مدخل گفته - وینبغي له
 ایضا ان یخرج فی فیه بالنقل ویمیز حاله بالقول من هذه البدعة التي علمت وكثرة قوتها عند الضعیف والکثیر
 ممن یحرف العلم وممن لا یعرفه اعنی فی الاکثر الامن وفقه الله وتعلیل ما هم ویهذا القیام الذي اعتادوا بعضنا
 لبعض فی المجالس والمخاض لانه لم یکن من فعل من مضی والخیر کله فی الاتباع لهم فی القول والفعل
 والحرکة والسکون بیتا ان یکن فی مجلس علم فهو اشد فی الکراسته قول صفیة اولی الامر باب تحقیق ودر بیان
 احادیث شریفه تطبیق منه موده تصریح نموده انکه ازین احادیث منی عام علی الاطلاق از قیام اگر ام
 ثابت نمی تواند شد الخ اقول از سباق و سیاق این حدیث ظاهر که کا قیوم الاعاجم - قید قیام منی
 عنه نیست بلکه مقصود از ان بیان تشبیه قیام منی عنه است به فعل اعاجم چه از جمله - فتمناله - ظاهر که
 مورد نهی نفس قیام است بدون تقیید باین قید - واز جمله - یعظم بعضهم بعضا - ظاهر که محط نهی تعظیم است
 نه نفس قیام - پس تطبیق مستندین مقلد بایونی یحیی نیرزد وحق تطبیق بهما نیست که امام ابن قیم غیر
 تصریح بدان نموده - باقی این حدیث به تعدد طرق مروی است اگر در بعض اسانیدش اضطرابی باشد
 چنانکه طبری گفته باشد لیکن در اسناد ابی داود و اضطراب معلوم نمی شود و ظاهر که بعضی فیض از تعدد
 طرق مدفوع گردیده چنانکه شواهد آن احادیث دیگر بود - والاحادیث یقوی بعضها بعضا قول صفیة
 اولی الامر وین روایت نفی قیام مقید بوقت روایت است پس شبیه او عامی اطلاق نیست - دوم
 این قضیه مهمل است و مهمل در قوت خبریه پس اعمای کلیت و عموم از ان که ثابت خواهد بود و الخ
 اقول وقت روایت نهی وقت قدوم است و محوشت عنه قیام تعظیمی برای قادم - اگر فرض کنیم
 - که كانوا اورا الوه مفید عموم نیست پس گوئیم که مدار استدلال ما یعلمون من کراسته صلعم مذکور
 - است - ویهذا در کان اقوال است شرعا عتی مفید استمرار و اکثریت باشد چنانچه از مخرجات غیب
 - و موایب لطیفه - و حاشیه جموی - نقل کنند - و در لفظ او از این اختلاف است - و نیز ابن قیم
 مفید عموم باشد - و در القان تصحیح آن مذکور - و صاحب تورا لانا گفته - و از او منی یدلان علی التمام

حدیث لا تقربوا الی القیوم الاعاجم

متعلق حدیث کاوا و از او آمده القیوم الاعاجم

و کلمه است - و در اینجا اجتماع کان سه و اذ - هر دو است پس لالت مجموع بر عموم باشد در صورتی که اذ را
 را اذ - را فیه بهر خیال کردن خیال فاسد است لهذا علی قاری در مرآة گفته - وان اصحابه کانوا
 یقومون تعظیما - و مراد غرالی از بعض احوال اگر حالت قدم بقصد تعظیم است پس منظر بالعیان قیام
 تعظیمی برای قیام نیست چه عدم ثبوت نبی عام مخالفت نیست در ثبوت نبی قیام تعظیمی را و الا قولش
 لائق قبول نیست و حل کر است بر معنی غیر نبی رای محبت است مخالفت ظاهر - و غالباً قول شیخ و دیگران
 مانع است از قول نووی که رد آن در فتح الباری از ابن الحاج منقول است **قوله** من یحکم
 مطالعة کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی اظهر من الشمس بوده است **الخ** **اقول**
 کذب این قول را اظهر من الشمس خیال نمودن مایه لیا است چه شک نیست در صدق این قول
 زیرا که در جواز قیام تعظیمی حدیثی ثابت نشده است و احادیث صحیح که درین باب آورده اند قیام
 تنایع فیه که قیام تعظیمی است نمیکند باقی قیام رسول الله صلعم برای برادر رضاعی نیز قیام تعظیمی نبود -
 چنانچه حافظ ابن حجر - و فتح الباری آورده اند اقرضه ابن الحاج - بان هذا القیام لو کان محل التراجع
 کان الالذات اذنی به من اللان - و اما قام للان - اما لان یوسع له فی الرداء - او فی المجلس
 پس قول خفاجی که ناشی از و هم است بجوی نیز نه - و رد قول نووی - و علی هذا الذی اقرضه
 استر السلف و اختلف - در مدخل موجود است - و قول نووی منقول در لمعات - لم یرفع فی الذی
 شئ صریح - ناشی از زعم فاسد است **قوله** من یحکم این ادعا صحیح نیست انیک محققین قیام و بعد
 جناب و حضور انس و ثابت فرموده اند **الخ** **اقول** بحث در قیام تعظیمی است و یکی از محققین قیام
 اصحاب رسول الله صلعم حضور آنحضرت ثابت نکرده - و قول خفاجی - و کان النبی صلعم و اجاب
 قام له الصحابه مخالف و معارض قول انس است - لم یکن شخص احب الیه من رسول الله صلعم
 و کانوا اذروه لم یقوموا لایعلمون من کرانته صلعم لذلک - فلا یجاء به و ظاهراً است که قیام
 صحابه از برای آنحضرت که خفاجی حکایتش کرده پیش از نبی بود پس حدیث لا تقوموا کی تقوم
 الا عظیم شیخ آن برداشت و اصل در نبی تحریم است چنانکه در اصول فقه متقرر شده - و قیام
 عند الدخول در زمن آنحضرت صلعم چنانکه در لمعات مذکور است مستلزم وقوع قیام تعظیمی از اصحاب
 در عهد جناب و حضور وی صلعم نتوان شد **قوله** ائمه دین تصریح نموده اند که تعظیم آنحضرت
 وقت قدم و وقت حکایت و ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلعم است در حالت حضور و غیاب
الخ **اقول** بحث در تعظیمی است که متعلق به شایده است مانند قیام واحدی از ائمه دین که است

مسئله برای باور خفاجی

نشان مسلم است بزعم هر نوع و صنف و شخص تعظیم آنحضرت صلعم که در حضور بود و در حالت غیبت تصریح
 نموده و در نفس تعظیم وی وقت ذکر حدیث وی صلعم مناسب حال ذکر حدیث بحث نیست
 و بالفرض اگر مقصود قاضی عیاض مقتضای فعل مالک حسب مراد مقلد به الیونی باشد پس
 آن حجت شرعی نیست بالجمله مشایده را شرط تعظیم متعلق بشایده گردانیدن را ضلالت گفتن
 و برای تعظیم به تعظیم متعلق مشایده بی مشایده و یونانی محبت نام نهادن را الحاد محض تسلط دادن
 جهل است یا عکس بنی قوی له صفحه ۱۲ ادعای جسم تخصیص بے نقل از ائمه دین و بی اقامت
 دلیل قایل ذکر نیست و مراد بودن اجلال در قیام جناب سیده محل کلام است النسخ اقول
 از مجرب و فعل عموم ثابت نتوان شد - کما تقر فی الاصول پس ممکن است حمل آن بر خصوص
 - و کلام در مراد بودن قیام تعظیمی از قیام جناب سیده محل است چه ظاهر از ان قیام
 برای اجلال و توسعه مقام است نه قیام متنازع فیه که قیام تعظیمی است مخصوصاً و قنیکه تنگی
 بیوت و قلت و سعت آن در آن زمان معلوم باشد ابن الحاج - در مدخل گفته - و لیس
 فی کل مآتی به من الباب یا بین به مراده غیر هذا الحدیث بوسلم له ظاهره لکنه ذکر فی الحدیث
 المعنی الذی لاجله وقع القیام و هو التقبیل و اجلاس الوارد فی مجلس صاحب البیت قوله
 صفحه ۸۲ اگر چه بعضی علما حمل حدیث برین احتمال البعد نموده اند اما مخالف جمایه محققین و مخالف
 ظاهر حدیث است النسخ اقول محل ستند بر وایات صحیح را احتمال البعد خیال کردن جهل
 است - تو ریشتی - و شرح مصابیح گفته - قوموا الی سیدکم - ای الی اعانتة فی انزاله
 من و ابته و لو کان المراد التعظیم فقال قوموا - سیدکم - و حافظ ابن حجر - و رفع الباری نوشته
 - ثم نقل المنذر سی عن بعض من منع ذلك مطلقاً انه رد الحجة بقصة سعد بان صلعم انما امرهم بالقیام
 لسعد لئلا یرووه عن الحمار لکونه مرلیفا - قال - و فیه نظر قلت کانه لم یقیم علی ستند هذا القائل - و
 قد وقع فی سند عائشة عند احمد من طریق علقمة بن وقاص عن ابنه فی قصة غزوة بنی قریظ -
 وقصة سعد بن معاذ و بحیه - مطولا - و فیه - قال ابو سعید فلما طلع قال رسول الله صلعم قوموا
 الی سیدکم فانزلوه و سنده حسن - و بنده الزیادة محمد شش فی الاستدلال بقصة سعد و شریفة
 القیام المتنازع فیه - و قد ارجح به النودی - فی کتاب القیام - و نقل عن البخاری - و مسلم
 - و ابی داود و انهم اختلفوا به - لفظ صلعم لا علم فی قیام الرجل للرجل حدیثاً صحیح من بنده - و قد
 اعترض علیه الشيخ ابو عبد الله ابن الحاج - و حاصل کلام ابن الحاج در مدخل آنکه نسبت احتجاج

جواب از جناب سیده الی
 آنحضرت صلعم

بجد میث سعد پر مشرعت قیام متناع فیہ سوی الی داود بن جباری - و مسلم غلط است قولہ
صفحه ۵۹ و قطع نظر از آن میگویم کہ منع قیام از ائمہ و علماء کے مشہورین بہ نقل صحیح باخبارات نہ رسانیدہ
الخ اقول در کلمۃ الحق نقل صحیح از شش کس - ابن حجر کے - و نور الدین علی شہر البسملی
- و صاحب سیرت شامی - و قاضی شہاب الدین و ولست آبادی - و محمد بن فضل اللہ
جونپوری - و نصیر الدین گجراتی - منع قیام ثابت است و شہرت امامت اکثر
الایشان نزد مقلد بدایونی و مجتہدین وی مسلم است **۵** گر نہ بنید بر وز شہرہ چشم
چشمہ آفتاب راجہ گنہ - باقی انجہ از باران رحمت منقول و رحمت نقل آن کلام نسبت
- و از گفتن ایشان - بدعتہ لا اصل لها ضلالت بودنش بر قول مقتضین خود ظاہر است -
و از ایشان معلوم شدہ کہ با وجود اطلاق بدعتہ لا اصل لها بر چہیزی باستحسان آن قابل شدہ
باشند - و تفسیر حلبی مر قول شامی را بہ بدعت حسنہ ستجہ لا یؤتی اعتبار نیست - و فرق
است در میان لا اصل لها - و بدعتہ لا اصل لها - و قول ابن حجر یکے در بارہ تعلیلہ بر محقق
مسلّم وقت شہر طیب ریاحین - لا اصل لها بہت نہ بدعتہ لا اصل لها قولہ صفحہ ۵۹ و برگاہ
کہ در مابقی از محققین مشرعت و مذہب این نوع اکرام ثابت گردیدہ الخ اقول
ثبوت مشرعت و مذہب این نوع اکرام از محققین در مابقی بالکل غلط است از محققین
مشرعت و مذہب این نوع اکرام ہرگز ثابت نیست - و اگر از بعض محققین ثابت ہم شود
در برابر نبی قیام کہ در حدیث آمدہ حجت نمی تواند شدہ و اگر حجت ہم کردہ و از برای قادم
مشا بدخواہ بود نہ از برای غائب متصور رفتہ بر - و معین اثبوت چہیزی از او کہ شرعیہ
سے شود نہ از قول کسی کہ قولش حجت شرعیہ نیست - و برگاہ جواز قیام تعلیلی از جمیع
محققین ثابت نہ شد تکریم آنحضرت مسلم بہ آن تکریم بامور جائزہ نباشد - و از کرامت
اعظام بہ قیام وقت قدم کرامت اعظام بقیام وقت حکایت قدم بطریق اولی
ثابت کردہ و معین برگاہ براسے این تکریم خاص - و شرع اصدی یافتہ شدہ تکریم آنحضرت
مسلّم باین تکریم خاص بدعت مذمومہ باشد و حجت براسے منع بدعت نزد مستکرین
تقسیم و منع بدعت مذمومہ بر قول متعینین - حدیث کل بدعتہ ضلالتہ - و دیگر احادیث
منع بدعت باشد قولہ صفحہ ۵۹ این تطویل کلام در مقام تلبیس بجایست و مخالفہ
نارسیب الخ اقول بودان مجوزین غسل مولد از علی بن راہبیین و ائمہ شرع بین

مستحق

بجایه ابن وحید

دارگان دین متین و متصف با اتباع شریعت و معض از دنیا و رغب آخرت ممنوع است چنانچه
 مقتداست همه مجوزین ابن وحید است که حالتش معروف است که وی با تبع هوا و طمع و دنیا
 احادیث را وضع نموده - ابن النجار گفته - رایت الناس مجعین علی کذب و ضعیف و اوعان
 سماع ما لم یسمعه و نقاد من لم یلقه و کانت امارات ذلک علیه لاحت - و حافظ ابو الحسین بن الفضل
 گفته - کان حکما یر الذہب کثیرا لوقیفه فی الاسئله و فی السلف من العلماء بحیث اللسان حق
 شدیدا کثیر قلیل النظر فی امور الدین - و ابن عساکر گفته - و کان یتهم فی الروایه لانه کان
 مکثرا - و ابن نقطه گفته - انه کان یدعی اشیا لا حقیقه لها - حافظ ضیا المقدسی گفته
 - ان شیخ المغرب کتبوا له جرحه و تضعیفه - کذا فی اللسان لابن حجر - و ذہبی در میزان گفته
 - و فی توالیفه اشیا تنقم علی من تصحیح و تضعیف - و سیوطی - و تدریب در تعداد اصناف
 و تضعیف آورده - ضرب یلجئون الی اقامه دلیل علی ما افتوا به بآرائهم فیضعون - و قیل
 ان ابا الخطاب ابن وحید کان یفعل ذلک و کان وضع الحدیث فی قصر المغرب - باقی عمل
 مولد و قیامش از مصداق بدعت حسنه بر قول جمهور اهل تقسیم نتوان شد - زیرا که بدعت
 حسنه بر قول ایشان محدثی است که دلیل از ادله شرعی مانع اجماع و قیاس مجتهدین
 بران و ال باشد - و عمل مولد محدث است لیکن چنین محدث نیست قوله صفحه ۹۹ اگر
 مراد ازین کلیه است و عوسه بدایت عقل باطل است الخ اقول این سخن است تبصیری
 رفع شبهه معاندین دین و براسه رفع آن مجر و امکان و احتمال کافه است کلیه باشد
 یافنی علاوه ازین این سخن به نسبت علمای ما برین و و اقفین بر کلام سلف صالحین بهد اہمیت
 عقل کلیه است - و فضل و کمال علمای اہل سنت کہ بنعم مقلد بدیوئی اسمعیلیہ اند از طہر
 من الشمس است اگر چشم انصاف بودی موفات جناب صاحب رساله دیدہ می دانست
 کہ یکی از مجوزین پایہ آنجناب در علم و فضل و ذکا و اتقان معرفت نمی رسد لیکن تعصب
 تہمینی مرض لاعلاج است قوله صفحه ۹۹ پس نہایت شقاوت کہ با وجود موجود بودن صفات
 علمای و پندار درائمه دین کہ مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات و استحضانات ایشان اطلاق
 ضلالت و بی دینی نموده آید الخ اقول مجوزین عمل مولد را کہ مقتداست ایشان ابن وحید کاذب
 است اسمہ دین گفتن و استحضار ایشان را وحی آسمانی دانستن حال آنکہ بعض از میل بسوی
 بدعات و بعض بطبع ذنب و بعض بخوف حکام یا جلیلہ مجادلین و بعض از خطا در ادراک

از عدم فکر و تیه در مجوزین معذورند ایچه بلا شقاوت نیست و گرفتیم که جمیع مجوزین بدعت مولد اهل
 دین بودند باری حجت در احکام خصوصاً آنکه مؤلف کلمه الحق کتاب و سنت است نه اقوال و
 افعال علماء است و ایراد روایات از اینها درین رساله بنا بر انعام خصم است که بسنجهای مشایخ
 خود می آورند ورنه این اقوال پیش از کسی پیش نیست و لهذا با وجود قول بدعت این
 احتفال این رساله را همین علت از ثلثات مستنده خوش خارج ساخته و با ثبات بدعت عمل
 در دلیل الطالب پرداخته و اطلاق ضلالت بر امتحان محدثات و نییه بدون قیام دلیل وجود
 امتحان ایا صحیح نیست و بنفوانیکه در جواب خاتمه است همه خرافات است مردود و مطرود
 بودن آن بر اصحاب عقل و شعور ظاهر و جمل و جل مقلد بدایونی و مجتهدین و سکه در خاطر بر کسر
 تا کس از ان بابر یارب این چه بل باشد که بتنه عین نامه جایدین پدی رسول الله صلعم و اصحاب
 کبار و خلفائے راشدین رضی الله عنهم و معتضدین بدعات جهول مشایخ متصوفین از اهل سنت
 انکارند و خصوم خویش را که نفورانه از شمار و شمار اینان و تمسک اند به کتاب و سنت و آثار
 سلف در دین و ایمان ضال و مبتدع دانند فیا حسته تا و اخر تا برین انقلاب و انعکاس مهر
 الهی بر سینه دارند و پرده برگوش و چشم انداز حق و باطل امتیاز نکشند و بیچ نفه مند و سخن حق نشنوند
 ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و ابصارهم غشاوة فمؤذ بان الله منها و لا حول و لا قوة الا بالله اتالله وانا لله
 راجعون تمام شده

بسم الله الرحمن الرحيم

حائدا و مصليا اما بعد این رساله ایست سنی به تهجدین اللعین فی الحن الیقین در جواب
 بهره درانی مقلد بدایونی که در جواب تعلیقات مولانا عرشی کرده نامش عین الیقین بناده قوله
 صفحه ۹۱ مواد جهال است که امری را در اثبات دعای خود جویش و خروش می آرند الخ
 اقول اول کلام در تفهیم بطور الزام و تنزل است حسب زعم پنج دهلوی و مبتدعین نه بنا تحقیق
 - دوم - قول صاحب تفهیم بر مولانا عرشی که مقلد صاحب تفهیم نیست حجت نباشد و خود موافقت
 یکی با دیگری از اهل علم معاصر باشد یا مستقدم در سکه ثابت بدلیل شرع از باب تعلیه نیست بلکه توفیق
 است چه تعلیه عبارت از قبول قول بیه حجت در امری بی برهان دیگر است چنانکه شیوه تاضیه مشر
 مقدمت قوله صفحه ۹۰ دعوی صراحت از یحیی است ثابت نمودن الخ اقول مقلد بدایونی سخن
 مولانا عرشی نفهیده زعم نموده که معنی لفظ فاذا را یتیم اخلاقا - مولانا بخیا نیاده و ده حال آنکه خود
 بخیا نیاده که معنی حدیث بدین لفظ این است فاذا را یتیم اخلاقا بعد النفاذ الاجماع علی حکم صلیکم
 بالاجماع - قوله صفحه ۹۱ روافض و خواجه و سائر اهل ضلال که تمسک بجایه آیات شاذه الخ اقول
 بحث در اینجا حدیث ابی ذر است که در سند احمد مروی و عمل ابو ذر بخلاف آن که یقین است ظاهر این
 عمل ابو ذر تا زمان اخیر است پس تا خر عمل از روایت ظاهر و خطاب را مخصوص بتعدد کردن بی دلیل
 محض است و خلاف ظاهر چه مخالف بآن صحابه کرام اند که اکثر ایشان اهل اجتهاد و احتمال از و
 اتباع اجماع و منع از مخالفت بعد النفاذ اجماع مخالف سیاق و سباق لفظ این حدیث خاص است

پس این احتمال ساقط است - و معین آنچه بر احتمال مسلم شد و احتمال لزوم اتباع اجماع راجح موافق
فهم راوی صحابی اهل لسان استدلال به آن بر اتباع اکثر ساقط گردید - و بالفرض جائز و درست
نبودن تقلید ابی ذر - و ابن عباس و رین قول نه از جهت آنست که قول ایشان مخالف اکثر است
بکلیه بوجه بودن اجماع متاخر بر خلاف آن - و ثبوت خطای ایشان با و له دیگر قوله صفحه ۹۲
کسیکه روایات متعدده حدیث اتباع جماعت عامه و حدیث اتباع سواد اعظم الخ اقول از حدیث
افتراق فرق ظاهر که فرقه ناجیه فسرده اصحاب است و آنکه هر طریقه ایشان باشد پس چنانکه حکم بوجوب اتباع
که ام فسرین باشد حکم بوجوب اتباع همین فسرین باشد که نجابت منوط بطریقه همین فسرین است
- ابو شامه مستند معتبرین مقلد بدایونی - در کتاب البدع و الحوادث نوشته - جاء الامم بزم

الجماعة المراد به لزوم الحق و اتباعه و امکان التمسک به قلیل و التخلی عنه کثیر - لان الحق ما كان عليه
الجماعة الاولى و هم الصحابة و لا عبرة الى كثرة اهل الباطل بعدهم قوله صفحه ۹۲ - از نا فهمی خود طلب
آیات که همه واحادیث شریفه را از پایه حجیت ساقط ساختن الخ اقول بر قول اهل موالید که
منجمه ایشان مقلد بدایونی است در معنی حدیث که اتباع اکثر لازم است و حق منحصر در ایشان و کثرت
موجب غرت است و قلت موجب ذلت مخالفت حدیث بمعنی فرعوی هر آیات مذکوره را ظاهر
است و احتیاج از حدیث در بصورت ساقط و انهمه دین بحدیث مذکور احتیاج بر حجیت اجماع کرده اند
اگرچه در آن نیز سخن است نه بر لزوم اتباع اکثر - و فسرین است در میان قول روافض - و قول
اهل سنت روافض کثرت را دلیل بطران و قلت را دلیل حقیقت گردانیده اند و اهل سنت
از آن منکر و گویند که کثرت و قلت معیار حق و باطل نیست بسا است که حق بجانب قلیل باشد
و اهل باطل کثیر باقی تفصیل در تحقیق الحق است قوله صفحه ۹۳ برای حکم لزوم ضلالت برائمه است
و تحریم و تکریم آنحضرت اقتضای عظیم بر صحابه که ام می نماید الخ اقول قیام وقت حکایت قدوم
متفرع بر قیام وقت قدوم است لهذا مجوزین بر جواز آن استدلال با حدیث موهبه جواز قیام
وقت قدوم کرده اند - پس ناجانزد السنن قیام وقت قدوم مستلزم باشد ناجانزد السنن قیام
وقت حکایت قدوم را بطریق اولی - باقی ناجانزد السنن اصحاب را بر قیام وقت قدوم را اقرار گفتن
کذب صریح است - و قول خفاجی - و كان النبي صلعم اذا جاء قياض له الصحابة - بالکل بی سند
است بلکه بطران آن از حدیث انس که - لم یکن یخص حب الیهم من رسول الله صلعم و كانوا اذا راؤ
هم یقیوموا لما یعلمون من کرامته لذلک ثابت - و از عدم قیام صحابه بجهت مکره و السنن آنحضرت صلعم عدم

قیام صحابه

تجویز آن بوجهی که است وی صلح ظاهر است - و متبایدا را از که است که است بجهت نهی است و نهی اصل است
در تحریم - و قول شیخ و بلوی و امثال او که - لم یکن نده الکراهته للنبی - بی دلیل محض است و مخالفت
ظاهر تبایدا را از حدیث لا تقوموا کما تقوم الامم الخ - چون قیام وقت حکایت قدوم متفرع بر قیام
وقت قدوم است پس ثبوت عدم جواز قیام وقت قدوم مستلزم باشد بر عدم جواز قیام وقت حکایت
قدوم را بطریق اولی - و اگر چه بعضی اهل علم سابق بجزای قیام وقت قدوم رفته اند لیکن کسی از ایشان
بجزای قیام وقت حکایت قدوم قائل نشده آری بعضی اهل موالیه قیام این زمان با استدلال از
احادیث موهمه جواز قیام وقت قدوم تجویز آن بجهت معانی اوله پرواخته اند - باقی قیاس قیام
- بر مدح صحیح نیست که بر جواز مدح در حالت غیبت و دلیل قایم است بخلاف قیام بحالت غیبت قوله
ضمحه ۴۴۴ طبع نظر از آنکه در گزارش کلامیت عرض و طویل الخ اقول در صورت لزوم اتباع اکثر خلافت
قلیل مرا که را نا جائز و معصیت باشد حال آنکه صحابه که ام این خلاف را جائز داشته اند - و معتمد لزوم
اتباع اکثر مجتهدین مستلزم باشد بر وجوب ترک تقلید مجتهد مقلد را و بسا آنیکه وی در آن متفرع دست با جمع
قلیل بسوی آن رفته مثلا حدیث ثبت نزد ائمه ثلثه ثابت است بخلاف ابی حنیفه پس ترک تقلید امامان
لازم باشد و نیز استدلال باین حدیث بر قول مقلد بدایونی هیچ منقید در متنازع فیه نیست زیرا که قائل
جواز آن یکی از مجتهدین هم نیست چه جای اکثر نفس اتباع اکثر اهل موالیه که در انداز منصب اجتهاد
بالاجماع واجب نباشد باقی عدم جواز اتباع قلیل را مثله مورد بوجه ثبوت آن از اوله دیگر است
نه بوجه آنکه اتباع اکثر بمقابل قلیل واجب - و در ایضاً بحث امور محدثه است که اقتدای صحابه مجتهد
ایشان بحدیث فاعل آن شده اند بدست تحقیق باشد قوله ضمحه ۴۴۴ این بحدیث و اعانت ثانیاً
بر تقدیر پیش خراج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر نسبت اجتهادش از انکار سکوت کند مستلزم
آن نیست که نه و این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد الخ اقول این بحدیث و اعانت است بلکه ثابت است
از عدم وجود روایت انکار - و سکوت خلق کثیر از صحابه که ام که شان ایشان - لایحاً و نافی
است لومه لایم است از انکار بر مخالفت مرکب معصیت که عاده محال است دلیل قبول است پس اگر
خلاف اکثر نزد ایشان جائز نبود می ممکن نبود که برین خلاف که معصیت باشد سکوت کردند پس لهذا
اصولیین جمیع اجماع اکثر را بر همین دلیل رد کرده اند - و بی شک خلاف اکثر گوا از مجتهد باشد دلیل چید
ند که در حسب معنی مرسوم مبتدعین معصیت است و این خطا و اجتهاد نیست بلکه خلاف حدیث مرفوع
است - و صاحب غنیه مستند مقلد بدایونی را نیز مسلم که سکوت بر معصیت جائز نیست و سکوت بجهت

در آن واقع از مسأله است که در آن مسلخ اجتماع است - و در کتب اصول مانند تحقیق شریعی
 مرقوم است که چون بعضی اهل اجتماع نص کنند بر حکمی در مسئله قبل از استقرار دعایب بر حکم این مسئله
 گردان حکم میان اهل عصر و مدت تا مل در آن بگذرد و مخالفی ظاهر نگردد و اجتماع باشد نزد جمیع علما و این
 سنی است باجماع سکوتی و نیز در سنت و باب تقلید صحابی - فاما از اکان القول فی حادثه سن
 حقه الاشتهار لا محالة ولا یحتمل الخفاء بان کانت الحاجة والبلوی نعم العامة واشتهر مثلها فیما بین الخواص
 ولم یظهر خلاف من غیره فیه فیه اجماع یجب العمل به - و نیز در تحقیق است - و فی بعض النسخ و صورة المسئلة
 یحتمل اذ او رد قول من الصحابی فیما یدرک بالقیاس لم یقل من غیره تسلیم ولا انکار و رد اذ لو کان رد و
 یحتمل اذ یدرک بالقیاس کان حجة بلا خلاف بین اصحابنا قوله ص ۹۵ درین حدیث که اطلاق جماعت
 بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر جا در شریع لفظ جماعت آمده مراد از آن همین باشد
 الخ اقول مقصود متعلق بالثنت که هر جا که در شریع لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد بلکه غرض
 رفع استلزام جماعت از برای اکثر است نه استلزام جماعت از برای اثنین بدلیل آنکه اطلاق
 جماعت بر اثنین نیز آمده پس جماعت را مخصوص به اکثر نمودن مخالفت شرع است - و بطلان عمل
 بر اجماع از این قول لازم نمی آید زیرا که نزد بعضی اجماع واحد است نزد بعضی اجماع اثنین - و نیز بعضی
 اجماع ثلثه نیز حجت است - فی تحقیق شریعی - و اختلاف فی انه لم یبق من التحدید الا واحد
 بعضی الحجة بقوله ام لا منهم من قال بكونه حجة لان مضمون الدلیل اسمی ان لا یخرج الحق من هذه الامة
 من غیر تفصیل لانه اذا لم یوجد من الامة سواه صدق علیه لفظ الامة لقوله تعالی ان ابراهیم کان امة
 فانت لثنته خیفاء و الاصل فی الاطلاق الحقيقة و اذ اکان امة دخل تحت النصوص الدالة علی عصمته
 الامة عن الخطأ فیکون قوله حجة - و منهم من قال لا ینکون حجة لان الاجتماع مشعر بالجماع و اقل
 ما ینکون ذلك انما ینکون بین اثنین فلا ینکون قول واحد اجماعاً ولا حجة واجبة الاتباع و هو الظاهر
 فی بعض المواضع ان اقل ما ینعقد به الاجتماع ثلثه من العلماء - لان الاجتماع مشتق من الجماعة و اقل الجمع
 الصصح هو الثلثة و الیه اشار عبارة شمس الامة - حیث قال و الاصح عندنا انهم اذ کانوا جماعة و لفظ قول او قوی
 من البعض مع سکوت الباقین فانه ینعقد الاجتماع به وان لم ینلوا احد القواتر - و مراد بحديث هر چه
 باشد هر حال منافی صحت اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوقها نیست قوله ص ۹۶ این قول مخالف
 آن الحجة دین نیست الخ اقول مقصود ما یراد این قول آنست که مراد از جماعت غیر اهل فقه نیست
 مانند عمر بن محمد لانه آنکه اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوقها درین قول آمده قوله ص ۹۶ و احادیثیک

اجماع سکوتی

اجماع واحد یا تسلسل یا تلاحق

مثبت ترجیح اتباع سواد اعظم اندو علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست الخ **اقول** اگر قبول
 تقلد بدایونی از حدیث اتباع سواد اعظم مرا دشمنیست که در هر وقت اتباع اکثر موجودین آنوقت باید نمود
 نه چنانکه چشم خصم است زیرا که این مفید و امر است اول آنکه کسیکه اتباع اکثر قرون ثلثه در پی می کرده
 باشد که در آن اتباع اقل موجودین بعد قرون ثلثه بود مخالفت حدیث مذکور نباشد - دوم آنکه
 در بعضی اوقات اتباع اکثر واجب نمی شود پس از ارام مخالفت حدیث مذکور متبع اقل در بعضی اوقات
 بعد قرون ثلثه عائد توان شد **قول** صفحه ۹۹ امریکه از صد سال متواتر میان ائمه اعلام محمدین
 حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است الخ **اقول** دعوی تواتر قیام فی المولد میان ائمه
 اعلام با کمال باطل و غلط است بچگونگی از ائمه اعلام قائل استخوان آن نیست آری از اهل موالیده
 برنجی مجهول - و از مورخین علمی قائل استخوان است و بر خلاف برنجی - و علمی صاحب سیرت شافعی
 - و شریک بلسی - و ابن حجر مکی - و دیگران به بدعت بی اصل بودن آن قائل پس بوسلنا که
 خلاف اکثر جانت نیست لیکن با وجود یافتن تصریح کثیر بانکار چه گونه معلوم شد که ششصد کثیر اند و نه صد
 احتمال کثرت منکرین به نسبت احتمال کثرت مجوزین راجح پس همچنان احتمال کثرت منکرین
 خجل در احتمال کثرت مثبتین با وجود در وجوبیت آن چنانچه اندازد - و اقرار بقول علمای متقدمین
 غافلین از تقسیم بدعت و بعد از دخول قیام در بدعت حسنه شان این علما را ابا منکرین قیام یک
 ذات می کنند یا با ششصد قیام و حق ظاهر حق اول است - و اهل سنت که بر عدم تقلد بدایونی سید
 قائل با جماع و اتفاق در بعضی مسائل موافق تصریح دیگر علمای معتقدین اهل بدعت برای الزام ایشان
 بوده اند که موافق زعم ایشان همین تصریح برای تحقیق اجماع کافی است - و اگر فرضا مانع این اجماع
 و اتفاق یافته شود اهل سنت را بران اصرار نیست **قول** صفحه ۹۹ آنچه مقلدین گفته اند پس قدر است
 که تقلد انرا ترک مذہب مصرح مجتهد صرف نباشد پس لفظ روایت که امی حدیث مخالفت قول
 امام نمی رسد الخ **اقول** مقلدین را ترک مذہب مصرح مجتهد خود نباشد پس حدیث مخالفت قول
 امام خود با تصریح محدثین بصحت آن حدیث و استدلال دیگر مجتهدین غیر امام او به آن چنان نمی رسد - که دیگر
 مجتهدین تحقیق معانی حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن و تمیز ناسخ و منسوخ و قوت و ضعف کرده اند -
 و امام مقلدین اگر چه از ایشان زیاد ترست لیکن زیاد تر بودنش از مجتهدین دیگر علماء مسلم نیست
 و نه خصوصیت اهل الذکر به امام ایشان ثابت - و مجرد قول مجدد که حجت شرعی نیست بر رسولان و ائمه
 حجت نبود - و تقلد را با وجود عدم تحقیق معانی حدیث و تدقیق و قدرت تطبیق احکام و تمیز ناسخ و منسوخ

و نوشته و نوشت حسب زعم مبتدعین چگونگی منسوب احتجاج از احادیث حاصل گردیده و استنباط از قبیل
 که امام حجت از حج شش مرتبه بوده و همچنین اقیام وقت حکایت قد و صبی شک بدعت است و موافق مرجع
 احادیث و تصریح ائمه مجتهدین لایسا امام اعظم ابی حنیفه کوفی ضلالت بودن هر بدعت ثابت است نیز
 چون فهم حکم امریکه مخالفت مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریعه و عمل بدان و احتجاج با احادیث
 مذکوره حرام نبود و فهم حکم امریکه مخالفت مجتهد است از ظاهر احادیث شریعه و عمل بدان و احتجاج
 بدان حدیث چه احرام باشد که تقلید مجتهد در منصوصات معلومه جائز نیست که حدیث رسول الله
 صلعم و در آن قول امام توان شد خصوصاً در اینکه این حکم و عمل موافق حکم و عمل دیگر مجتهدین غیر مجتهد
 او باشد و خطای مجتهد و قول به نسخ ثابت شده باشد و با اینکه خیال کرده شد و حقیقت ناسخ نبود
 و جواب از احادیث که خصوم بدان استدلال کنند جوابی خبر قول به نسخ هیچ داده نشود و حدیثی دیگر
 معارض آن معذورم باشد و باقی عدم قول چیزی در بعضی اوقات با فعل آن در دیگر اوقات
 گو این عدم بعد فعل باشد دلیل نسخ فعل نتوان شد که فعل مره با ترک مفید نیست بدون
 تا که **قوله** صفحه ۹۰ صاحب رساله چه قسم جمیع علماء را حسب قولش در انگشت آورده **اقول**
 و اینجا متزلزل است بمقتضای اهل موالیه و خلافت جمهور درین مسائل منقول سنت از مقتدین اینان **قوله**
 صفحه ۹۰ تا نیا از کجا ثابت است که ائمه مجتهدین بعد و انگشت آورده **اقول** عجب که مجتهدین
 را علم بواقفیت و مخالفت دیگر مجتهدین سابقین با عصر نباشد و تقلیدین دریافتند **قوله** صفحه ۹۰
 تا ثانی و بعضی مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم کرده شود **اقول** اگر تخصیص احادیث باطل
 غیر منصوصه فرض کرده شود تا هم بقول خود تقلید بدایونی ایجاب و تراز مسائل اجتهادیه است
 نه از مسائل منصوصه **قوله** صفحه ۹۰ البته اجماعیکه مصطلح اهل اصول است صرف باتفاق اکثر بر قول
 مشهور معتقد نمی شود **اقول** حقیقه دلائل را منحصراً در آنچه کرده اند و آنچه واری آن داخل در
 ادبیه و راجع به آن پس اگر وجوب اتباع اکثر به ازین احادیث ثابت باشد بوجود دلیل خامس
 الزام مخالفت احادیث بحقیقه عائد گردد **قوله** صفحه ۱۰۰ همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جنیم نمی شود و همچنان
 در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل و تخفیف عذاب بر کسیکه فرج ولادت نموده بود و دارد
 است **اقول** در هیچ حدیث متجرب به دار نیست که کسیکه فرج ولادت نموده بود تقلیل و تخفیف
 عذاب در هر روز الاثنین تسعیر جنیم نموده و معذبه عدم تسعیر جنیم عموماً مشابه تقلیل و تخفیف عذاب بر هر
 یک کس با تسعیر جنیم عموماً نیست **قوله** صفحه ۱۰۰ این را فتر است بر امام مذکور و دیگر ائمه دین **النج**

اقول چنانکه شیعه روز عاشورا را روز شهادت امام حسین گمان برند و احکام با ششم و اوچه و ششگون
 و گریه و زاری و فغان و بیقراری آغاز نمهند - بچنان اهل موالیه روز انجمن را روز تولد آنحضرت
 صلعم گمان برند و احکام سرور و شادی تولد آغاز نمهند پس این اقرار السیت برائتمه اهل موالیه
 یا حقیقت واقعیهست که فعل ایشان مشابه فعل شیعهست - و از حدیث صوم هشتمین لشکر تولد
 سرور و شادی و مجالس با ندای نمودن در هشتمین ثابت نمی شود - و صوم هشتمین معدول
 از قیاس است و عین مرادست از مخالف عقل **قوله صفحه ۱۰** بسبب ظهور آن لغت در یوم
 قائل نشد و معتقد بقا برکت در هر یوم مثل آن بوده اند **اقول** قائل شرف و معتقد بقا
 برکت در هر یوم مثل آن بودن بی سند محض است - و حدیث صوم هشتمین دلالت بر آن
 و بر استحباب اعاده شکر ندارد - بلکه مفاد آن صوم بر هشتمین است و شکر حصول لغت و بر یکروز
 پس این یک شکر است که در هشتمین بوزه کرده شود نه اعاده شکر به شکرهای متعدد - باقی
 حدیث را اصل دلالت بر فضل هر یوم هشتمین مانند فضلیکه هشتمین ولادت را بوضیعت **قوله**
صفحه ۱۰ اما آنچه بعضی سفها مضمون احادیث شریفه را که ائمه وین تصریح آن فرموده اند مخالف
 عقل و از شوائب و هم قرار داده اند **اقول** مشروعیست صوم هر یوم هشتمین بوجه تولد شرف
 در یوم هشتمین عقلی یعنی قیاسی نیست بلکه معدول از قیاس چنانکه عدم شنا و صوم از اکل بسبب
 فساد وضو از تقیه بالغ در نماز - و بدین معنی مخالف عقل بودن حکمیکه ثابت از حدیث است
 لا باس بهست - و چون انبقر مسلم است که روز یک شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین از
 هر سال ولادت و بی گمان بوده بعضی علما عید گرفتن اصطلاح نموده اند - و ظاهرا که این اصطلاح
 نمودن احداث است بدون دلیل شرعی - پس مناقشه بدعت ضاله بودن درین اصطلاح
 قائم است - و بچنین حال اطلاق است در زمان لاحق بسبب ظهور لغت در زمان سابق بگمان
 بقای برکت و شرف در آن زمان بدون ثبوت این بقا و عید بودن از اوله شرعی که مناقشه
 بدعت ضاله بودن درین اطلاق قائم است زیرا که این اطلاق احداث است بدون دلیل شرعی
 - و این اصطلاح و حقیقت اصطلاح نیست حقیقه اصطلاح آنست که از اهل اصطلاح باشد و اهل اصطلاح
 در هیچ امر شرعی است و بس - و قول قسطلانی - اول مضر خصم نیست که در آن بیان ترجیح نیست
 - بر سبب واحد - الا ما لیهود و النصارى موافق زعم ایشان - دوم - مجرد قول قسطلانی
 که دلیل شرعی نیست بر هیچ مولانا عیسی حجت نتوان شد - و چون مشروعیست صوم عاشورا

در شریع موسی بوحی الهی آنحضرت صلعم را معلوم شدن مظنون است و مشابیهت در هیچ امور و مضمرات
رفع مشابیهت فی الجمله که نیز مکرره خاطر آنحضرت صلعم بود و بقدر تسامح یا تبدیل عاشورا و به تسامح توان
شد گویند تقدیر تغییر برای رفع هر مشابیهت کافی نتوان شد - در این صورت کسی دیگر که صاحب حجتی
نیست و بوحی الهی معلوم کردش چیزی را ممکن نیست چگونه مشر و عمیت سرور و بر روز نظیر روز
ولادت عیسی عم در شریع عیسی علیه السلام معلوم توان کرد تا سرور و ولادت وی علیه السلام
در هر روز نظیر روز تولد وی گویند روزی دیگر یا به تبدیل آن بر روز دیگر یا به نیت برکت نه بقصد
ادای رسم نصرانیت نماید که مشابیهت صورت نیز در نیحال مفید عدم جواز باشد و قیاس این
قیاس مع الفارق - همچنین است حال سرور و ولادت در هر روز نظیر روز تولد آنحضرت صلعم که
در آن مشابیهت است بعلل نصاری و در شریع این سرور و محبوس نیست - و اگر در اینجا برای رفع
مشابیهت اینقدر تغییر که این سرور و ولادت آنحضرت است و آن سرور و ولادت عیسی کافی
بودی و صلوة الی التور مشابیهت بعبادت ناز که فعل محسوس نیست نیز کافی بودی - زیرا که
صلوة ارکان مخصوصه برای خدا تعالی است - و عبادت ناز غیر ارکان مذکوره برای ناز قوله
صفحه ۱۰۱ و اقوال ائمه دین این خرافات طعن و ملامت پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن
است الخ **اقول** ائمه دین که امامت ایشان مسلم است نه قائل استخوان مجلس مولد اند و
نه از قائلین استخوان که در زمره اهل علم معدود اند مدعی انحصار محبت درین عمل مولد با ارتکاب
دیگر محرمات شرعی بلکه در اینجا تصریح است از حال اهل موالید که بسیاری از ایشان مدعی انحصار محبت
درین عمل و دیگر بدعات با وجود این خصال و عادات ناشئ و عده باقی مقصود مولانا ازین کلام طعن و
ملامت کسی نیست **قوله** صفحه ۱۰۲ پس کسیکه ادنی فهمی و از وی دانند که برین بیان این امام که
نزد صاحب سیرت شامی و غیره از علای دین پسندیده و مرغوب است ایراد مضاده علی الطلیح
فاستدل **اقول** گو امام ایشان در اینجا بدعت حسنه بودند بدعت سیئه نبودش را مضرع
بر نقل معنی بدعت حسنه نموده باشد چنانکه مرسوم مقلد بر ایوانی هست لیکن اندراج این عمل در معنی
بدعت حسنه و عدم صدق معنی بدعت سیئه را که بدلیل احسان الی الفقر اثبات کرده موجب
نرم و مضاده علی المطلوب است زیرا که مقدمات و دلیل چنین باشد که عمل مولد در آن احسان
الی الفقر است و آنچه در آن احسان الی الفقر است بدعت حسنه است یا بدعت سیئه نیست
و بدون این دلیل از ضرب شکل اول بدیهی لا نیاز اگر چه مسلم است لیکن ثبوت صغری یعنی تقدیر

اولی آن محتاج ثبوت دعاست چنانکه مولانا عرشی سرموده و این نسبت از مضاده علی لفظ
 پس بدیهی الاحتاج بودن شکل را رفع مضاده علی المطلوب نتوان شد به باقی اثبات حیثیت
 زید از زید انسان به کل انسان حیوان در آن وقت و در از مضاده باشد که ثبوت انسانیت
 زید بدیهی باشد غیر محتاج به ثبوت حیوانیت برای زید به همچنین اثبات نفس نبودن زید از زید
 زید انسان به ولائشی من الانسان لفیرس به در آنوقت و در از مضاده خیال کرده شود که ثبوت
 انسانیت زید محتاج به ثبوت نفس نبودن زید باشد و مرد و گفتن قوی بدون دلیل نیز
 اهل علم مطرد است و آنچه مولانا عرشی اطعام طعام را در عید غدیر بلا شک احسان فرموده و
 تقریر از امی هست یا تنزل قبول اهل هو الید و الله الشان علی الفرض و التسلیم پس باین دراک
 و فهم جمله رد کلام اعلام کردن خبر یحییٰ ی یا جهل عام چه باشد قوله صفحه ۱۰۳ این قول هم بحیثیت
 نافی کلام امام سرزده الخ اقول قفوه به نافی کلام از نافی این بیهل و ظلام است چه دعوی امام
 وی همین است که آنچه در مدینه اربل سازند از مولد حسن خیر بانیست که ابتداء کرده اند از آنرا
 ما از انواع بریکه مهو و از صدر اول نیست قوله صفحه ۱۰۳ اظهار معنی ضرورت نمی داند باین
 تقلید جهال این لفظ بر زبان می آورند الخ اقول زعم ند الشان معنی ضرورت محض جهالت و
 است برای توارث علی احاطه تامه بخریات احوال و جمیع افعال هر مرد از صحابه و تابعین و تبعین
 چه ضرورت داند راجع مجلس بود که مجلس سرور است به قول شریف از تداعی مردم و دیگر لوازم آن
 در مجلس و کار که محل آن مجلس و عطف و جمعه و جماعات صلوات بوده ممنوع و انتخاب صوم به روشنبه
 معنی از نقل خصوص این عمل نتوان شد که آن چیز نیست و این چیزی دیگر و اشتباه سلف و خلف نقل
 احوال و افعال آنحضرت صلعم عام از مباهات و مستحبات و سنن و فرائض و واجبات و دلیل برین است
 برای ضرورت این توارث و شاید برخالف عقل سلیم بودن عدم توارث آن - و محل تراغ این مجلس
 است نه مجرد ذکر احوال و افعال و اقوال شریف وی صلعم قوله صفحه ۱۰۴ دلیل صوم عاشورا در کتاب
 سیرت شامی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری متقول است الخ اقول نقل در سیرت شامی از
 رساله سیوطی است لیکن شری از آن در مصنفات حافظ عسقلانی نیست و فتوای حافظ را درین باب خاص
 اصلی نیست و روزه گرفتن آنحضرت بهر عاشورا با عتقاد مجرد قول یهود و بقصد موافقت ایشان مسلم نیست
 بلکه روزه گرفتن می ممکن است که بوجی الهی یا دیگر اسباب علم که در شرع معتبر است و بقصد موافقت حضرت موسی
 باشد و ادای شکر و روزه گرفتن در هر عاشورا یک شکر است که حضرت موسی التزم آن نموده نه شکر می

جدا گانه در هر عاشورا تا اعادة شكر لازم آید - كرماني - در شرح صحيح البخاري گفته - فان قلت كيف اعتمد صلعم
 على قول اليهود فقلت لا يلزم منه الاعتماد لاحتمال نزول الوحي على وفق ذلك - او صام به باجتماعه - او اخر
 من المسلم منهم كعبد الله بن سلام - او كان الجحرون من اليهود و عدة التواتر ولا يشترط في التواتر الاسلام
 - و در محلي شرح موطا مرقوم است - و على كل قلم يهتد اقتدا بهم فانه كان يصومه قبل ذلك وكان ذلك
 في وقت يجب فيه موافقة اهل الكتاب فيما لم ينعنه سيما اكان فيه ما يخالف اهل الاوثان فلا تحت مكة و انتزاع الاسلام
 احب مخالفتهم ايضا بالقرم على صوم التاسع لما قيل له انهم يغفلون - و نودى در شرح مسلم گفته - كان صلعم
 يصومه كما تقوم قريش مكة فلما قدم المدينة وجد اليهود يصومونه صامه ايضا وحي اولوا اثر منهم او اجتهاد و لا يخبر
 اخبار آحادهم - و شيخ دهلوي - در لمعات گفته - فحق و اولى بموسى منكم فيه دفع توهم موافقتهم
 نحن الصوم موافقة لموسى علم لا موافقة لكم - باقى قول مولانا عيسى كه لان لم كه انحضرت روزه عاشورا
 بجهت آن گرفت كه يهود گفته بودند - منافي نيست به سجا آوردن انحضرت صلعم صوم عاشورا و انوقت
 يهود - زيرا كه لازم نيست روزه گرفتن را بموافقت يهود - روزه گرفتن بگفته يهود - و آنچه از عيني آورده
 پنج مضريت - و قول تطلاني مجرور اوست بر ديگران تسليم آن چه ضرر و قوله صفحت اول و
 دو وجه ديگر براي امر كه از و حديث ديگر ظاهر باشد مستلزم آن نيست كه وجهي ثالث براي آن امر كه
 از حديث صحيح ديگر باقرار الله دين ثابت و صحيح باشد باطل و فاسد الخ اقول در هر و حديث
 كه متعلق اين دو وجه است ذكر يهود نيست بلكه در آن ذكر انبيائي سابقين نبى سابق است - پس اين توجيه
 كه - بولوا اليهود و غير يهود المدينة - در آن - توجيه القول بما لا يرضى قائله است - و احتمال جواز صوم و عید
 نزول ایشان از دليلی ثابت نيست فلا يعبا به - و بهر حال لدین احادیث ثابت كه روزه گرفتن به عاشورا
 بقصد موافقت انبيا بوده بقصد موافقت يهود - و از روزه گرفتن بموافقت يهود قصد موافقت و كل گفته
 ایشان لازم نمی آید - و در اناحق بموسى منكم دليل است بر آنكه اين روزه گرفتن بموافقت موسى بوده
 نه بقصد موافقت يهود چنانكه شيخ دهلوي در لمعات گفته - قوله صفحہ ۱۰۶ دعوى اتفاق بر خصوصیت صوم
 عاشورا كه متبادر ازین كلام درین مقام نسخ نفس این صوم است اقول از سياق كلام ظاهر قول
 باتفاق نسخ صوم عاشورا بوجه شروع سابق است و ليس و مراد از اتفاق اتفاق تنخاصين است در
 محل نزاع و اتفاق بر استحباب لائق تسليم نيست بدليل حكايت ابن عباس و ابن عمر - و نودى در شرح صحيح مسلم
 بنه يلى حديث ابن عباس - اجمع يوم التاسع صامها - قلت امك اكان النبي صلعم يصومه قال نعم -
 نوشته - هذا صحيح في كون نهيب ابن عباس ان عاشورا اسم يوم التاسع و در محلي شرح موطا

مرقوم است - قبل یوم التاسع - وعنی در شرح صحیح البخاری آورده - و ذهب ابن عباس الى ان عاشورا يوم التاسع - وقال بعض الصحابة يوم الحادي عشر - و صحیح البخاری از ابن عمر روی است - قال سالم بن سلم يوم عاشورا امر لعينا مة فلما فرض رمضان ترك وكان عبد الله لا يصومه الا ان يوافق صومه - عني - و در شرح صحیح بخاری در شرح انجیدیت گفته - ای صومعه الذی یعتاده و غرضه انه كان لا یعتقده قطا - و وجه عدم استحباب در کلام مولانا عیسی رحمه الله تعالی مذکور است - و از استحباب صوم عاشورا اعاده شکر نعمت سابقه و از منتهی لائقه ثابت نیست بلکه ثابت از ان روزه گرفتن در هر عاشورا و یک شکر نعمت سابقه است **قوله صفحه ۱۰۶** - این چه سخن سازی و افترا پردازی است دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و برتر ندی نه حواله کردن الخ **اقول** مقصود حواله منسوخیت صوم است برتر ندی نه حواله اتفاق منسوخیت آن بر آن **قوله صفحه ۱۰۶** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق تصریح امام محمد در موطا نمودن بهم کذب صریح است الخ **اقول** مقصود بیان نسخ آن بوجه سابق است و بر قول قائلین وجوب از نسخ وجوب نیز نسخ آن بوجه سابق ثابت توان شد و از تصریح امام محمد نسخ وجوب آن بالاتفاق البی حقیقه و عامه ظاهر پس بالاتفاق مولانا عیسی معاندین او که خیفه اند غایب است **نسخ ثابت است قوله صفحه ۱۰۶** دلالت این حدیث بر ممانعت صوم عاشورا ممنوع است الخ **اقول** دلالت حدیث بر ممانعت ظاهر است - زیرا که در حدیث - صمنا ایوم التاسع - است نه صمنا ایوم التاسع مع العاشر - و مقاد عبارت اولی روزه گرفتن یوم ناسع بدل عاشر است نه ضم یوم ناسع با عاشر در روزه گرفتن لهذا قریبی گفته - ظاهرا نه اندکان غرم ان یصوم التاسع بدل العاشر - و اگر چه فرض کرده شود که آثار ابن عباس مضطرب است لیکن از اضطراب آن اضطراب حدیث - صمنا ایوم التاسع یا حدیث - لا صوم التاسع - لازم نمی آید و حدیث دین باب حجت کافی است - باقی اقوال بعضی اهل علم که حج شرعی نیست بر مولانا حجت نباشد **قوله صفحه ۱۰۶** نسخ جواز و فضیلت به نسخ فضیلت گوشتار بعضی متحقق باشد قاعده متفق اهل اصول نیست الخ **اقول** نسخ جواز و فضیلت به نسخ فضیلت اگر چه متفق علیه اهل اصول نیست لیکن متفق علیه اصولیین حقیقه بی شک است و مقلد بدایونی خود تسلیم کرده که مختار بعضی متحققین همین است و مقصود اتفاق نیست بلکه مذہب حقیقه و خلافت پیچ صاحب مسلم قاض مذہب توان شده - در سنار مرقوم است و از اعدمت هفقه الوجوب للمأمور به لا یبقی هفقه الجواز عندنا خلافا للشافعی - و در صیحات شرح سنار - مذکور است - تحریریه علی مانی کتب الشافعیة انه اذا نسخ الوجوب هل یبقى الجواز بالریس - ام لم یبق - و الی الاول و ذهب جمهور الشافعیة و غیرهم - و الی الثاني مال علما و ناسخهم الله تعالی - و انعم

نسخ جواز از نسخ وجوب

الامام حجة الاسلام ابو حامد الغزالي - از شرح مسلم خود آورده - و بقی الکلام فی الثالث وفيه خلاصت من هذا
 الما يتقى وعند الشافعية يتقى قوله **صنفه ۱۱۱** - اما جائیکه نص نسخ خود دلالت بر ابحاث و جواز دارد پس در این
 هیچگونه کلام و شراعی نیست و صوم عاشورا از همین قبیل است **اقول** اگر چه کسی صوم عاشورا را از
 همین قبیل گفته باشد لیکن این قول او نادر مولانا مسلم نیست چه آن جناب را کلام است در ثبوت جواز از
 حدیث صحیح مرفوع **قوله صنفه ۱۱۱** بر گاه از حدیث شریف اعاده شکر لغت بعد مرور از زمان ثابت گردیده
 الخ **اقول** اعاده شکر از حدیث ثابت نیست و آنچه ثابت است یک شکر است بصوم به عاشورا را
 - و محل مجالس از کار مجالس و حفظ و مجالس جمعه و جماعات صلوات است و محل شراعی مجلس از کار نیست
 بلکه محل شراعی مجلس بهر ولادت است که به تداعی مردم و آوردن شیرینی و دیگر لوازم معتقدی شود
 و تقییس علیه صوم است و تقییس مجلس مذکور و بتأیین بهر دو بین است **قوله صنفه ۱۱۲** - ای اهل اسلام انصاف
 فرمایید که این چربی دینی است که در شان ائمه دین الخ **اقول** استناد صاحب حصصین و غیره
 باین روایت برای امتحان کل مولد خطاست چه درین استناد اعتماد است بر خواب - و بر قول ابی
 کافر در خواب - خواب و قول کافران اعتماد نیست و کلام در صحت این روایت علاوه بر آنست - و در
 روایت بخاری - و روایت مستند اهل موالیذ فرتی ظاهر است - بخاری روایت کرده قال عروة
 - و توبیه مولد ابی لب کان ابو لب اعتقها فارضت النبی صلعم سلمی مات ابو لب ابیه بعض
 اهل البصرة - قال له ماذا فعلت - قال ابو لب لم الت بعد کم غیرانی سقیم فی نذہ بعتا فتنی
 توبیه - درین روایت صرف اعتناق توبیه و سیرالی یا فتن بسبب اعتناق توبیه و خواب دیدن
 بعض اهل ابی لب مذکور است - نه اعتناق توبیه وقت بشارت دادن وی به تولد نبی صلعم
 و سرور شدن ابی لب بولادت وی صلعم و تخفیف غدا و در خصوص روزائین بسبب سرور
 تولد خواب دیدن خاص حضرت عباس - و از روی کتب سیر اعتناق توبیه وقت شنیدن
 بشارت ولادت باطل است - حافظ ابن حجر - در فتح الباری فسر کرده - ظاهره ان عمقه لها کان
 قبل ارضاعها - والذی فی السیر بخایفه و هو ان ابایب اعتقها قبیل الهجرة و ذلك بعد الارضاع بهر
 طویل و قسطن فی گفته - والذی فی السیر ان ابایب اعتقها قبیل الهجرة و ذلك بعد الارضاع بهر
 طویل - و ابن عبد البر در استیعاب آورده - و اعتقها ابو لب بعد ما جبر رسول الله صلعم الى الذیته
 - و در تاریخ خمیس مرقوم است و فی الاستیعاب قال احمد بن محمد اعتقها ابو لب بعد ما جبر رسول الله
 صلعم الى الذیته فاما به الله تعالی علی ذلك بان سقاها الله لیس له کل اثین فی مثل لقرة الاباء کما فی

روایت اعتناق توبیه

جمع بابت اعتناق توبیه

سيرة مغلطائی - والمتقی - وابن حجر واصله گفته - قال ابن سعد اخبرنا الواقدي عن غير واحد من اهل العلم ان
كانت توبة تدخل على رسول الله صلعم فيصليها وهو بكفة وكانت خديجة تكثر بها وهي على ملك ابي لهب
وسأله ان يبيعها لها فاشترى فلما احسب رسول الله صلعم اعتقها ابو لهب - وخفاجي در شرح شفا آورده
وفي السيرة انه اعتقها بعد ولادته بدهر طويل وهو المردى في غير السيرة - وفي الداهب ما يخالفه
- وروایت بخاری که مفید مدعی اهل موالید نیست ورجحت بودن آن نیز سخن است حافظ
ابن حجر - در فتح الباری گفته - وفي الحديث دلالة على ان الكافر ينفعه العمل الصالح في الآخرة
- ولكنه يخالف ظاهر التفسير ان قال الله تعالى - وقد منا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءا
منثورا - واجيب اولابان الخبر مرسل ارسله عروة ولم يذكر من حدثه به - وعلى تقدير ان
يكون موصولا فالذي في الخبر رواه من فلاحه فيه - ولعل الذي رواه لم يكن اذ ذاك اسلم
بعد فليحج به - وقسطاني در شرح صحيح البخاری آورده - واستدل بهذا على ان الكافر
ينفعه العمل الصالح في الآخرة وهو مردود بظاهر قوله - وقد منا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءا
منثورا - لاسيما والخبر مرسل ارسله عروة ولم يذكر من حدثه به - وعلى تقدير ان يكون موصولا
فليحج به - او هو رواه من فلاحه فيه - وكما في - وشرح صحيح البخاری نوشته
- فان قلت فيه دليل على ان الكافر ينفعه العمل الصالح فقال فجعلناه هباءا - قلت - لا اذ
الرؤيا ليست بدليل - باقی تخفيف عذاب كافر كه از بعض اهل علم نقل کرده مخالف خصوص است
اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون - ان الذين
كفروا واتوا بهم كفارا اولئك عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين خالدون فبها لا يخفف عنهم العذاب
ولا هم ينظرون - اولئك جزا هم ان عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين خالدون فبها لا
يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون - والذين كفروا لهم نار جهنم لا يفيض عليهم فيها ولا يخفف عنهم
من عذابها - وقول خفاجي - لانه بعد الحشر - ولانه لما يخرجهم من النار فكان لهم يعذبهم الله -
تخصيص وتقيد بدليل است - وفتح الباری از قاضی عیاض منقول است كه - قال الفقهاء الاجماع
على ان الكفار لا ينفعهم اعمالهم ولا ثيابهم ولا ينجيهم من النار فكان لهم يعذبهم الله عذابا
من بعض قوله صفحہ ۱۱۴ - اولاین چه ضبط و كلام بی ربط است و عوی باطل بودن روایت
کرده الخ **اقول** روایت کردن یقینی بر قسم روایت را بجهت آن آورده كه باطل یقینی
متانی روایت کردن وی نیست و در صحت روایت به ثبوت و عدالت رواه است قول استدلال

بودن تخفيف عذاب كافر بخلاف
صحيح

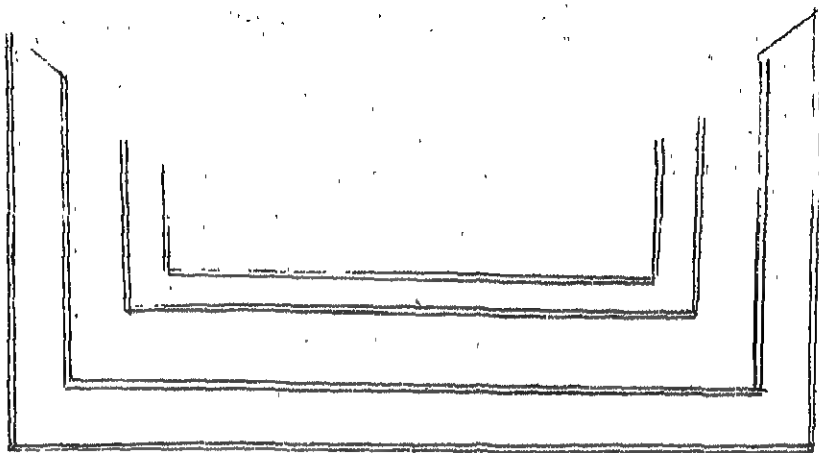
صحيح در روایت تخفيف عذاب كافر بخلاف

صحیح آن بدون اثبات ثبوت و عدالت روایت آن از اقوال ائمه جبرح و تصدیق باطل است و باطل
 نیز از کسی ضعیف است پس حکم تضعیف منافی حکم بطلان نباشد و احتیاج از عام ضعیف روایت
 است - لطف آنکه خود بیعتی این حدیث یعنی حدیث غقیقه بعد نبوت را منکر گفته و درین روایت عبد الله
 بن عمر را روای است - و یوسف حدیث کذا فی التلخیص - و انه متروک کذا فی التفریب - و فی المیزان
 المذنبی یوم من بلا یا عبد الله بن الحر الحجازی - قال احمد ترک الناس حدیثه - وقال الحوزجانی
 باک - وقال الدارقطنی - و جماعة متروک - وقال ابن حبان کان من خیار عباده الله انه کان
 یکذب ولا یعلم و یقلب الاخبار ولا یفهم - وقال ابن معین بسین ثقه - و نووی در شرح معذب گفته
 - هذا حدیث باطل - باقی ذکر اصول ضعیف برای الزام هم مذہبان مقلد بدیوئی است که مدعی
 خفیت بوده اند **قول** ۱۱۵ برای روای ائمه دین مستندین خود از طرف خود ارشاد شده
 بلکه بموجب حدیث صحیح در جواب سوال صوم آن یوم واقع است **الح** **اقول** حاصل جواب
 برین تقدیر آن باشد که در فردی ازین روز وقوع این واقع شده لهذا امید نزول رحمت الهی
 درین روز است پس برای نیل رحمت الهی درین روز متماہب باعمال صالحه که از انجمله صوم است باید
 بود - و در صورت استدلال برین حدیث بر مدعی اهل موایده اصلاح نمود - و قول حسب
 مطاہر و غیره حجت شرعی نیست تا بر مولانا حجت باشد **قول** ۱۱۶ - اولاین قیاس درست نیست که
 ورنجیدیش ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب فضیلت واقع نگردیده **الح** **اقول** ذکر تولد
 شریف در حدیث صوم اینین در وجه صوم است نه در وجه فضیلت اینین - و معنی ذکر این فضائل
 در حدیث جمیع به سیاق - خیر یوم طلعت علیہ الشمس یوم الحجۃ - واقع پس محل بیان فضل است
 - و در قول قاضی تخصیص خسراج آدم و قیام ساعت نیست بلکه عموم است به نسبت جمله فضائل
 مذکور - و چنانکه قاضی حدیث یوم جمعه را بوجه ذکر خسراج آدم و قیام ساعت بر منقحی محمول
 کرده همچنین حدیث صوم اینین بدلیل احادیث دیگر که دران وارد است - تعرض لاعمال یوم
 الاثنين و الخميس فاحب ان یعرض علی وانا صائم - و ان النبی صلعم کان یصوم یوم الاثنين و الخميس
 فقال ان یوم الاثنين و الخميس یغفر الله فیهما کل مسلم - باقی قول ابن العربی و امثال او تاویل
 اوست و واجب القبول نیست **قول** ۱۱۷ و از برکت و شرف یوم الاثنين بجهت بودنش نظیر
 یوم ولادت انکار نمودن **الح** **اقول** قول ملا علی قاری حجت شرعی نیست و چنانکه در حدیث
 صحیح مصرح اشعارت از قبول آن و بر تامل بعضی شراح با وجود تاویلی دیگر که موافق بین الحدیث است

نار کردن چه جایست **قول** صفحہ ۱۱۶ - از انجیل جناب حضرت صدیقہ کثرین کیری رضی اللہ عنہا فرمودہ
 - انکان رسول اللہ صلی علیہ وسلم یبصر العیال **اقول** مراد عائشہ ترک عمل سبت بعد فعل نہ ترک سبت چنانکہ
 شراح حدیث تصریح بہ آن نموده اند **قول** صفحہ ۱۱۶ - اما قطع نظر از انہمہ می گویم کہ بر اہل دین
 خاصی نخواہد بود با وجہ دیگر حضرت شارع در وجہ فضائل جمعیہ ہم ولادت شریف حضرت آدم الخ
اقول چنانکہ حضرت شارع در یوم ولادت شریف بنجیال وقوع واقفہ و فوات شریف غم و غرن را
 درین روز مشہور فرمودہ بچنان بنجیال تولد شریف سرور و شادی را تیرہ دین روز مشہور فرمودہ
 و مشر و عیت صوم درین روز اگر بنجیال تولد شریف درین روز فرض کردہ آید مستلزم مشر و عیت
 سرور و شادی توان شد کہ صوم را خصوصیت بسرور و شادی نیست - و حدیث حیاتی چیر لکم و محامی
 خیر لکم قطع نظر از نمیکہ هیچ مفید دعائی مقلد بدایونی نیست - مشکلم فیدہ عند المحدثین ست راوی
 آن حسنہ بن عبد اللہ از انس مجروح ست - ابن العراق - در تشریح الشرح لکشف الخواص بن عبد اللہ
 عن انس ساقط - و فیمی در میران آورده - قال ابن حبان لایکل کتابہ حدیثہ الا علی العیال

چنانکہ حضرت شارع
 درین روز مشہور
 فرمودہ

تمام شد



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والمثني على رسوله محمد وآله واصحابه الصلوة والتحية اما بعد ايمن رساله است سعي به
 تأييد تنقيد در باره تزييف مقال نفعه بنيد به اليوني که در تنقيد امام مخدوم مولانا بکر احمد
 جناب نواب عاليجاه امير المملکات ام اجلاهم قائل آن بوده حرکت ند يوحي نموده - من الله
 الجليل الهدية الى سوس السبيل قوله صفوه الا اين فقرتيست بخت اينک کتب سرت شامي الخ قول سرت
 شاميانا في شانه تقييد عمل مولد شانه نيه که منقول است - وکان لافضل ذکاب المردل شيخ عمر بن محمد
 الملا احمد الصالحين المشهورين - مفيد استناد به شيخ مذکور نيست بکيه منظور در آن نشان
 واهن فاعل اول عمل مسطور است - واز مجبه و قول ابی شانه بشهرت صلاح عمر بن محمد
 شهرت صلاح او و شناختن مشايخ صوفيه و علمای کرام او را و آوردن مشايخ صوفيه
 و علمای کرام سندش و کتبهای خود لازم نمي آيد چه جائی که از اهل علم بودند شهرت
 به آن ازان ثابت گردد و بسيار کسان مشهور بصالح باشند و در حقيقت کاذب و بی علم
 - ابن جهان و رقيق عبداللہ بن محمد گفته - کان من خيار عبدا لله الا انه کان يکذب لا يعلم
 و يقلب الاخبار ولا يفهم - با مجبه نسبت افترا بحضرت ناقه فتوی کذب است و افترا قول
 صفوه الا قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام و اهتمام اين فصيل با قشداي صالح مشهور است
 امير الانام عليه السلام نموده و علماء و صلحا حاضر شدند الخ اقول فسق شاه اربل از شمال
 به عن و مل سعي وآلات نمود در خصوص غسل مولد خود ثابت - و حال علماء و صلحا که ذکر خصوصيات

نسخه شاه اربل

و مجلس مذکور کنند خیال کرد نیست ایا مقتضای علم و صلاح همین است که از دنیا طلبی بجا نماند
 و ملا سید شامل گردند و مع سرائی این خلکان که از هم مذہبان سلطان مغلوبان استیلای او بود
 لائق اعتماد نیست - و لو سلم پس این عمل او خالی از اسراف و تبذیر و دیگر منکرات نبود پس بدولت
 این عمل نجات از فسق متعدد است اگر بدل این کار نیز از صرف بر سر فقر و بیماری و اراذل میکرد از قوم فسق
 و فحش و مفسدون و مفسد ماندی - و برای ثبوت احوال قول این خلکان - و بط این الجوزی کافیست -
 این خلکان گفت - و تقدم مظهر الدین بنصب قباب من الخشب - و کل قبة اربع او خمس طبقات بعمل
 مقدار عشرین قبة ادا کثر - منها - قبة له - و الباقی للامراء و اعیان و ولته - لکل واحد قبة - فاذا کان
 اول الصفوف بنوا تلك القباب بانواع الزینة الفاخرة - و قعد فی کل طبقة جوق من النعانی و جوق من باب
 النجبال و من اصحاب الملا سید - بط این الجوزی گفته - و کان یعمل للصوفیة سماعا من الطیر الی الفجر
 و یرقص بنفسه حکم غنا و ملا سید و سماع و رقص امینت - فی الحیط - لایحوز الوقت علی صوفیة زماننا
 لانهم یرقصون - و فی جوار القبة - السماع و القول و الرقص الذی یفعله المتصوفة فی زماننا حرام
 لایحوز المجلس علیه - و فی جامع الفتاوی - القناد و استماع الملا سید و ضرب المزامیر و الرقص کلها
 حرام و مستحلبا کافرا ب الله علی من تبلی به - و فی شرح السیر الکبیر لخرسی - و الرقص الذی یفعله
 المتصوفة فی زماننا حرام لایحوز القصد المجلس الیه هو القناد و المزامیر سنوا و مشایخ قبلهم فعلوا
 غیر ما فعل هؤلاء - و فی الجامع الصغیر الشمس الاثمة السخسی - لا تقبل شهادة من یتغنی و یرقص لانه
 کبیرة و الکبیرة تسقط العدالة - و فی انصاب الاقصاب - بل یحوز الرقص فی السماع - الجواب
 - لایحوز - و فی الاختیار انه کبیرة فی جمیع الاویان - و فی شرح مشکوٰۃ للطیبی - و ما حدیث الثانیة
 من السماع باللات فلا خلاف فی تحریمه حتی ظهرت علی کثیر منهم افعال المجانین فیرقصون بحركات متطرفة
 و تعطیعات متلاحقة - و رعبوا ان تلك الامور من البرثیر سنیات الاحوال و بذاز مذقة - فی
 فتاوی الیهی القندی و استماعه و ضرب الدف و جمیع انواع الملا سید حرام مستحلبا کافر بهی الله الرکوة
 الشجیلة الذین ابتلوا به قد حل علیهم الکفر - و فی الطریقة المحمدیة - و قد نص القرآن علی النهی عن الرقص
 - و فی الذخیرة - الرقص کبیرة - و فی البرازلی - حرته بالاجماع - و اثنی جلال الله و الدین
 الکلیلانی - بان مستحلب کافر - کذا فی حاشیة الطحطاوی - و فی الدر المختار - و من حصل
 و رقص قالوا کفره و لا سیما بالدف و یزمر - و فی البندیة من الیتمیة - سئل الخواری عن سماع
 انفسهم بالصوفیة فاحتصوا بنوع لیس و اشتغلوا باللهو و الرقص و ادعوا انفسهم منزلة قتال اعداء

علی الله کذباً - وفي الدلائل السنية على ان الملازمة كلها حتم حتى النفي لغير القصب
 - وبودن ابن خلکان از هم مذمیان شاه اربل ظاهر است - ابن خلکان خود در ترجمه ثوبان گفته کان
 عندنا بمذنبه اربل من موصوف بالخذق والاحجاة في صنعة الغناء ليقال له الشجاع - وصلاح الدين
 - در ويل تاريخ ابن خلکان در ترجمه وی نوشته - وكان له ميل الى بعض اولاد الملوك له فيه
 اشعار الرقة - و جواز غنای عرب و طبل غزاة اگر تسليم کرده شود پنج مفيد در بيت شاه اربل از
 فسق نسبت زير که مشغولی و بے برقص و غناء ملاهی که بی شک حرام است ثابت شده - و
 بر قول غزالی قابل قبول نتوان شد - و غالباً بعض اقوال او نرد و مقلد بدایونی نیز مرود و باشد
 - قال في المنحول - واما ابو حنيفة فقد قلب الشرعية ظاهراً البطن و تشوش سکتها و جزم لظاهرها - في
 الاحياء قد حكى ان ابا يوسف كان يهيب ماله لزوجته في آخر الحول و يستوهب ماله لاسقاط الزكوة
 فحكي ذلك لابي حنيفة فقال ذلك من فقه و صدق فان ذلك من فقه الدنيا - و لكن مفرته في الآخرة
 اعظم من كل خباية و مثل هذا العلم هو الضار - وفي الاحياء ايضا - فان قيل فهل يجوز لعنة الله على
 زير بكونه قاتل الحسين او امر به - قلنا هذا مثبت اصلاً فلا يجوز ان يقال انه قبل او امر به بالم
 ثبت فضلاً عن اللعنة لانه لا يجوز نسبت مسلم الى كيرة من غير تحقيق - وفي كتاب ابن هبيرة - واما
 ذكر الغفر الى في الاقتصاد و الحاد و لطرق حيث في عقيدة المسلمين فالحذر الحذر قوله صفحہ ۱۲۰ ايشان
 از جمالت خود امثال تجددہ را عين سے دانند الخ **اقول** چنانکه ايشان عين می دانند همچنان
 اهل مواليه زير عين سے دانند و دعوی بقا و شرف و برکت آنروز و دين روزی دليل مستعدون
 گان فاسد شيعيان قصد انقور و تذکر ايام شهادت جناب امام در روز عاشورا و غيره کرده مجلس
 نعم و ماتم آرستن نرد و مستندين معتقد مقلد بدایونی نیز جانتر نسبت و آنچه از علامه خود آورده مرورش
 انقور و تذکر بلا قصد است - و در عين صواعق محرقة ابن حجر مکی مرقوم است - و اياه ان يستغل
 بيدع المر افقة و نحوهم من المذبذبة و النياحة و الحزن او ليس ذلك من اخلاق المؤمنين و الا لكان
 وفاة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اولی بذلك و نیز در السنة - و صار هؤلاء الجاهلهم يتخذونه موسماً و اولئك
 الرافضیهم ماتوا و كلهم مخطئ مخالف السنة - و يوطئ - در رساله مولد آورده - قد قال ابن حبيب -
 في كتاب اللطائف في ذم المر افقة حيث اتخذوا اليوم عاشورا مآثراً لاجل مثل الحسين رضي الله عنه
 و لا رسوله باقوا ايام مصائب الانبياء و موتهم مآثراً فكيف بمن و منهم - و شيخ عبد القادر جيلاني
 - و غنية گفته - لو جاز ان يتخذوا اليوم مصيبة لاخذته الصحابة و التابعون لانهم اقرب اليه من الدنيا و من

اینها را از روز عاشورا

قول صفحہ ۱۲۰ - خلاصۃ المرام انکہ خزن وفات شریف جناب سرور کائنات کہ صرف اندوہ محسوس می‌ماز
 نعمت زیارت سنت الخ **اقول** محسوس می‌از نعمت زیارت و القضا سے خیر القرون آیا نقشه
 کہ بران اندوہ حسرت کرده آید و شهادت حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ آیا موجب بحال
 رب العزت نیست پس چرا صرف تصور و تذکر ایام شهادت جناب امام و دستبر جاع بر مصاب
 شان جائز خیال کرده شد و الاستندین و مستند مستندین مقلد بدایونی چرا وفات آنحضرت
 صلعم و مصیبت امام حسین رضی اللہ عنہ را یکسان شمرده اند - ابن حجر کے گفته - والا لکان
 وفاة رسول اللہ صلعم اولی بذاک - و ابن رجب مستند سیوطی گفته - لم یأمر اللہ ولا رسولہ
 بالتخاذا ایام مصائب الانبیاء و موتہم مآتما لیکف بہن و ونہم - و شیخ عبد القادر جیلانی نے وغنیہ فرمود
 - ولو جاز ان یخذ یوم موته مصیبتہ لکان یوم الاثنين اولی بذاک از قبض اللہ فیہ نبیہ - و کذا لک
 ابو بکر الصدیق قبض فیہ - و ہو ماروی بشام بن عروہ عن ابیہ عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت
 قال ابو بکر لی ای یوم توفی النبی صلعم فیہ قلت یوم الاثنين - قال رضی اللہ عنہ الی ارجوان
 اموت فیہ فمات فیہ - و تقدیر رسول اللہ صلعم - و تقدیر الی بکر رضی اللہ عنہ اعظم من تقدیر غیرہا
 - و حدیث خیریت موت آنحضرت در حق است مشکلم فیہ سنت کامر **قول صفحہ ۱۲۱** امام حلبی در
 انسان العیون الخ **اقول** از رو حکایت رد کردن فلان فلان کس چہری را بوجہ مردود
 در خود قبول بودن - و تذکر لازم نمی‌آید **قول صفحہ ۱۲۱** این دعوی آنوقت قابل ذکر بود الخ
اقول وقوع قلع و قمع و داین کان بوجہ قویہ از علایم حق پرست شدن امر فاکہانی برای
 ذکر این دعوی کافی است شہر قلع و قمع شہر یون باشد یا نباشد - چہ جائیکہ مباح خطہ کلام قاسمین
 علم و دیانت و تقوی و صلاحیت و حجاب شان بر رادین غایان و عیان باشد **قول صفحہ ۱۲۱**
 اگر قول آن یہودی مخالف شرع و عقل و بتنی بروہم فاسد و خیال کاسد بود الخ **اقول**
 جواب دادن سائل حسب زعم و فہم ادراک او امر است شایع و محموند مذموم کو زعم او در حقیقت
 بتنی بروہم فاسد و خیال کاسد باشد ما بوفان فکر و عناد و قویہ بحقائق و وقائق اسلام نرسند -
 باقی نقصت جناب فاروق و مردود بودن قول شراح ازین تاویل خیال کردن مجرور و ہم
 ناشی از سوء فہم **قول صفحہ ۱۲۱** - اول در وصف شجرہ در مصحف مجید غیر مسلم است الخ **اقول**
 انکار در وصف شجرہ کہ وقوع بیعت سلیم بن ضہین منزل علیہم السکنیہ نہ بران بوجہ انکار است
 از آیت کریمہ - لقد رضی اللہ عن المؤمنین اذ یأمنونک تحت الشجرۃ الالئیہ - و از روایت مصنف

این ابی شیبیه قطع نمودن حضرت عمر آنرا معلوم است و شکست اسلامی و صولت آن و حصول علم و یقین
 با حکام کفر و شرک و در عهد حضرت محمد و محتاج بیان نیست و عدم تدوین احکام در منع از امور مشرک و
 که نموده آن بزرگ با ثبات ثمره نیست چه دخل قول صفحہ ۱۲۱ منشای این خرافات نفییدن معنی لفظ مخالفت
 است الخ **اقول** مخالفت در اینجا بمعنی عدم موافقت است و این ملک - در شرح مصابیح گفته
 - کل خصلة التي يباغديها المقلدون النبي صلعم في مخالفة السنة - احكاميكه از کتاب الله ثابت نیست
 و اما از سنت ثابت پس مخالفت آن از کتاب الله بد معنی هیچ مقرر نیست - و در حقیقت این
 مخالفت مخالفت نیست بلکه در حکم موافقت زیرا که حجت سنت از کتاب الله ثابت است - بانی
 مذکور بود و آن حسب بدعات حسنة فرعونی مقلد بایونی چه حضرت - و بدعاتیکه حسن آن از اوله شرعی
 ثابت خود مخالفت کتاب و سنت نیست - و استخلاصه ابو بکر با جتبا و اجماع بود پس در
 حکم موافقت کتاب و سنت باشد و مخالفت بدان معنی که در حکم موافقت است موجب طعن نتوان
 شد - آری مخالفت رسول الله بمعنی مصداق است و فراحت امر و نهی رسول الله اگر چه با جتبا
 باشد موجب طعن نیست و شاید که محل کلام شارح مقاصد و صاحب تحفه بر مثل همین باشد
 قول صفحہ ۱۲۲ خود را عالم و نیدار تسمه را داده تبری شنیع و رقی صحابه کرام الخ **اقول** اطلاق
 بدعت با استحقاق آن مجاز است و اطلاق و نیز برای آن محال دیگر که بجای خود مذکور است پس
 و هم تبری شنیع و رقی صحابه کرام ناشی از او اغصال بدعت است و بس - و در خرافات سبکی
 در صرام سبکی موجود است و استناد بدان استناد است بقول مردود - و آنچه سبکی گفته که فعل
 مباح از اعتقاد ثواب محسوم نمی شود و قول باطل است زیرا که اعتقاد ثواب در مباح او خال است
 در دین آنچه از دین نیست و او خود گفته - که من ادخل فی الدین بالیس منه فعلیه اثم البدعة - پس چه
 جای این اعتقاد است در چیزیکه هنوز اباحت آن متکلم فیہ قول صفحہ ۱۲۳ - سوای حافظ سیوطی
 و دیگر ائمه محققین هم مانند تو رشتنی و غیره بودن عقیقه برای شکر نعمت تصریح نموده اند الخ **اقول**
 برای کسی بقابلہ آنچه اعدایت صحیح ثابت لائق قبول نباشد قول صفحہ ۱۲۴ - حاصلش آنکه در
 استحباب سرور و ولادت سرور عالم معلوم شکی و اریایی نیست الخ **اقول** استحباب مطلق
 سرور و ولادت مستلزم استحباب سرور و ولادت بعقد مجلس دیگر نبود و لوازم آن نباشد چه برای
 تحقق مطلق تحقق نسبی و یک از شایع مجاز است مانند اعیای سنت رسول کریم و اشاعت احکام و
 اداب شرع و قسیم کافیه است و مطلق و الی پیچیده و خصوصیات و قیود نباشد - بحر العلوم - در شرح مسلم

عدم دلالت مطلق

آورد - دلالت مطلق - علی الخصوص باجری الدلالات التلیث و هو ظاهر - و استوی - در
 شرح منہاج نوشته - و لازم من ثبوت المطلق ثبوت المقید - و تیر استوی در شرح منہاج نوشته
 - ان صیغ العموم و انکانت عامه فی الاشخاص فی مطلقه فی الاحوال و الازمان و البقاء فلا یثبت
 العموم فیها لاجل ثبوتہ فی الاشخاص بل لابد من دلیل علیہ - و در اشکالات معالیہ - شرح منہاج
 - مسطور است - و المقید ما یدل علی الذات مع زیاده قید لا یدل علیہ المطلق - و در شرح عمدہ
 مرقوم است - ان ہذہ الخصویات بالوقت او بالحال و البیۃ و الفعل المخصوص یحتاج الی دلیل
 خاص لقیضی استجابہ بخصیصہ و ہذا اقرب و اللہ اعلم - و نیز در شرح عمدہ مذکور است - و در عن
 السلف الصالح یا مؤیدہ فی مواضع - الا تری ان ابن عمر قال فی صلوة الضعیف انہا بدعة لانہا
 لم یثبت عندہ فیہا دلیل و لم یرا و راجعاً تحت عومات الصلوۃ لخصیصہا بالوقت المخصوص -
 و محل بحث استجاب عقد مجلس است برای سرور و لاوت نہ استجاب مطلق سرور و لاوت
 قولہ صفحہ ۱۲۴ برای تأیید امریکہ استجاب آن سند بیع عومات مند و بارت شارع است الخ
 اقول علی تنان فیہ و عومات مند و بارت شارع مند بیع نیست - و مجرد احتمال مطلق
 برای یک دو اجزاء آن دلیل ثبوت آن نتوان شد بکہ برای ثبوت استجاب بہر مقید
 دلیلی جدا گانہ باید و استحسان چیزی بدون تحقق وجوہ استحسان و اہلیت اصحاب استحسان
 نامقبول است و الہام و منام و لیل شمرعی نیست تا مقید استجاب مقید با ثبوت استجاب
 مطلق باشد در اشکالات معالیہ مذکور است - و لا اعتبار بالہام غیر النبی و رؤایہ - و خطیب شمر
 - و در بدایع بشرح جمع الجوامع نوشته - و یقرب من الہام رؤایہ المنام فمن رأى النبی صلعم یاہ
 بشی ادنیہا عنہ لا یجوز لہ اعتماد مع ان من راہ فقد راہ حق و انما ذاک لعدم الضبط الی رأی - و
 کرمانی - در شرح صحیح البخاری گفتہ الرؤایہ لیسبت بدلیل و علی قاری در شرح حصن حصین نوشته
 فلا حکام المنامیت و الاحوال الکشفیۃ لا اعتبار لہا فی الامور الشرعیۃ و ہذا فی الکلام و السلام علی

ب من اشجع الہدی

تمام شد

۱۲۰۹

در بیان امر

